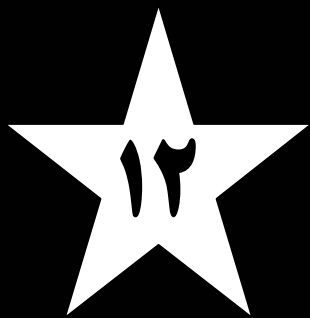


پشتاز انقلابی حزب



نشر میلپتافت



مازیار رازی



صفحه	فهرست
<u>۳</u>	سازمان‌یابی توده‌ای و حزبی
<u>۳۴</u>	مقدمه‌ای بر مفهوم حزب پیش‌تاز انقلابی
<u>۵۰</u>	مؤلفه‌های حزب کارگران سوسیالیست
<u>۵۶</u>	نکاتی کوتاه در مورد مفهوم برنامه سوسیالیستی
<u>۶۷</u>	مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک
<u>۷۳</u>	حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله



پشتاز انقلابی حزب

طبقه کارگر: سازمان‌یابی توده‌ای و حزبی

گفتگوی مازیار رازی با نشریه میلیتانت

(بخش یک)

[بازگشت به فهرست](#)

میلیتانت:

با تحولات اخیر سیاسی و مذاکرات پشت پرده حکومت حسن روحانی با غرب، به باور بسیاری از فعالین کارگری و نیز گرایش‌های مختلف درون جنبش کارگری، مسأله سازمان‌یابی طبقه کارگر یکی از مهم‌ترین و بی‌واسطه‌ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. به نظر شما، معضلات و موانع اساسی سازمان‌یابی جنبش کارگری در ایران چیست و برای رفع آن‌ها چه اقداماتی باید انجام گیرد؟

مازیار رازی:

من هم موافقم که مسأله سازمان‌یابی طبقه کارگر یکی از مهم‌ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. به ویژه در حاشیه مذاکرات اخیر دولت‌های سرمایه‌داری غربی با رژیم ایران، تحولات نوینی را می‌توان در افق جنبش کارگری انتظار داشت. من با کسانی که مدعی هستند وضعیت پس از انتخابات حسن روحانی به ریاست جمهوری، هیچ تفاوتی با دو دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد نکرده است، توافق ندارم. رژیم، امروز بیش از پیش به عنوان یک رژیم یکپارچه، از روی استیصال در حال زد و بند با امپریالیزم هست. بدیهی است که این زد و بندهای پشت پرده امنیت سرمایه را برای شرکت‌های سرمایه‌داری کشورهای غربی طلب می‌کند. تضمین و ایجاد محیط امن برای سرمایه‌گذاری‌های کلان دولت‌های امپریالیستی در وهله نخست به مفهوم کنترل بر جنبش کارگری است. کنترل جنبش کارگری نیز تنها بر اساس قوانین بین‌المللی امپریالیستی و در رأس آن «سازمان بین‌المللی کار» عملی خواهد شد. از این رو سازمان‌یابی طبقه کارگر توسط کارگران پیشرو و تدارک برای مقابله با سیاست‌های از بالا و تحمیق کارگران برای دوره بعدی در محور تحلیل‌های ما قرار می‌گیرد.

در وهله نخست باید اذعان داشت که عدم سازمان‌یابی طبقه کارگر به بحران مرکزی کنونی جنبش کارگری مبدل شده است. بدیهی است که چنان‌چه گرایش‌های رادیکال و ضد سرمایه‌داری جنبش کارگری در یافتن راه حل این بحران گام‌های مؤثر و سریع بردارند، بحران توسط دولت سرمایه

داری و متحدان بین‌المللی اش به صورت دیگری (به نفع سرمایه داری) یا گرایش‌های مماشات جو حل می‌گردد؛ یعنی به صورت ایجاد تشکل کارگری وابسته به دولت سرمایه داری و تحمیق توده‌های کارگری برای یک دوره طولانی، این بار با نام «دمکراسی» و «آزادی» و با حمایت سازمان‌های بین‌المللی وابسته به امپریالیزم. زمزمه‌های این سیاست‌ها را این روزها از سوی افرادی مانند منصور اسانلو تحت لوای «وحدت ملی» که همان شعار لیبرال‌ها و سوسیال‌دمکرات‌هایی مانند رضا پهلوی است، می‌توان شنید و تدارکات یک بدیل از بالا را می‌توان انتظار داشت.

بنابراین گرایش‌های رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری بایستی گام‌هایی در راستای حل این بحران بردارند. اما؛ برای برداشتن نخستین گام یک پیش‌شرط وجود دارد. این پیش‌شرط اعتقاد داشتن به دموکراسی کارگری است. این پیش‌شرط به مفهوم به رسمیت شناختن حق گرایش است. یعنی گرایش‌های رادیکال جنبش کارگری باید بپذیرند که در درون جنبش کارگری اختلاف نظر، تنوع عقاید و گرایش‌های تشکیلاتی و سیاسی متنوعی وجود دارد (عقاید و تشکلات کمونیستی و سوسیالیستی؛ آنارشیستی؛ سندیکالیستی، آنارکوسندیکالیستی؛ فرمیستی؛ مذهبی و غیره). برای برداشتن گام نخست باید بتوان تمامی کارگران را صرف نظر از اعتقادات سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها، در درون یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک متشکل کرد. این ساختار دموکراتیک یک نهاد حزبی و یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری کارگری نیست؛ بلکه یک اتحاد عمل کارگری است (اما به شکل مخفی). تنها افراد و نهادهایی از درون این اتحاد عمل کارگری کنار گذاشته می‌شوند که مستقیماً در خدمت دولت سرمایه داری قرار گرفته باشند. مابقی گرایش‌های نظری نباید حذف گردند.

برای پاسخ به سؤال شما مبنی بر عدم موفقیت جنبش طبقه کارگر در امر سازمان‌یابی؛ باید ذکر کنم که یکی از عوامل بازدارنده عمده امروزی بر سر راه سازمان‌یابی کارگران عدم آمادگی خود پیشرو کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف‌گرایی و انحصارگرایی در درون کارگران پیشرو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است. هیچ‌گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را ندارد و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری؛ به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی‌ها آغاز می‌شود و سپس مسأله به حذف‌گرایی و نهایتاً دشمنی علیه یک دیگر خاتمه می‌یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یک دیگر، اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می‌گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یک دیگر و در کنار یک دیگر، فعالیت‌ها

از روی چشم و هم چشمی و در مقابل یک دیگر سازمان می یابند. این روش از کار یک انحراف عمیق در درون جنبش کارگری است که باید هر چه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

میلیتانت: به نظر شما ریشه این انحراف در چیست؟

مازیار رازی: ریشه این انحراف البته در ماهیت غیر دمکراتیک دولت سرمایه داری است که طی بیش از سه دهه پیش کوچک ترین اعتراضات کارگران را با روش های خشونت آمیز و ارباب پاسخ داده است. در دوره پیش تحت فشارهای سرکوب و ارباب، کارگران پیشرو تجربه دموکراسی کارگری را نداشته اند (مگر در دوره انقلاب ۱۳۵۷ که کارگران مبادرت به برپایی کمیته های اعتصاب و نهادهای شورایی نمودند) و اکنون با تحولات نوین، قادر به همزیستی با هم در مقابل یک دشمن واحد نیستند. چنان چه در دوره پیش روش های حذف گرایانه و فرقه گرایانه کارگران پیشرو به صورت علنی و قابل لمس نمایان نمی شد، امروز با تحولات نوین در درون جنبش کارگری این برخوردها مانند یک غده چرکین به چشم نمی خورد. کارگران جوان و پیشتاز انقلابی باید با این انحراف مقابله کرده و سنت های نوین و دموکراتیک را برقرار کنند.

هفت خرداد ۱۳۹۳

ادامه دارد

میلیتانت: در بخش یک از کارگران پیشرو صحبت کردید، منظور شما از کارگران پیشرو چیست و به چه بخشی از طبقه کارگر تعلق دارد؟

مازیار رازی: کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند. کارگران پیشرو سنتی که در دوره پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند؛ و کارگران پیشتاز و جوانان کارگر که گرچه از تجربه دستة اول برخوردار نبوده اند، اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال هستند؛ بدیهی است که باید به نقش پیشین کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد. آن ها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق های سیاسی و گشایش های نوین، کارگران پیشرو سنتی نمی توانند گام های ضروری را با وضعیت کنونی تطابق دهند؛ آن ها درها را بر روی خود، از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان، محکم بسته اند و کارگران جوان را به درون خود راه نمی دهند. در نتیجه ناخواسته از مسببین اصلی افتراق و چند دستگی شده اند. عده ای را به علت «روشنفکر» بودن حذف می کنند، و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن «حزب» کنار می گذارند. عده ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می کنند و برخی را به علت وابستگی به «سازمان خاص» طرد می کنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگ ترین جبهه ضد سرمایه داری، آن ها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندی های کاذب نهاده اند، این وضعیت اسفناکی است. به اعتقاد من در وضعیت کنونی یکی از موانع اصلی در مقابل حرکت کارگری، برخوردهای غیر دموکراتیکی است که توسط برخی از کارگران پیشروی سنتی مصرانه اعمال می گردد.

البته مانع دیگر نیز وجود دارد و آن هم مرتبط به ماهیت سرکوبگرانه دولت سرمایه داری است، کشتار وحشیانه کارگران خاتون آباد، و دستگیری و ارباب فعالین کارگری در مراسم مختلف و اول ماه مه و دستگیری و زندانی کردن رهبران عملی کارگران (مانند شاهرخ زمانی ها، رضا شهابی ها و غیره) نمونه های سیاست سرکوب گرایانه دولت سرمایه داری است.

اما در دوره آتی این مانع در شرف کاهش خواهد بود. زیرا دولت سرمایه داری نیک می داند که برای مقبول نمایش دادن خود در انظار نهادهای بین المللی امپریالیستی، بایستی یک سلسله اقداماتی انجام دهد و سرکوب ها را کاهش دهد. این سیاست را می توان در سخنرانی های اخیر حسن روحانی به کم کردن فشارها در مسایل اجتماعی دید.

میلیتانت: یک سؤال جدی و سرنوشت ساز در این باره، چگونگی سیاست ها و راه کارهای اصولی و پایدار سازمان یابی طبقه کارگر است. به نظر شما سازمان یابی طبقه کارگر باید بر مبنای کدامین چشم انداز و افق سیاسی صورت گیرد؟ و به این منظور، چه راه کاری باید انتخاب شود؟

مازیار رازی: برای پاسخ گویی به چگونگی پیشبرد راه کارهای فوری و امروزی در امر سازماندهی، در وهله نخست باید چشم انداز سازمانیابی جنبش کارگری ترسیم گردد. به سخن دیگر برای تعیین تاکتیک های امروزی که در پیش روی طبقه کارگر قرار گرفته است، می بایستی در ابتدا استراتژی را مورد بررسی قرار داد. بدون داشتن چشم انداز و افق سیاسی جنبش کارگری دچار روزمرگی و انجام خرده کاری های بی حاصل می گردد. داشتن یک استراتژی صحیح و روشن می تواند اشتباهات در کارهای روزمره را کاهش دهد.

استراتژی طبقه کارگر چیست؟ به اعتقاد من در مرکز استراتژی طبقه کارگر باید مسأله قدرت کارگری قرار گیرد. بدون قدرت کارگری هیچ یک از تکالیف جامعه (تکالیف دموکراتیک و سوسیالیستی) قابل حل نیستند. برخی از فعالین کارگری استدلال می کنند که «مسأله طبقه کارگر ربطی به قدرت کارگری نداشته و فقط باید برای کسب یک سلسله حقوق صنفی مبارزه شود» (روش استدلال سندیکالیست هایی مانند منصور اسانلو). این گرایش ها از ابزار مبارزاتی کارگران که در رأس آن اعتصاب کارگری است، تنها به منظور اعمال فشار بر دولت سرمایه داری استفاده می کنند. این شیوه تفکر نادرست است. به نظر من کلیه ابزار مبارزاتی از جمله اعتصاب باید در راستای پیوند با قدرت کارگری باشد. به سخن دیگر، مبارزه برای گسترش حقوق دموکراتیک باید با هدف نهایی یعنی دموکراتیزه کردن کل نظام اجتماعی و به دست گرفتن حیات توده های کارگر و زحمتکش در دست خودشان، پیوند خورد. در همین جا باید یادآور شد که هر اعتصاب، حامل نطفه های اولیه قدرت کارگری است، اما برای تحقق نهایی آن، به عوامل دیگری نیاز است. زیرا تفاوت مهمی بین تهاجم بالقوه علیه دولت سرمایه داری و تحقق نهایی تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران وجود دارد. آن چه این دو وضعیت را به هم پیوند می دهد، سطح «آگاهی» سیاسی درون جنبش کارگری است. بدون یک سلسله تصمیم گیری های آگاهانه، هیچ اعتصابی به خودی خود دولت سرمایه داری را به طور بنیادی تهدید نمی کند.

برخی از کارگران پیشرو سنتی تصور می کنند که با تکرار شعارهای «کمیتة کارگری» و یا «مجامع عمومی کارگری» مسأله کارگران به خودی خود حل می گردد. این ها تصورات واهی است. لازم به ذکر

است که ما می باید از تمامی نهادهای کارگری حمایت کرده و هیچ اختلافی با طرح آن ها نداریم. اما باید درک شود که هیچ «کمیته اعتصاب» یا «کمیته کارگری» یا «مجمع عمومی» به شکل خودجوش به یک «شورا» و در نهایت کسب قدرت کارگری مبدل نمی گردد .

کارگران پیشتاز در مورد چشم انداز سیاسی خود باید آگاه و روشن باشند. آن ها باید بدانند که طبقه کارگر صرفاً پس از کسب قدرت سیاسی و رهایی خود به ثروت ملی و مناسبات تولیدی جدید دست خواهد یافت. بدون قدرت سیاسی، طبقه کارگر قادر به نظارت و کنترل کامل بر امور کارخانه ها نخواهد بود. بدون به دست گرفتن قدرت سیاسی کنترل بر مناسبات مادی تولیدی غیر ممکن خواهد بود. «رفرم» در جامعه سرمایه داری شاید (در بهترین حالت) منجر به تقلیل مشکلات (آن هم موقتی) گردد؛ اما مسائل را به شکل ریشه ای هرگز حل نمی کند. رفرم هرگز قادر به از میان برداشتن غده سرطان را نمی گردد. برای این منظور عمل جراحی لازم است.

اما قدرت گیری کارگران نیاز به برنامه ریزی و عمل مرکزی سیاسی خاص دارد. برای سازماندهی اقتصاد برنامه ریزی شده و سیاست های نوین اجتماعی، نیاز به اقدامات حساب شده است. روند قدرت گیری، حرکتی مشخص و برنامه ریزی شده است که مانند زنجیری به هم پیوند خورده است. هر گسستی در این سلسله عملیات، می تواند وضعیت کارگران را با فاجعه روبه رو کند. به سخن دیگر، کسب قدرت سیاسی که قرار است کارگران «از خود بیگانه شده» را به انسان های «آزاد شده» ای تبدیل کند که سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت، باید توسط کارگران پیشتاز «آگاه» و سازمان یافته صورت پذیرد.

کارگران آگاه نیز برای برنامه ریزی کسب قدرت سیاسی نیاز به حزب سیاسی کارگری دارند. مطالبه تأسیس هر تشکل مستقل کارگری «ضد سرمایه داری»، اگر قرار باشد از سطح تبلیغاتی خارج شده و جنبه عملی به خود گیرد، باید با تشکیل یک ستون فقرات مرتبط به آن، پیوند خورد. این ستون فقرات همانا حزب پیشتاز کارگری است. به سخن دیگر کارگران ضد سرمایه داری نیز، همانند سرمایه داران، باید مجهز به حزب خود باشند و این نهاد ستون فقرات تشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری را شکل می دهد.

در نتیجه می توان اذعان داشت که استراتژی محوری کارگران در مرحله کنونی ایجاد یک حزب ضد سرمایه داری است. اما این حزب هنوز ساخته نشده است. این حزب باید از قلب جنبش کارگری و همراه با فعالین کارگری ایجاد گردد. گرایش هایی که نقداً سازمان ها و احزاب «کارگری» را توسط عده ای

روشنفکر (آن هم در خارج از کشور) ساخته و از کارگران می خواهند به آن ها بپیوندند، اقدام غیر اصولی و نادرستی انجام داده اند. حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری با این احزاب سنتی تفاوت دارد؛ و باید متشکل از کارگران پیشتاز باشد. تدارک در راستای ایجاد این حزب، امروز به استراتژی اساسی کارگران پیشتاز مبدل گشته است.

کارگران پیشرو باید توجه کنند که در وضعیت بحران سیاسی در دوره آتی، مسأله «قدرت دوگانه» در جامعه طرح می گردد: قدرت سرمایه داران یا قدرت کارگران. در جامعه ما بحران عینی و دائمی در روابط تولیدی سرمایه داری (کساد، تورم، بیکاری و هرج و مرج در تولید و غیره)؛ بحران سیاسی در درون دولت (کشمکش های درونی، بی اعتمادی به رهبری، تفرقه، عدم وجود یکپارچگی و وحدت)؛ نارضایتی عمومی مردم (به ویژه در درون قشرهای خرده بورژوا و زحمتکشان)؛ و بی اعتمادی طبقه کارگر نسبت به سیاستمداران سرمایه دار، وجود دارد. برای کسب قدرت سیاسی اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر باید به وجود آید. این کار شدنی نیست مگر توسط سازماندهی حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری. ساختن حزب پیشتاز کارگری نیز با جمع جبری «کمیته های کارگری» یا «مجامع عمومی کارگری» یا «تشکلات ضد سرمایه داری کارگری» به وجود نمی آید. برای ساختن حزب پیشتاز کارگری باید از هم اکنون آگاهانه و مصممانه تدارک مشخص دید. کارگران را باید از هم اکنون به ضرورت ساختن حزب ترغیب کرد. کارگران جوان را باید از امروز در تدارک عملی حزب پیشتاز سهیم کرد.

هشت خرداد ۱۳۹۳

ادامه دارد



میلیتانت: رفیق مازیار رازی شما در مورد چشم انداز یا استراتژی اساسی جنبش کارگری توضیحاتی دادید مبنی بر این که مسأله قدرت گیری طبقه کارگر این استراتژی را تشکیل می دهد، سؤال بعدی این است که با توجه به این چشم انداز، تاکتیک های کارگری چیستند؟

مازیار رازی: با توجه به بیش از ۳۵ سال اختناق بدیهی است که جنبش کارگری از افتراق و چند دستگی و تشتت عمیق رنج می برد. هیچ اقدامی بدون اتحاد کارگران علیه دولت سرمایه داری، عملی نیست. تمامی راه حل هایی که منجر به اتحاد عمل سراسری کارگران نگردند، محکوم به شکست هستند. هیچ «کمیته کارگری»، هیچ «مجمع عمومی» و هیچ «تشکل مستقل کارگری» و هیچ حزب پیشتاز کارگری به وجود نمی آید، مگر در ابتدا وسیع ترین اتحاد میان کارگران برقرار گردد. این اتحاد تنها می تواند یک اتحاد عمل بر محور یک برنامه اقدام کارگری باشد. توافقات باید بر سر عمل مشترک صورت گیرد. باید همواره نکات اشتراک را جستجو کرد و آن ها را تقویت کرد. نکات افتراق را در اتحاد عمل نباید عمده کرد. اما؛ این اتحاد عمل کارگری باید دموکراتیک باشد و همه نظریات متفاوت را زیر چتر خود متشکل کند.

برخی استدلال می کنند با اتحاد عمل با گرایش های مماشست جو، رفرمیست و سندیکالیست نمی توان «رادیکالیسم» کارگری را حفاظت کرد. پس باید از ابتدا جبهه ها را از هم جدا کرد تا کارگران به نظریات

سندیکالیستی و رفرمیستی آغشته نشوند! این استدلال ها همه برخوردهای ناپخته و کودکانه ای هستند. درست برعکس، تنها راه حفاظت کارگران از رخنه عقاید غیر رادیکال، وحدت عمل با همان گرایش های سندیکالیستی است که از پایه توده ای برخوردار هستند. زیرا تنها راه افشاکری و جداسازی توده کارگران از رهبران مماشست جو، در عمل مشترک ضد دولت سرمایه داری است. تنها در پی کار مشترک و تبادل نظر در انظار کارگران است که آن ها به ماهیت مماشست جویانه رهبران خود پی می برند. طبیعی است که هرچه افتراق و تشتت بیشتر دامن زده شود و کارگران بیشتر از هم جدا شوند، عقاید رفرمیستی بیشتر به درون کارگران رخنه خواهد کرد.

میلیتانت: در همین رابطه، نظر خود را درباره گسترش حقوق دمکراتیک مانند فعالیت های علنی و طومارنویسی برای اعمال فشار بر نهادهای رسمی دولتی، توضیح دهید.

مازیار رازی: در ابتدا در پیوند با این موضوع دو نکته قابل ذکر است.

اول، باید آگاه بود که دولت سرمایه داری نه تنها با ارباب و اعمال زور نظام سرمایه داری پوسیده را پا بر جا نگه می دارد که همراه با رفرمیست های رنگارنگ در درون جنبش کارگری، مبادرت به تعویق انداختن تحولات اجتماعی می کند. تبلیغات رفرمیستی در درون طبقه کارگر و زحمتکشان تأثیرات خود را می گذارد. چنان چه طبقه کارگر تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی و تبلیغات سرمایه داری قرار نمی گرفت، نظام سرمایه داری یک روز هم دوام نمی آورد! همچنین حاکمیت سرمایه داری از طریق حاکمیت بر بازار اقتصادی، اعمال استثمار و «استثمار مضاعف» بر کارگران، بیکارسازی و اخراج و ایجاد وضعیتی نا به سامان که کارگران قادر نباشند به جهان بینی خود دست یابند، نیز اعمال نفوذ و قدرت می کند.

در جوامع غربی، نیز نظام سرمایه داری تنها در وضعیت بسیار بحرانی متوسل به اعمال زور می گردد، زیرا این روش کم هزینه ترین شکل سیادت بورژوازی است. در واقع بورژوازی با تحمیل قوانین بازار، به اندازه کافی کارگران و زحمتکشان را ارباب می کند، تا توان مقاومت را از آنها سلب کند. کارگران (حتی آگاه ترین آن ها) نهایتاً می پذیرند که برای کسب «یک لقمه نان» و یا برای «سیر کردن شکم خود و خانواده شان» بایستی «نیروی کار» خود را به فروش برسانند و به قوانین بازار تمکین کنند. این اقدام به عنوان یک امر «طبیعی» قلمداد می شود. تنها در وضعیت بحرانی است که کل نظام سرمایه داری به زیر سؤال رفته و قیام های توده ای در دستور روز قرار می گیرد.

در نتیجه، در جامعه ما گرایش های رفرمیستی و سندیکالیستی که به ماهیت دولت سرمایه داری کاری نداشته و تنها خواهان رفاه های اولیه برای طبقه کارگر در چارچوب نظام کنونی اند، شکل می گیرد و تقویت می گردد. در وضعیت اختناق آمیز، پایه های کارگری (در دوره های اولیه) بیشتر متمایل به این گرایش ها می شوند و این یک امر طبیعی است. باید توجه کرد که کارگرانی که در وضعیت وخیم اقتصادی به سر می برند، به شکل یکپارچه و توده ای به رادیکالیزم کارگری روی نمی آورند. گرایش های محافظه کار و مماشات جو در ابتدا در درون کارگران تقویت می گردد. از این رو رهبران رفرمیستی و مماشات جو از این احساسات طبیعی سوء استفاده کرده و پلی میان خواست های کارگران و سیاست های دولت ایجاد می کنند. به اعتقاد من گرایش حاکم در نهادهای کارگری موجود دارای سیاست ناروشن، بعضاً مماشات جو، رفرمیستی و فرقه گرایانه است.

دوم، در کشورهای اختناق زده ای مانند ایران کار مخفی با مبارزه طبقاتی عجین شده است و این دو را نمی توان از هم جدا کرد. اساس کار مخفی تا دوره اعتلای انقلابی بخشی از زندگی سیاسی همه فعالان کارگری باید تلقی شود. کسانی که به هر علت تنها راه مبارزه را شکل علنی می پندارند، دچار لغزش و نهایتاً مماشاجویی با دولت سرمایه داری می شوند.

اما، حضور گرایش ها و نهادهای کارگری مماشت جو و رفرمیست و یا رهبری غیررادیکال به مفهوم عدم حمایت از حرکت کارگران که به حق از خواست های دمکراتیک حمایت کردند، نباید تلقی گردد. زیرا گسترش حقوق دمکراتیک در جامعه یکی از ارکان مبارزات کارگری است. اما، به شرط این که مبارزه در راه کسب حقوق دمکراتیک با هدف نهایی یعنی مبارزه برای دمکراتیزه کردن نظام اجتماعی گره خورده باشد. دمکراتیزه کردن نظام اجتماعی نیز به مفهوم دمکراتیزه کردن تمامی مسایل اجتماعی است، از جمله مسایل سیاسی و همچنین مسایل اقتصادی می باشد. طبقه کارگر نمی تواند مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک را صرفاً به حوزه سیاسی محدود کند و باید به حوزه اقتصادی فکر کند و این موضوع مهم را به بعد موکول نکند. کاری که رفرمیست های درون جنبش کارگری، مانند منصور اسانلو ها، انجام می دهند این است مبارزات دمکراتیک را محدود به حوزه سیاسی قلمداد می کنند. این روش ناخواسته تنها می تواند به تقویت همان نظام سرمایه داری منجر گردد.

میلیتانت: اما رفیق مازیار در مقابل گرایش های رفرمیستی جنبش کارگری، بسیاری از گرایش های رادیکال و یا کمونیست بر این اعتقادند که مبارزه در راه حقوق دمکراتیک و یا اصولاً دمکراسی ربطی به

جنبش کارگری ندارد و از آن بورژوازی است. نظر شما در مورد این موضوع چیست و در صورت امکان اشاراتی به نظر خود کارل مارکس در همین مورد بکنید.

مازیار رازی: مارکس در بسیاری از نوشته های خود، به خصوص پس از ۱۸۴۸ وقتی مشاهده می کند بورژوازی آلمان و فرانسه قابلیت انجام تکالیف بورژوا دموکراتیک را ندارند، و به ویژه در ۱۸۵۳ در خطابه خود به اتحادیه کمونیست ها صحبت از انقلاب مداوم به میان می آورد. زیرا بر این باور می رسد که بورژوازی دیگر قابلیت حل تکالیف بورژوا دموکراتیک را از دست داده و از ترس پرولتاریا، به سوی جریانات مستبد و پیشاسرمایه داری، می رود. برای این که اگر آغاز به حل تکالیف دموکراتیک شود، در مقابل خودش پرولتاریا را خواهد دید و پرولتاریا در نبرد برای دموکراسی می آید در مقابل بورژوازی قد علم می کند. از آن پس، مارکس مشخصاً اشاره می کند «دموکراسی متعلق به پرولتاریا است»، بخشی از زندگی پرولتاریا است و مبارزه برای دموکراسی، نبرد برای دموکراسی یعنی دموکراتیزه کردن کل سیستم اجتماعی، یعنی دموکراتیزه کردن تمام شئون و حیات بشریت. و در نهایت دموکراتیزه کردن دولت یعنی انقلاب. از منظر کارل مارکس، انقلاب سوسیالیستی هیچ مفهوم دیگری به جز این نمی تواند داشته باشد. مارکس از سال ۱۸۵۳ به بعد در بسیاری از نوشته های خود اصولاً عبارت «دموکراسی» و «بورژوازی» را با هم استفاده نمی کرد و برای توصیف بورژوازی از عبارت «لیبرالیسم» استفاده می کند. او می گفت لیبرال ها، دیگر دموکرات نیستند و دموکراسی را رعایت نمی کنند. به کلام دیگر، مارکس دموکراسی را از آن پرولتاریا می دانست. این مسأله خیلی مهم و محوری است و در واقع نخستین قدم در راه انقلاب پرولتری و مبارزه برای آن است. افرادی که به استناد به مارکس می گویند که دموکراسی متعلق به بورژوازی است، به وضوح مواضع ضد مارکسیستی می گیرند.

نه خرداد ۱۳۹۳

ادامه دارد



میلیتانت: رفیق مازیار رازی. در پاسخ سؤالات بالا اشاره کردید که استراتژی یا مسیر اصلی جنبش کارگری، تسخیر قدرت سیاسی است و وسیله رسیدن به آن حزب پیشتاز انقلابی است. اما امروزه با توجه به افتراق های اشاره شده در جنبش کارگری گام های اولیه در راه رسیدن به حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک انقلاب چیستند؟

مازیار رازی: این قدم ها به اعتقاد من قدم های کاملاً روشنی است و آن هم متکی به تجربه چند دهه خود طبقه کارگر. طبقه کارگر برای مبارزه روزمره خود، برای سازماندهی اعتصاباتش، برای سازماندهی تظاهرات، برای سازماندهی قیام هایی که صورت داده به یک تشکیلات نوینی، به یک تشکیلات مشخصی، مرتبط به وضعیت کنونی رسیده و آن هم کمیته های مخفی کارگری است، این کمیته های مخفی کارگری البته در برخی از اوقات و بیشتر موارد در آن شرایط، دوام طولانی نیاوردند و در واقع پس از انجام یک سلسله مبارزات، یا عده ای دستگیر شدند و یا به کناری رفتند و یا دلسرد شدند. بنابراین مسأله اساسی ما در شرایط کنونی حفظ، احیا و تداوم عمل این کمیته های مخفی است، برای رسیدن به هدف نهایی یعنی ساختن حزب پیشتاز انقلابی.

این کمیته های مخفی اگر وجود دارند، باید تعمیق پیدا کنند، باید متمرکز شوند، به این مفهوم که این ها پردوام باقی بمانند و در شرایط جزر و مد مبارزه طبقاتی، در شرایط دستگیری، به کار خود ادامه دهند. کارهایی که شامل تمام امور جنبش کارگری است: از جمله سازماندهی اعتصاب، سازماندهی

مبارزات صنفی طبقه کارگر، سازماندهی امور صنفی کارگران که مرتبط است به امور سندیکالیستی، سازماندهی دفاع از کارگران زندانی، طرح مطالبات صنفی، دموکراتیک و مطالباتی که در واقع رژیم را مورد سؤال قرار می دهند، از جمله مطالبه کنترل کارگری.

این مطالبات را ما به درجات مختلف و در جاهای مختلف در دهه های گذشته در ایران مشاهده کردیم. اما، این ها تداوم نیافته اند و این کمیته ها در واقع کمیته های نبودند که پایدار باقی بمانند. بنابراین یکی از وظایف اصلی ما در شرایط کنونی، تمرکز بر این کمیته ها و ساختن این کمیته ها (اگر وجود ندارند) است. کارهای این کمیته ها باید در سطح یک محله و یا یک کارخانه متمرکز باشد، به این مفهوم که تجاربی که کسب می کنند، با دستگیری چند نفر و یا تقلیل مبارزات در یک مقطع، از میان نرود. این تجارب در واقع باید در سطح محلی و در سطح کارخانه باقی بماند. از طرف دیگر این کمیته ها، کمیته هایی مخفی خواهند بود که دست به یک سلسله کارهای متنوع می زنند، یعنی این که هم در امور صنفی کارگران در منطقه و محل کارشان درگیر می شوند و هم این که در ارتباط با مطالبات دموکراتیک از قبیل آزادی زندانیان سیاسی و کارگرانی که دستگیر می شوند، اقدام می کنند و هم این که در درون خودشان به یک سلسله آموزش های نظری و تجارب بین المللی و تاریخی جنبش کارگری دامن می زنند. و تجارب خودشان را در درون خود حفظ، تعمیق و متمرکز می کنند؛ و به بقای خود برای مدت طولانی ادامه می دهند.

اما از طرف دیگر، جنبه دیگری است که این کمیته ها به خود خواهد گرفت. و آن هم این است که این کمیته ها در سطح سراسری باید نقش هماهنگی با هم ایفا کنند. در پیش، عدم هماهنگی یکی از مسائل و معضلاتی بود که سبب شد تشکیل یک حزب و تشکیلات سراسری عملی نشود. به این ترتیب که اگر در کارخانه ای تجاربی کسب شد، واضح است که این تجربه باید به کارخانه های دیگر منتقل شود، و از این طریق در محلات کارگری دیگر، از درس های آن کارخانه اخص استفاده شود، که دیگر آن اشتباهات رخ داده تکرار نشود و اگر تجاربی غنی کسب شده، دوباره در کارخانه های دیگر استفاده و تکرار شود. لازمه عملی شدن این امر آن است که این کمیته های مخفی به شکلی با هم مرتبط شوند. در گذشته ما شاهد این بودیم که وقتی در کارخانه ای تظاهراتی می شد، هیچ نوع همبستگی سراسری از سوی کارگران کارخانجات دیگر اعلام نمی شد. چون اولاً شاید در مورد وقوع آن اتفاق در کارخانه ای خاص (مثلاً در کردستان) بی خبر بودند و یا این که اصولاً اگر باخبر هم بودند، حساسیت زیادی نشان ندادند، یعنی امور مشخص کار خودشان بوده که مسأله اصلی آن ها به شمار می رفته است.

اما با این روش، یعنی روش هماهنگ کردن کمیته های مخفی، امور یک کارخانه مشخص، امور کل کارگران خواهد بود و کارگران با همبستگی با یک دیگر در تمام مسائل سهیم خواهند شد، هم انتقال تجارب و هم انتقال نظریات سیاسی، تاریخی و همچنین تجارب بین المللی، و هم در ارتباط با اعلام همبستگی با دیگران کارگران. برای این که این کار شدنی شود، یعنی برای این که کمیته های مخفی سراسری شوند، و نهایتاً در واقع بتوانند آن نطفه های اولیه حزب پیشتاز کارگری را ایجاد بکنند، نیاز به «هماهنگ کننده» و «سازمانده» است. و آن سازمانده هم چیزی نیست غیر از یک نشریه کارگری مخفی. این نشریه در شرایط اختناق، در واقع نقش سازمانده را ایفا می کند. این نشریه، نشریه ای خواهد بود که تجارب تک تک کارخانه ها را در درون خودش منعکس می کند و بنابراین هم قطارهای کارگران که در کارخانه های دیگر هستند، از تجربه این کارخانه اخص مطلع می گردند و آن را مورد استفاده قرار می دهند.

همچنین این کمیته ها اعتصابات را هماهنگ می کنند. مثلاً، اعتصابات در دفاع از زندانیان سیاسی، علیه اجحافات که در یک کارخانه در حق کارگران روا داشته می شود، و همچنین دفاع از حقوق کل طبقه کارگر در داخل ایران. یکی از ابزارهای مهم و یکی از وظایف اصلی این کمیته های سراسری هماهنگ شده، در واقع سازماندهی اعتصاب عمومی است؛ اعتصاب عمومی که سرنگونی این رژیم سرمایه داری را تدارک می بیند. بنابراین این هماهنگی، به معنای گسترش ارتباطات این کمیته ها است از طریق یک ارگان سراسری که می تواند به صورت مخفی ایجاد شود. به این ترتیب شرایطی آماده می گردد که نطفه های اولیه یک حزب پیشتاز کارگری بنیان گذاشته شود و این یکی از مسائل اصلی شرایط کنونی است.

بنابراین در وضعیت کنونی اولاً این تصور که رژیم پایدار است و نقش ارباب کننده اش موفق بوده، باید کنار گذاشته شود، زیرا که چنین نیست و این رژیم با اتکا به یک اقلیت در حال سرکوب و ارباب است و دلیل این که این رژیم به حیات خود ادامه داده، قدرت رژیم نیست، بلکه عدم سازماندهی جنبش کارگری است و وجود افتراق در درون پیشگامان انقلابی و کارگری در داخل ایران.

افتراق ها، حذف گرایی ها، از پشت خنجر زدن ها، به جان هم افتادن این یا آن کمیته، نداشتن یک سیاست صحیح اتحاد عمل سراسری، عدم تقویت کمیته های مخفی کارگری و عدم گسترش این کمیته های مخفی در شکل سراسری، تمام این ها کمک می کند که این رژیم پابرجا باقی بماند و طبقه کارگر دچار بحران گردد. بنابراین بحرانی که در درون رهبری جنبش کارگری ایجاد شده، مستقیماً ارتباطی به قدرت دولت ندارد، بلکه مرتبط به عدم سازماندهی و نداشتن یک کار با نقشه و سازماندهی شده

سراسری بوده است. این امر شدنی نیست، مگر با ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری.

بدیهی است که حزب پیشتاز کارگری فوری و به شکل لحظه ای ساخته نمی شود. حزب پیشتاز کارگری، اولاً باید در دل طبقه کارگر از طریق درگیری پیشروان کارگری و همراه با متحدینی که خودشان انتخاب می کنند (چه در طیف روشنفکران، و چه در طیف ملیت ها و زنان و دانشجویان روشنفکر و دانشگاهی) ساخته شود. ثانیاً این حزب باید از طریق مبارزات عملی کارگری ایجاد شود و نه از «بالا» در سطح برنامه ای و از طریق مذاکرات. این حزب در واقع حزبی است که از پایه ساخته می شود.

حزب پیشتاز انقلابی اگر قرار است که ساخته شود (و تنها امید ما به این است که چنین حزبی تدارکات انقلاب آتی را در راستای سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار یک حکومت کارگری ببیند)، حزبی است که باید اولاً کارگری باشد و متشکل از کارگران پیشروی سوسیالیست، و ثانیاً بر اساس فعالیت های عملی روزمره ساخته شود و آن فعالیت های عملی روزمره هم تنها از طریق کمیته های عمل مخفی می تواند سازماندهی پیدا کند؛ کمیته های عمل مخفی که در ابتدا تثبیت می شوند (در درون هر کارخانه و هر محله)، و از طرف دیگر خودشان را گسترش می دهند و هماهنگی سراسری ایجاد می کنند. این هماهنگی سراسری از طریق یک نشریه سراسری مخفی ایجاد می گردد.

میلیتانت: در مورد کمیته های مخفی کارگری بیشتر توضیح دهید.

مازیار رازی: باید توجه شود که «کمیته های عمل کارگری» گرچه در ابتدا به شکل خود انگیخته و به وسیله گرایش های مختلفی شکل می گیرد که خواهان اقدام های عملی مشترک ضد سرمایه داری بوده اند، اما با تمرکز و تعمیق آن، این کمیته های عمل کارگری (اتحاد عمل کارگری با ساختاری مخفی)، به دو بخش مبدل می گردند:

اول، کمیته های مخفی سوسیالیستی (که گسترش آن ها پس از دوره ای، تدارک ساختن حزب پیشتاز کارگری را برنامه ریزی می کند). این کمیته است که بر محور یک برنامه مشخص انقلابی در راستای سرنگونی رژیم و استقرار حکومت کارگری ایجاد می شود.

دوم، کمیته های عمل مخفی به منظور اتحاد عمل که شامل گرایش های مختلف ضد سرمایه داری کارگری می باشد (سوسیالیست ها و سایر کارگران ضد سرمایه داری و فعال و مورد اعتماد).

این دو کمیته را از ابتدا باید از یک دیگر تمییز داد. زیرا هر یک به منظور هدف خاصی به وجود می

آید. کمیته اول برای تدارک حزب پیشتاز کارگری و سرنگونی رژیم تشکیل می شود؛ و کمیته دوم برای انجام یک سری اقدام‌های عملی ضد سرمایه داری.

میلیتانت: آیا حزب پیشتاز کارگری همان حزب طبقه کارگر یا حزب کمونیست است؟

مازیار رازی: خیر! منظور از تشکیل حزب پیشتاز کارگری، نه تشکیل «حزب طبقه کارگر» و نه تشکیل «حزب کمونیست ایران» است. منظور مشخصاً حزبی است متشکل از اقلیتی از پیشروان کارگری سوسیالیست که تدارک انقلاب کارگری را می بینند. کارگران پیشرو، کارگری هستند که در جزر و مد، و عروج و افول مبارزات کارگری در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری قرار گرفته و به آگاهی سرنگونی نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی رسیده اند. کارگران پیشرو، مغزهای متفکر و رهبران عملی کارگران هستند. کارگران پیشرو، کارگرانی هستند که از آگاهی سوسیالیستی برخوردار بوده و از سازماندهان اصلی کارگران بوده و هستند. ما به عنوان مارکسیست های انقلابی، امروز خواهان تشکیل «حزب طبقه کارگر» نیستیم. زیرا در یک جامعه سرمایه داری استبدادی نظیر ایران تشکیل چنین حزبی غیر ممکن است و به علاوه حتی این حزب در کشورهای غربی نیز مبدل به جولانگاه گرایش های رفرمیست (که تحت تأثیر ایدئولوژی هیئت حاکم هستند) می شود. با یک چنین حزب توده‌ای، امر تدارک انقلاب غیر ممکن خواهد بود. همچنین «حزب کمونیست ایران» تنها در دوره اعتلای انقلاب و دوران تسخیر قدرت و وجود قدرت دوگانه در جامعه به وجود خواهد آمد. حزب کمونیست ایران در نهایت برای سازماندهی تسخیر قدرت کارگری باید تشکیل گردد. این حزب شامل اکثریت کارگران جامعه است که از دوره پیشا-اعتلای انقلابی به برنامه انقلابی حزب پیشتاز کارگری متقاعد شده و در عمل در کنار این حزب قرار گرفته اند. چنین حزبی در روسیه پس از تسخیر قدرت تأسیس شد.

ده خرداد ۱۳۹۳

ادامه دارد



میلیتانت: رفیق مازیار رازی وضعیت آتی جنبش کارگری و مسایل آن پس از انتخابات حسن روحانی را چگونه ارزیابی می کنید؟

مازیار رازی: به اعتقاد من رژیم امروزه بیش از پیش به عنوان یک رژیم یکپارچه، و از روی استیصال در حال زدو بند با امپریالیزم هست (گرچه هنوز اختلافاتی بین جناح های هیئت حاکم دیده می شود، اما روال معاملات با امپریالیزم به خوبی پیش رفته است. عقب نشینی های رژیم برای رسیدن به توافقات دائمی با تأیید خامنه ای در جریان است). در واقع همان طور که پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ ارزیابی کردیم، جو نارضایتی عمومی و بی اعتمادی مردم جامعه به دنبال وقایع ۸۸ از یک سو، و مسائل داخلی سوریه و وضعیت حاد رژیم بشار اسد به عنوان یکی از مهم ترین حامیان رژیم جمهوری اسلامی در منطقه از سوی دیگر، به همراه تأثیر روزافزون تحریم های اقتصادی امپریالیزم به ویژه با محوریت صنایع نفت و پتروشیمی، و همین طور اختلافات شدید درون جناحی، این نیاز شدید را ایجاد می کرد که جمهوری اسلامی با یک مهندسی از بالا، گزینه ای به اصطلاح «معتدل» را مطرح کند که اولاً توده نارضادی جامعه را به پای صندوق های رأی بکشد، ثانیاً از نظر سوابق کاری مورد شناخت و اعتماد سرمایه داری جهانی برای معاملات آتی باشد، و ثالثاً بتواند ولو موقتاً جناح های مخالف را حول خود به اجماع و نزدیکی بکشد. این گونه بود که گزینه حسن روحانی، به عنوان ادامه دهنده خط رفسنجانی مطرح شد. بدیهی است که این زد و بندهای پشت پرده امنیت سرمایه را برای سرمایه داری شرکت های سرمایه داری کشورهای غربی دنبال می کند. تضمین و ایجاد محیط امن برای سرمایه گذاری های کلان دول امپریالیستی در وهله نخست به مفهوم کنترل جنبش کارگری از بالا است. کنترل جنبش کارگری نیز

تنها بر اساس قوانین بین المللی امپریالیستی و در محور آن «سازمان بین المللی کار»، عملی خواهد شد. از این رو سازمانیابی طبقه کارگر توسط کارگران پیشرو و تدارک برای مقابله با سیاست های از بالا و تحمیل کارگران برای دوره بعدی در محور تحلیل های ما قرار می گیرد (در این مورد می توانم به کلیدی اشاره کنم از سایت مؤسسه «شهروندی» با عنوان «گام به گام تا سندیکا های آزاد» که طی آن به وضوح از سندیکا به عنوان نهادی جهت جلوگیری از اعتصاب صحبت می کند)

برای ترسیم دقیق تر دوره آتی باید برگردیم به یک دهه پیش (دوره ریاست جمهوری خاتمی) که وضعیت بسیار مشابهی در ایران وجود داشت. موضوع از این قرار بود که در مهرماه ۱۳۸۳ هیئت نمایندگی سازمان بین المللی کار (آی ال او) برای بار دوم به ایران آمد و این بار با «وزارت کار ایران» به توافقنامه جدیدی رسید؛ که امضای «کنفدراسیون انجمن های کارفرمایان ایران» و «خانه کارگر» را نیز شامل می شد. نکته مهم این توافقنامه این بود که بر خلاف توافق سال ۱۳۸۱، «آی ال او» پذیرفت که شوراهای اسلامی، با تغییراتی در قوانین و آئین نامه ها، شرایط مطروحه در مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ «آی ال او» را برآورده می کند. به این مفهوم که از این پس از نظر «آی ال او»، شوراهای اسلامی و «خانه کار» می توانند در مرکز ایجاد سندیکاهای کارگری قرار گیرند. به این ترتیب دولت ایران مهمترین شرط مورد نظر «آی ال او» را در آن زمان تأمین کرده و «آی ال او» در موضع سال پیش خود که شوراهای اسلامی و خانه کارگر را در حاشیه قرار داده بود، تجدید نظر کرد. به سخن دیگر «آی ال او» که قرار بود با توافق اصلاح طلبان (حزب مشارکت اسلامی)، «سندیکای مستقل» در ایران تأسیس کند، پس از کنار گذاشتن «اصلاح طلبان» در انتخابات مجلس هفتم؛ وارد معامله و توافق با جناح راست دولت شد.

این روند از تدارکات دخالتگری آی ال او با رژیم برای ایجاد تحولاتی در درون جنبش کارگری و تشکیل اتحادیه های کارگری زرد می تواند، پس از به توافق رسیدن در معاملات پشت پرده بین رژیم ایران و غرب، مجددا مطرح گردد. در نتیجه فعالان کارگری از هم اکنون باید آماده دخالتگری در تحولات احتمالی نوین، باشند.

میلیتانت: منظور شما از آمادگی برای دخالتگری چیست؟

مازیار رازی: باز اگر دخالتگری کارگران پیشرو در قبال تحولات یک دهه پیش را مرور کنیم شاید درس هایی برای نحوی دخالتگری بعدی به دست آوریم. در سال ۱۳۸۳ به دنبال توافقات رژیم و آی ال او، تعدادی از فعالان کارگری (عمدتاً سندیکالیست و رفرمیست ها) با محوریت خواست آزادی ایجاد

تشکل های کارگری، دست به کار تدارک اعتراض شدند و به جمع آوری امضا از کارگران پرداختند. در پروسه تهیه متن نامه اعتراضی و چگونگی جمع آوری امضا بود که ایده ایجاد کمیته ای جهت تدارک به این حرکت و گسترش دامنه آن، مطرح شد. تا این جا هیچ تخلفی صورت نگرفته و این یک روال عادی بود. اما بیشتر جریانات به اصطلاح رادیکال و چپ گرای کارگری از امر دخالتگری امتناع کردند. اصولاً کارگران پیشرو چپ گرا و نهادهایشان از قبل تحولات نوین را پیش بینی نکرده بود. تنها سؤالی که در ذهن کارگران طرح می گشت این بود که چرا گرایش «رادیکال» به ابتکار عملی دامن نزد؟ چرا گرایش رادیکال زمانی که این اتفاقات رخ داد، توده های کارگران را برای یک اعتراض گسترده سازمان نداد؟ در آن زمان، برخلاف برخی از گرایش های فرقه گرا، که این حرکت را مورد انتقاد قرار می دادند، «کمیته اقدام کارگری» این حرکت به سوی ایجاد تشکل های مستقل کارگری را مورد حمایت مشروط قرار داد. مشروط به صراحت بخشیدن به مطالبات مطروحه و شناخت و افشای ماهیت سازمان بین المللی کار (و نهادهای دولت سرمایه داری).

بدیهی است که محکوم کردن این حرکت به دلایل واهی روش درستی نمی توانست باشد، حتی چنان چه مطالبات این کمیته فرمیستی و مخاطبان آن اشتباه انتخاب شده باشند. زیرا مسأله محوری جنبش کارگری در دوره آتی، ایجاد اتحاد و یکپارچگی میان کارگران است؛ اتحادی بر محور یک سلسله فعالیت های مشخص عملی؛ متکی بر یک برنامه عمل کارگری. امروز کارگران ایران بیش از پیش به اتحاد عمل مشترک نیازمندند. هرگونه افتراق و چند دستگی، جبهه سرمایه داری را تقویت کرده و کل کارگران را تضعیف خواهد کرد. گرایش های منتقد باید درک می کردند و می پذیرفتند که تعدد آرا و اختلافات سیاسی امری است واقعی در درون جنبش کارگری. همه یک رنگ نمی توانند باشند. نظریات مختلف از جمله نظریات سوسیالیستی؛ آنارکوسندیالیستی؛ سندیکالیستی، آنارشویستی و فرمیستی در درون جنبش کارگری وجود دارند. اختلافات می تواند در درون یک اتحاد عمل کارگری به بحث و تبادل نظر گذاشته شود و در ضمن مبارزات ضد سرمایه داری در راستای حفظ منافع جمیع کارگران متحدانه صورت پذیرد. انشعابات و افتراقات تنها زمانی موجه هستند که عده ای از خط و مرز طبقاتی عبور کرده و در کنار طبقه و دولت سرمایه داری قرار گیرند. موقعیت در میان کارگران این گونه است که مرزبندی با نهادهای دولتی (خانه کارگر و شوراهای و انجمن های اسلامی کار) تا حدود زیادی صورت گرفته است؛ اما در عین حال انحرافات و کجروی ها و تناقضات وجود خواهد داشت. این امر طبیعی است زیرا کل طبقه کارگر برای نخستین بار پس از ۳۵ سال از زیر آوار اختناق و سرکوب سر بیرون خواهد آمد. اختناق و ارباب تاثیرات خود را نه تنها به شکل فیزیکی،

بلکه همچنان به صورت سیاسی و تشکیلاتی در اذهان کارگران گذاشته است. نباید فراموش شود که ایدئولوژی غالب در جامعه سرمایه داری (به ویژه نظیر ایران) ایدئولوژی هئیت حاکم است و تمام انحرافات جامعه سرمایه داری در درون طبقه کارگر نیز راه می یابد. اما در عین حال، گسست از انحرافات، در وضعیت گشایش ها سیاسی، می تواند به سرعت انجام گیرد. بنابراین نمی توان پیش از آغاز مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک و کار عملی سیاسی، افتراق های کاذب را دامن زد.

به اعتقاد من در وضعیت تغییرات احتمالی در ایران (همانند یک دهه پیش) طرح مطالبات برای بهبود وضعیت کارگران از هر نهاد پیشنهادی و مطروحه (از جمله اتحادیه های زرد ساخته شده توسط آی ای او) بلاایراد است؛ به شرطی که ماهیت این نهادهای دولتی (وزارت کار) و امپریالیستی (سازمان بین المللی کار)؛ حداقل در ذهن کارگران روشن باشد. در چنین وضعیتی ضمن حفظ کمیته های مخفی کارگری، فعالیت های نیمه علنی و بازتر می تواند در دستور کار جنبش کارگری قرار گیرد. این روش بلا ایراد است به شرطی که چشم انداز عملی آن روشن باشد. نامه نگاری و طومار نویسی اشکالی ندارد، به شرطی که مطالبات کارگری برای تحقق درازمدت کارگران در آن درج شده باشد. طرح سؤال از دولت سرمایه داری ایرادی ندارد، به شرطی که در راستای افشای آن باشد و نه مماشات با آن. این کمبودهایی بود که «کمیته پیگیری» در آن دوره به همراه داشت. مبارزه سیاسی گرایش رادیکال در سال ۱۳۸۳ می بایستی بر محور این نکات اساسی بنا نهاده می شد و نه انشقاق جنبش کارگری. از این رو حمایت مشروط از حرکت بخشی از کارگران و نقد روش مسئولان آن، یک گام اصولی است. لازم به تذکر است که حمایت از یک حرکت کارگری به مفهوم تأیید برنامه و سیاست مسئولان سازماندهی آن حرکت نمی باشد.

یازده خرداد ۱۳۹۳

ادامه دارد

میلیتانت: رفیق مازیار رازی در مورد تحزب گرایی در جنبش کارگری می‌خواستیم سؤالی طرح کنیم. در مجادلات جدی جاری در درون جنبش کارگری امروز ایران، ما شاهد تسریع هر چه دقیق تر و برجسته تر نگاه ها و دریافت ها به قلمرو پاسخ به چند و چون سازمانیابی طبقه کارگر هستیم. پاره ای گرایش ها، کماکان برای تشکل توده ای و سازمانیابی و حزب دو ماهیت جدا از هم قائل هستند. در حالی که برخی دیگر از جمله فعالین گرایش ضد سرمایه داری یا ضد کار مزدی طبقه کارگر، این نظر را زاید و مردود می‌شمارند و با توجه به تجارب جنبش کارگر جهانی - به ویژه انترناسیونال اول - به چنان تشکلی کارگری که بتواند هم مبارزات اقتصادی و هم مبارزات سیاسی طبقه کارگر را سازمان دهد و هدایت کند، قائل هستند. شما در این رابطه چگونه می‌اندیشید؟

مازیار رازی: به اعتقاد من نیز ایجاد دوگانگی بین «تشکل توده ای» و «حزب کارگری» یک عمل زاید و مردودی است. این روش کار سازمان های سنتی است که نقداً حزب و سازمان خود را با نام کارگران و توسط عده ای روشنفکر ساخته اند؛ و در واقع کار حزبی خود را از تشکل توده ای جدا می‌پندارند. آن ها توده ها را به مثابه ابزاری برای به قدرت رسیدن حزبشان می‌پندارند؛ لذا خواهان پیوستن توده ها به حزبشان هستند. این یک روش غیر اصولی است. اما در عین حال من با نظریات گرایش «ضد کار مزدی» نیز توافق ندارم. نظریات این دوستان حامل نکات مثبتی در نقد سازمان های سنتی و مطالبات کارگری است؛ اما کماکان تخیلی و غیر قابل اجرا و در نتیجه کاملاً بی ارتباط با واقعیت جامعه ماست.

در این امر تردیدی نیست که تشکیل یک حزب کارگری، برخلاف نظر سازمان های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود مبادرت کرده اند، یک روند از پیش تعیین شده نیست. حزب کارگری می‌تواند یا از درون تشکل کارگری به وجود آید؛ یا می‌تواند در کنار آن متولد شود و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیشرو و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آن ها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم این است که این حزب هر جایی که نطفه اولیه آن متولد می‌شود باید از یک سو در مرکز فعالیت های کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد؛ و از سوی دیگر خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگه دارد.

بیشتر توضیح می‌دهم. انگیزه اصلی ایجاد حزب کارگری، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوازی قرار می‌گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت

گرایش های رفرمیستی، مباحثات جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی، به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد، استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه همچنین از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری نیز استفاده می کند.

ایجاد تشکلات علنی در ایران که قرار است همانند بین الملل اول کار توده ای ضد سرمایه داری انجام داده و نهایتاً به یک حزب توده ای مبدل گردد، یک پیشنهاد تخیلی است. زیرا اولاً در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعه سرمایه داری عقب افتاده نظیر سرمایه داری ایران، احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیرعلنی سازمان دهد. تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیزم؛ فرصت طلبی و فرقه گرایی) و فیزیکی (رخنه عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگهدارد.

در نتیجه هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و کارگران پیشرو است. آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره پیش توسط کارگران شناخته شده و همچنین اعتقاد به نظریات سوسیالیستی دارند. در درون جنبش کارگری، باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر به طور اعم و کارگران پیشرو به طور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر به طور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری به طور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز انقلابی، می باشد. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز انقلابی به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه

کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین‌المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب‌نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. پیشروی کارگری چنان چه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، شاید تا حدودی قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی باشد؛ اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی‌ارتباط با جنبش گردد. زیرا، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند. ظهور کارگران پیشروی سنتی در وضعیت کنونی که با برخوردهای فرقه‌گرایانه تشکیل اتحاد عمل کارگری را کند کرده‌اند، نشانگر این واقعیت است.

اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه‌ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی‌تواند یک حزب «روشنفکران» خارج از طبقه که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیشتاز انقلابی باید محور فعالیت‌های خود را در درون تشکل‌ها و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیبی از «کارگر-روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر-کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده‌هاست که حزب کارگری عملاً حقانیت رهبری توده‌ها را به دست می‌آورد. حقی که به هیچ وجه نمی‌تواند از پیش اعطا شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. مسأله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می‌آید. زیرا که توده‌های کارگر نه تنها از طریق مطالعه و تبلیغات رادیو تلویزیونی و اینترنتی، بلکه عمده‌اً از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می‌آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع‌بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری»‌های تدوین شده در اتاق‌های در بسته و یا تشکیل سازمان‌های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

همچنین، این حزب نمی‌تواند دنباله روی کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست‌های درست همزمان با هم دست نمی‌یابد. حزب پیشتاز کارگری، برنامه خود را از درون جنبش

عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین‌المللی استنتاج می‌کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می‌یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی‌تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می‌کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین‌المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان های بی‌درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست است. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت سرمایه داری و گرایش های بورژوا و خرده بورژوا صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هیئت حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابراین، حزب پیشتاز کارگری از دو اصل تفکیک ناپذیر از یک دیگر تشکیل شده است. از یک سو، تشکل کارگران سوسیالیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیسم) بوده؛ و هم خواهان پیوستن به طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می‌باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت اضداد تشکیل می‌شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می‌شود. زیرا که از یک سو، حزب پیشتاز کارگری بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می‌شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی سیاسی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است)، منجر می‌شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری، ایجاد یک حزب مخفی و متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

میلیتانت: اگر معتقد به تفکیک میان سازمان یابی توده ای کارگران و امر تحزب طبقاتی آنان هستند،

برای هر کدام از این دو تشکل چه ساختار و وظایف مشخصی قائل می شوید؟ و اگر به چنین تفکیکی باور ندارید، دربارهٔ تحزب کمونیستی طبقهٔ کارگر چگونه فکر می کنید؟ آیا کارگران اساساً به چنین ظرفی نیاز دارند و در این صورت، تبلور واقعی مادی و اجتماعی آن چگونه خواهد بود؟

مازیار رازی: در محور «تحزب کمونیستی» باید یه یک نکتهٔ اصلی اشاره کرد و آن هم کسب آگاهی طبقاتی است که متأسفانه در درون تشکلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی باشد. باید توجه داشت که آن چه انقلاب کارگری را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خود انگیختهٔ توده ها و یا یک قیام خود به خودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیهٔ اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیهٔ وسایل تولید و رهایی کلیهٔ انسان ها از ستم کشی تحت جامعهٔ طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی- یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ماقبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی؛ ایجاد تشکل های مستقل کارگری؛ و نهایتاً رودرویی طبقهٔ کارگر با سرمایه داری و شورش ها و طغیان ها و اعتصابات کارگری، پدیده هایی هستند که در درون جامعهٔ سرمایه داری به وقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم و اعتراضات توده ای و ایجاد تشکل های مستقل کارگری (سندیکا؛ اتحادیه ها؛ اتحاد عمل ها؛ جبهه های واحد کارگری و غیره) نمی توان نظام سرمایه داری را با یک نظام عالی تر جایگزین کرد. طبقهٔ کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری و درک جامعهٔ سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشته، به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تریبونونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا احزاب توده ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها

قرار دارند. بر خلاف نظر برخی که با طرح نقل قولی از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» کارگری، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیه کمونیست» دال بر این ادعا است. کارل مارکس در مقابل استدلال‌هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژوازی را تأکید نمی‌کردند؛ می‌گوید که «این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود». به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، به طور خود به خودی و یا صرفاً از طریق فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری و یا تشکل‌های علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی‌شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی‌ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشروان کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات، حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

بنابراین من به تفکیک تصنعی تحزب کمونیستی از سازمان یابی توده‌ای اعتقاد ندارم. اما در عین حال معتقدم که آگاهی سوسیالیستی برای برقراری نظام سوسیالیستی ضروری است و آن آگاهی در درون جنبش توده‌ای و به شکل یکپارچه در دوران حیات نظام سرمایه داری به دست نمی‌آید. زیرا ایدئولوژی هیئت حاکم توهم هم به نظام را به وجود می‌آورد. کارگران در دوره کنونی محققاً نیاز به حزب کارگری خود دارند. حزبی که نه تنها از لحاظ تشکیلاتی و سیاسی؛ بلکه به ویژه از لحاظ نظری و عقیدتی آن‌ها را برای انتقال به جامعه نوین آماده کند.

چهارده خرداد ۱۳۹۳

ادامه دارد

میلیتانت: چگونگی نگاه به مسئلهٔ تشکل و تحزب طبقهٔ کارگر، رابطهٔ درونی و تنگانی با سایر مسایل اساسی جنبش کارگری - از جمله پروسهٔ امحای کار مزدی و ... - پیدا می کند. آیا به نظر شما چنین رابطه ای به طور واقعی وجود دارد یا نه؟ در هر کدام از این دو حالت، اساس استدلال شما دربارهٔ چگونگی این ارتباط یا بی ارتباطی چیست؟

مازیار رازی: به اعتقاد من شرایط مادی نه تنها در جامعهٔ ما که در سراسر جهان برای «امحای کار مزدی» آماده است. مسئلهٔ عمدتاً آماده نبودن شرایط ذهنی است. به سخن دیگر جامعهٔ سرمایه داری زمانش به سر آمده، اما گورکن های آن آماده نیستند. برای هر حرکت حساب شده و برنامه ریزی شده، برای تحقق یک جامعهٔ نوین؛ نیاز به تدارک سیاسی و تشکیلاتی است. تدارک امور تشکیلاتی و آماده شدن نیز نیاز به تشکیلات و رهبری دارد. به عبارت دیگر می توان بحران کنونی بشریت را با بحران رهبری کارگران توضیح داد. به نظر من تا مادامی که بحران رهبری طبقهٔ کارگر حل نگردد، «پروسهٔ امحای کار مزدی» نمی تواند به شکل ریشه ای آغاز گردد. در برخی موارد اصلاحات و ترمیمات جزئی و موقتی برای بهبود وضعیت امکان پذیر است؛ اما حل ریشه ای بحران اجتماعی با رفع بحران رهبری کارگری پیوند خورده است.

در نتیجه مسایل اساسی جنبش کارگری و روند لغو کارمزدی را باید امری پیونده خورده با تشکیل حزب پیشتاز کارگری، دانست. گرایش هایی که این مسئلهٔ محوری را نادیده گرفته و یا به تعویق انداخته و یا منوط به ایجاد تشکلات توده ای کارگری (حتی از نوع ضد سرمایه داری آن) می کنند؛ خواسته یا ناخواسته روند لغو کار مزدی را به عقب می اندازند.

مسئلهٔ ما امروز تنها طرح مطالبات «رادیکال» نیست. بلکه مسئلهٔ اساسی یافتن ساختاری تشکیلاتی برای تحقق دادن مطالبات رادیکال است. هنر فعالین پیشروی کارگری یافتن این حلقهٔ رابط است. این حلقه رابط نیز چیزی غیر از «تحزب طبقهٔ کارگر» نیست.

میلیتانت: تاریخ جنبش کارگری جهان و به طور مشخص ایران، عموماً با تاریخ تلاش نیروهای چپ و فعالین کارگری برای ایجاد احزاب کمونیست از یک سو و تشکیلات توده ای از سوی دیگر همراه بوده است. تحلیل شما از فرآیند عمومی این تلاش در جامعهٔ ایران، مبانی نظرات و دیدگاه های مسلط

بر پروسهٔ تلاش‌های مذکور، درجهٔ موقعیت یا عدم موفقیت آن‌ها و بالأخره رمز و راز شکست‌های تاکتونی این مبارزات چیست؟

مازیار رازی: عدم موفقیت تلاش‌های نیروهای چپ و فعالین کارگری برای این ایجاد احزاب سیاسی از یک سو و تشکلات مستقل کارگری از سوی دیگر، به علت انحرافات عمیق نظری است که در درون جنبش کارگری حاکم است. برای نمونه اگر بخواهیم به یک مورد اشاره کنیم، می‌بینیم که پس از سال‌ها بحث و تبادل نظر هنوز در درون جنبش کارگری درک مشترکی در مورد تشکل‌های مستقل کارگری وجود ندارد.

مسألهٔ طرح تشکل مستقل کارگری امروز دیگر در بین دو قطب دولت و «آی ال او» از یک طرف و طبقهٔ کارگر از طرف دیگر محدود نمی‌شود. به نظر من در شرایط امروزی روابط بین‌المللی با کشورها، دولت‌های امپریالیستی ایجاد شده و سرمایه‌های سرشاری در حال سرازیر شدن به ایران است. همچنین «قانون کار» دستخوش تغییراتی منطبق با قوانین بین‌المللی است. تمام این‌ها کوشش‌هایی است که دولت سرمایه‌داری همراه با سازمان‌های بین‌المللی وابسته به امپریالیست‌ها برای محدود کردن تشکل‌های واقعی مستقل کارگری، برنامه‌ریزی کرده است. در چنین شرایطی واضح است ابزار سرکوب، ارباب‌علیه کارگران تا حدودی کاسته خواهد شد و رژیم با شکل و شیوهٔ نوینی با طبقهٔ کارگر برخورد خواهد داشت. با روش‌هایی از قبیل تقویت گرایش‌های مماشات‌جو و گرایش‌هایی که در حال آشتی دادن دولت سرمایه‌داری با طبقهٔ کارگر هستند گام بر داشته خواهد شد. بنابراین مبارزهٔ آتی جنبش کارگری برای تقویت تشکل مستقل کارگری صرفاً در مقابل رژیم نیست. بلکه مبارزهٔ ای است در درون طبقهٔ کارگر در مقابل گرایش‌هایی که زنجیرها را به دست و پای طبقهٔ کارگر می‌خواهند ببندند؛ و طبقهٔ کارگر را از استقلال واقعی در جهت پیشبرد مقاصد و اهدافش و در جهت کسب اعتماد به نفس، باز دارند.

در درون گرایش‌های کارگری همه صحبت از این می‌کنند که تشکل مستقل کارگری مفهومی «مستقل از دولت» (دولت سرمایه‌داری)، و «استقلال از احزاب» است. با کمی موشکافی متوجه می‌شویم که در این بحث‌ها انحرافات بسیار شدیدی وجود دارد.

در میان کسانی که مسألهٔ استقلال از دولت را طرح می‌کنند، گرایش‌هایی هستند که اصولاً صحبت از این می‌کنند که سندیکا و اتحادیه‌هایی که قرار است به عنوان گرایش‌های کارگری ایجاد شود، نقداً وجود دارند! صرفاً لغات عوض شده و از آن‌جا که دولت نمی‌

توانست از کلمات «سندیکا» و «اتحادیه» استفاده کند، این لغات را به جای آن استفاده کرده است به زعم آن ها وظایف کارگران تنها ترمیماتی در پیشنهادهاى دولتی است. این گرایش استدلال می کند که مثلاً در ماده ۱۳۱ قانون کار موادی است که می توان به ایجاد سندیکای کارگری در دولت سرمایه داری به آن دست یافت (یکی از این گرایش های مماشست جو در دوره پیش، حسین اکبری و نشریه آوای کار بودخ است. رجوع شود به اندیشه جامعه شماره ۲۳ مقاله ای تحت عنوان: آیا «انجمن صنفی» همان «سندیکا» است؟ و امروزه سخنگوی این گرایش منصور اسانلو است).

این مواضعی است که نظام کنونی و دولت سرمایه داری در مجموع همراه با سازمان بین المللی کاردر آتیه استفاده خواهد کرد که زنجیرها را بر دست و پای طبقه کارگر محکم تر کند؛ و نگذارد که طبقه کارگر به طور مستقل نیروی خود را تجربه کند. این گرایش های مماشست جو اصولاً مفهوم دولت سرمایه داری را در اساس مخدوش می کنند. به سخن دیگر؛ دولت سرمایه داری را صرفاً محدود به شکل حکومتی آن می کنند. یعنی دولت را به ابزار سرکوب، کابینه، قوه های مقننه، قوای قضائیه و قوای مجریه حکومت؛ محدود می کنند. در صورتی که دولت سرمایه داری از دیدگاه مارکسیستی بسیار فراتر از این است. دولت سرمایه داری در داخل ایران شامل نماز جمعه ها است، شامل رسانه های عمومی است، شامل مطبوعات است، شامل نهادهای کارگری که وابسته به دولت هم هست. مانند خانه کارگر، شوراهای اسلامی کار، حزب اسلامی کار، تمام این ها ابزار دولت و ابزار سرکوب سرمایه علیه طبقه کارگر هستند. در گذشته، تهاجم خانه کارگری ها و شورای کار اسلامی ها به کارگران شرکت واحد، باید به منصور اسانلو ها نشان داده شود که ماهیت واقعی این گونه نهادها چه هستند. نشان داده شد که گرایش های کارگری که تصور می کردند با نامه نگاری به وزارت کار و ملایمت با خانه کارگر می توان به امتیازاتی برای طبقه کارگر دست یافت، سخت در اشتباه بودند.. منصور اسانلو ها درک نمی کنند که مبارزه با استبداد «فاشیستی» و رژیم به مثابه حکومت، جدا از مبارزه علیه کل دولت سرمایه داری نیست. نمی توان با استبداد مقابله کرد بدون این دولت سرمایه داری را که چنین رژیمی بر آن سوار است مورد سوال قرار دهیم. نمی توان فرض کرد که اگر به جای عده ای عمامه به سر، عده ای کرواتی و سوسیال دمکرات بر سر کار بیایند، استثمار کارگران پایان خواهد پذیرفت. این نظریات منصور اسانلو همه در راستای توهم سازی از نظام سرمایه داری است .

بخش دیگر انحرافات در پیوند با درک سازمان های «کمونیستی» از تشکل مستقل کارگری است. آن ها استدلال می کنند که تشکلات کارگری باید تنها مستقل از دولت و احزاب به اصطلاح بورژوازی، باشند.

به سخن دیگر، پیوند تشکل مستقل با احزاب کمونیستی، سوسیالیستی بلاایراد است. آن‌ها مدعی هستند که این احزاب باید در ارتباط تنگاتنگ با تشکل مستقل کارگری قرار داشته باشند. این بحث گرچه در بُعد تاریخی درست است، اما در وضعیت کنونی یک موضع انحرافی است.

این بحث درست است، زیرا طبقه کارگر در فعالیت‌های روزمره خود آگاهی سیاسی کسب کرده و به لزوم تشکیل حزب طبقه کارگری می‌رسد. طبقه کارگر طی یک پروسه‌ای در مبارزه روزمره اش رهبران خودشان را یافته و تئوری‌های خودش را تکامل می‌دهد. نیروهای بالقوه انقلابی پیدا می‌کند و تشکیلات خودش را ایجاد می‌کند.

رهبران طبقه کارگر آن‌هایی هستند که به شکل روزمره در درون مبارزات روزمره طبقه کارگر دخالت می‌کنند. به طور مشخص خط مبارزه با مماشات جویی و گرایش‌های رفرمیستی در درون طبقه کارگر را تقویت می‌کنند؛ و لزوم مبارزه برای از میان برداشتن نظام سرمایه داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ می‌کنند. این‌ها طی یک پروسه‌ای از طرف طبقه کارگر شناخته می‌شوند. این رهبران کارگری طی دوره‌ای به تشکیل حزب کارگری مبادرت می‌کنند. رهبران این حزب همانا رهبران مبارز اتحادیه کارگری خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مسأله تسخیر قدرت از سوی طبقه کارگر طرح می‌شود واضح است که کل طبقه کارگر، کل اتحادیه‌های کارگری و این حزبی که از دل طبقه کارگر بیرون آمده تضادی با یکدیگر نخواهد داشت. این‌ها وابسته به یکدیگر خواهند بود. کل اتحادیه‌های کارگری پشت این حزب انقلابی که حزب طبقه کارگر است، خواهد بود. از این نقطه نظر به طور طبیعی، این وابستگی به وجود خواهد آمد. در نتیجه از این نقطه نظر در بُعد تاریخی آن، در دوران اعتلای انقلابی یک بحث درستی است.

اما این بحث امروز اشتباه است. به این علت که ما امروز حزب کارگری - کمونیستی نداریم. سازمان‌هایی، بدون داشتن پایه اجتماعی در طبقه کارگر یا حداقل بدون داشتن پایه‌ای تعیین‌کننده در پیشروی کارگری، با نام طبقه کارگر با لقب‌های کمونیستی، سوسیالیستی «حزب» ساخته‌اند. این‌ها هیچ یک «حزب کارگری کمونیستی»، که قرار است با اتحادیه کارگری پیوند خورند؛ نمی‌باشند. کلیه گرایش‌های «چپ» موجود که پایه اجتماعی در درون طبقه کارگر ندارند، و یا اصولاً طبقه کارگر شناختی از این‌ها نداشته و اصولاً کوچک‌ترین دخالت‌گری در مبارزات روزمره طبقه کارگر نداشتند؛ همه احزاب خرده بورژوازی هستند. بنابراین در شرایط کنونی تشکل مستقل کارگری باید مستقل از، نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشد؛ بلکه باید

مستقل از احزاب خرده بورژواژیی نیز باشد.

واضح است که این احزاب خرده بورژوا همه یکسان نیستند. بعضی ها نقداً به سمت گرایش های راست رفته و در حال مذاکره با گرایش های سرمایه داری هستند. بعضی ها هنوز در جبهه مبارزات ضد سرمایه داری باقی مانده اند؛ اما این ها باید تجربه مشترکی با پیشروی کارگری از پشت سر بگذارند تا به حزب کارگری مبدل گردند.

اضافه بر بحث در مورد مفهوم تشکلات مستقل کارگری؛ بحث هایی دیگری نیز در مورد مفاهیم سوسیالیسم، برنامه کارگری، حزب کارگری، انقلاب کارگری و امپریالیسم، وجود دارد که هنوز میان گرایش های کارگری تبادل نظر نشده و درک مشترکی وجود ندارد.

در نتیجه لازمه همگرایی نظری در میان گرایش های کارگری در راستای حل بحران کنونی، تبادل نظر سیاسی غیر متعصبانه و غیر فرقه گرایانه است. چنانچه گرایشات کارگری و کمونیستی مسایل اساسی جنبش کارگری را در یک محیط دموکراتیک و بدون حذف گرایی، اتهام زنی و برچسب زنی، انجام ندهند؛ مشکلات پیش، باز تولید شده و بحران نیروهای کارگری و کمونیستی تداوم می یابد.

بیست و یک خرداد ۱۳۹۳

پایان

مقدمه ای بر مفهوم حزب پیشتاز انقلابی کارگری

بازگشت به فهرست

مقاله پیش رو بر مبنای دخالت گری رفیق مازیار رازی در بحث های پیرامون حزب پیشتاز انقلابی که در تاریخ ۳ ژوئن ۲۰۱۰، پس از انشعاب از سازمان «گرایش بین المللی مارکسیستی» (IMT) و همراه با اعضای سابق این گرایش در تجمع «به سوی یک گرایش بین المللی» انجام گرفت، به زبان انگلیسی نوشته شده است و اکنون ترجمه فارسی آن برای نخستین بار در نشریه میلیتانت منتشر می شود.

ادای سهمی بر مفهوم حزب پیشتاز کارگری

مازیار رازی

برگردان: آرام نوبخت

مقدمه

بحث پیرامون حزب پیشتاز، برای شکل گیری آتی یک سازمان جهانی، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است؛ به علاوه حزب پیشتاز یکی از مسائل اساسی پیش روی مارکسیست هاست که باید به منظور دست یافتن به یک برداشت و درک مشترک از آن، مورد بحث قرار بگیرد. پیش از آن که ما به سمت ساختن یک بین الملل حرکت کنیم، ضرورتاً باید مطالبی در این مورد بنویسم و دست آخر به یک قطعنامه برسیم.

به منظور بنا نهادن یک سازمان جدید، نکات زیادی درباره محتوای این سازمان آتی وجود دارد که باید واقعاً از پیش روشن و ابهامات آن رفع شود. اول؛ مسأله سازمان پیشتاز به طور اخص یکی از بحث های حیاتی است که باید مورد بررسی قرار بگیرد. هرچند اکثر مارکسیست ها شخصاً با این ایده آشنا هستند و در گذشته هم به کرات در موردش صحبت کرده اند، با این وجود برای آغاز به ساخت یک بین الملل جدید، بسیار اهمیت دارد که پیش از هر چیز - هرچند البته مسائل مهم دیگری هم وجود دارند - ما قبل از آغاز به شکل گیری سازمانی فعالیت ها و متمرکز شدن بر تکامل ایده های خود، درک روشن و مشخصی نسبت به این مفهوم داشته باشیم.

دوم؛ آن چه که قصد داریم در این جا اشاره کنم، ایده هایی است که به عنوان مقدمه ای بر حزب لنینیستی مطرح می شود. بنابراین این ایده ها قرار نیست که جامع و کامل باشد. به شخصه اعتقاد ندارم که من یا گرایش مارکسیست های انقلابی ایران هنوز به جمع بندی عمیقی بر سر این مسأله

رسیده ایم. بنابراین در واقع مایلیم که در این مورد با سایر رفقای که تجارب و برداشت های مختلفی دارند، دیالوگ داشته باشیم تا جمعاً به درک مفهوم حزب لنینیستی برسیم. به همین دلیل، آن چه می گوئیم در واقع یک نسخه نهایی از ایده هایمان نیست. بلکه صرفاً بحثی است برای انتقال تجربیات خود به سایر رفقا، بنابراین در حقیقت در این مرحله از بحث است که می توانیم به طور جمعی چیزی را تکامل ببخشیم.

مفهوم حزب

به طور کلی، تاریخاً در سنت طبقه کارگر در طی تقریباً ۱۵۰ سال گذشته، دو مفهوم پایه ای از حزب وجود داشته است. یک مفهوم، حزبی توده ای بوده است که در واقع از زمان نقطه اوج بین الملل دوم آغاز و از سوی انگلس معرفی شد. نهایتاً ایده حزب توده ای به عنوان یک حزب سوسیال دموکرات شناخته شد که هزاران نفر از کارگران کشورهای مختلف جهان را دربر می گیرد و به سوی خود جذب می کند. این حزب، در درون طبقه کارگر دست به دخالتگری می زند و علیه نظام سرمایه داری فعال است.

با این حال، ایده حزب توده ای در آن مقطع زمانی و ابتکار آغاز آن، در موقعیتی بود که مسأله انقلاب هنوز عملاً در مقیاس جهانی مطرح نشده بود. هرچند مارکس خود از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، نیاز سرمایه داری به تخریب خود و فرارسیدن یک نظم نوین صحبت کرده بود، اما هنوز فعلیت انقلاب طی آن دوره در دستور روز قرار نداشت.

بنابراین احزاب توده ای به تکمیل دو برنامه مجزا دست زدند: یکی برنامه حداقلی بود که برنامه ای برای اصلاحات و رفم، اعمال فشار بر نظام به منظور کسب امتیازات برای کارگران بود. و دیگری برنامه حداکثری، برنامه ای که آن ها هرگز قصد نداشتند بلافاصله یا در آینده نزدیک مورد استفاده قرار بدهند. بنابراین برنامه حداکثری صرفاً شامل اهدافی بود که به دوره ای طولانی در آینده، یعنی به زمان فرارسیدن تب و تاب انقلابی، موکول و در برنامه گنجانده شده بود. با این حال آن ها طی این مقطع خاص شاهد هیچ گونه تب و تاب انقلابی نبودند. هرچند ایده خود مارکس و بسیاری از فعالین انقلابی در آن دوره، این بود که آگاهی سوسیالیستی در طبقه کارگر به شکل خطی تکامل خواهد یافت. یعنی کارگران به تدریج این آگاهی را از مقیاس کوچک تر به مقیاس بزرگ تر تکامل می دهند و نهایتاً این آگاهی عمیق تر و عمیق تر می شود تا به دوره انقلاب برسد.

بنابراین، برداشت آن ها به طور کلی به دلیل موقعیت عینی آن دوره، به این شکل بود که فعلیت یافتن انقلاب در دستور روز نیست و آگاهی کارگران به تدریج توسعه پیدا می کند. بنابراین آن ها باید علیه

سرمایه داری مبارزه کنند، به دولت سرمایه داری فشار بیاورند، امتیازاتی برای کارگران کسب کنند، رفرم هایی در درون جامعه به وجود بیاورند، اما به تدریج فعالیت کنند، به مبارزه ای ممتد علیه سرمایه داری دست بزنند، و مبارزه علیه این نظام را تا زمان فراسیدن دوره انقلابی ادامه دهند. بنابراین آن ها برای مطالبات حداقلی، برای رفرم در جامعه مبارزه می کردند. این یک ایده نسبت به حزب کارگر بود که در نقطه اوج فعالیت های بین الملل دوم به رهبری خود انگلس وجود داشت و بعدها نیز به وسیله انقلابیونی مانند کائوتسکی و سایرین تکامل پیدا کرد.

لنین در سال ۱۹۰۲ مفهوم دیگری از حزب کارگری را توسعه داد که به «حزب پیشتاز انقلابی» شهرت یافته است. این همان مفهومی است که در «چه باید کرد؟» مطرح شده. از آن جا که لنین مبتکر ایده یک حزب جدید بود که در تقابل با مفهوم حزب کارگری توده ای از زمان بین الملل دوم قرار داشت، به تدریج این «حزب پیشتاز»، «حزب لنینیستی» نامیده شد. اما در واقع توصیف دقیق چنین حزبی، همان «حزب پیشتاز انقلابی» است. لنین البته یکی از نخستین کسانی بود که ایده این حزب پیشتاز را به طور منسجم پروراند و برای آن به مبارزه پرداخت. اما انقلابیون دیگری در آن زمان و حتی پس از او هم بودند که این تئوری را، یعنی تئوری حزب پیشتاز، تکامل دادند. یکی از آن ها، آنتونیو گرامشی بود که سهم بزرگی در این ایده حزب پیشتاز داشت و پس از آن حتی رزا لوکزامبورگ که ضمن انتقاد از این ایده در نوشته های خود، در تکامل آن سهمی ایفا کرد. همین طور تروتسکی و پس از او لوکاج و کارل کورس و بسیاری دیگری از انقلابیون که زوایای مختلفی را شکل می دهند، عملاً این ایده را از آن زمان به بعد توسعه دادند. بنابراین ایده حزب پیشتاز انقلابی در واقع تماماً متفاوت از ایده احزاب توده ای بود.

آگاهی سوسیالیستی

ایده اصلی مفهوم حزب پیشتاز انقلابی، به آگاهی سوسیالیستی ارتباط داشت: چگونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را حفظ کرد و مصون نگاه داشت؟ گونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را که درون توده کارگران یا حزب پیشتاز آن ها توسعه پیدا می کند، تکامل بخشید؟

نقد لنین به حزب توده ای در «چه باید کرد» بر پایه این ایده بود که آگاهی سوسیالیستی می تواند در درون کارگران توسعه پیدا کند، اما آگاهی و عقاید سوسیالیستی در درون احزاب توده ای کارگری با افت و خیزهایی رو به رو است. آگاهی سوسیالیستی می تواند از ایدئولوژی بورژوایی که در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی غالب و مسلط است، متأثر شود.

بنابراین اگر این آگاهی سوسیالیستی که در این احزاب توده ای توسعه پیدا می کند، به حال خود رها شود، با وجود آن که برخی از کارگران به این آگاهی و عقاید خواهند رسید، اما در عین حال پس از

مدتی آن را از دست خواهند داد. چرا که در جامعه سرمایه داری، آگاهی سوسیالیستی در درون مبارزه کارگران علیه سرمایه داری توسعه پیدا می کند، ولی همزمان به دلیل تبلیغات عمیق و سنگین ایدئولوژی بورژوازی از طریق ابزارهای مختلف در داخل طبقه کارگر، توهمات نیز در درون طبقه کارگر رشد می نماید. بنابراین کارگرانی که در زمانی خاص به آگاهی سوسیالیستی می رسند، در زمانی دیگر ممکن است آن را از دست بدهند (یعنی در زمانی که نمی توانند به طور ممتد و برای دوره ای طولانی تر، از این عقاید محافظت کنند). در درون حزب توده ای نیز ایدئولوژی های دیگری وجود دارد: ایدئولوژی خرده بورژوازی و سایر ایدئولوژی هایی که به جنبش های توده ای حقه می شوند و در نتیجه توسعه یک آگاهی سوسیالیستی انقلابی در درون این اقشار طبقه کارگر را متوقف می سازند. این امر در واقع تاحدودی کارگران را از مبارزه تابه آخر - یعنی سقوط سرمایه داری و ایجاد دولت کارگری و سپس جامعه سوسیالیستی - باز خواهد داشت.

عقاید خرده بورژوازی، نظیر آنارشیزم، سندیکالیزم، آنارکو-سندیکالیزم و سایر اشکال گرایش های خرده بورژوازی در درون طبقه کارگر وجود دارد. به همین جهت تدارک برای انقلابی سوسیالیستی، در درون احزاب توده ای واقعاً نمی تواند صورت بگیرد. چرا که در تحلیل نهایی، این احزاب توده ای تحت سلطه ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار دارند و همین موضوع مانع توسعه آگاهی سوسیالیستی و محافظت از آن در درون کارگران برای حرکت به سوی انقلاب و ایجاد دولت کارگری است.

بنابراین موضوع محوری لنین در آن مقطع، یعنی سال ۱۹۰۲، این بود که ما باید در واقع خودمان را تا درجه ای از توده ها جدا کنیم. هرچند می خواهیم در درون توده ها باشیم، می خواهیم برای تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی دخالت گری کنیم، اما همزمان به خاطر این وضعیت، به خاطر سلطه ایدئولوژی و برنامه های بورژوازی و خرده بورژوازی بر احزاب توده ای، نیاز به تفکیک بخش پیشتاز کارگران، یعنی پیشروان سوسیالیست طبقه کارگر از توده های مردم داریم. بنابراین طرح پیشنهادی یک سازمان که یک سازمان اقلیت است، در سال ۱۹۰۲ و به وسیله لنین پیش کشیده شد.

این کتاب با وجود نکات فراوانی که جای بحث و تحلیل را بازمی گذارد و در واقع باید گفت نکات فراوانی که بعضاً طی آن مقطع صحیح نبودند (به این موضوع باز خواهیم گشت)، به طور کلی و به گمان من، یک پیشرفت در مارکسیزم در جهت ساخت حزب، حزب کارگری، بوده است. این مفهوم تماماً جدید بود، در گذشته وجود نداشت و پیشرفت جدیدی در درون جنبش طبقه کارگر بود؛ در نتیجه می توانیم ببینیم که انقلاب روسیه بر پایه همین مفهوم در مبارزه علیه تزار و سپس دولت بورژوازی و ایجاد دولت

در مورد مسأله ضرورت ایجاد حزب لنینیستی، یک موضوع مهم وجود دارد و آن ایده آگاهی سوسیالیستی است که در این جا اشاره کردم. آگاهی سوسیالیستی، برخلاف برخی عباراتی که در سال ۱۹۰۲ از سوی لنین نوشته شد و بعدها از طرف خود او نیز اصلاح گشت، از بیرون به داخل حوزه فعالیت های طبقه کارگر وارد نمی شود. آگاهی سوسیالیستی در درون طبقه کارگر تکامل پیدا می کند. کارگران در درون مبارزات روزمره، از خلال فعالیت های عملی و تجارب زندگی روزمره به آگاهی سوسیالیستی می رسند، یعنی آن ها موضوعات را بدون مطالعه ادبیات مارکسیستی یا اطلاع داشتن از عقاید مارکسیستی، می فهمند. کارگران خودشان به این نتیجه می رسند که نظام سرمایه داری در مقابل منافع آن ها قرار دارد و این نظام باید کنار گذاشته شود و نظم نوینی جای آن را بگیرد. این نوع از آگاهی سوسیالیستی نابالغ و مقدماتی در درون خود کارگران تکامل می یابد.

بنابراین این جنبه از خود لنینیسم، این جنبه از حزب پیشتاز که در سال ۱۹۰۲ در «چه باید کرد؟» مطرح شد، به این معنای اخص صحیح نیست. البته باید در نظر داشت که لنین در آن مقطع، جوانی بود با تجربیات اندک فعالیت های تشکیلاتی؛ در عوض این کائوتسکی به عنوان یک مارکسیست برجسته بود که ایده ورود آگاهی سوسیالیستی از بیرون، یعنی روشنفکران، به درون توده های کارگر را توسعه داد. چرا که گمان می شد توده های کارگر قادر به تکامل هیچ گونه آگاهی سوسیالیستی نیستند، و بنابراین ایده انتقال تئوری سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر در اصل از سوی کائوتسکی بسط داده شد.

پس از این، لنین به وضوح از همین ایده استفاده کرد. طی چند سال بعدی در ۱۹۰۷، لنین گفت که در آن مقطع او «در حال خم کردن بیش از حد ترکه» به نقطه مقابل اکونومیست ها بود، چرا که اکونومیست ها اعلام می کردند که طبقه کارگر همه چیز است و ما باید دنباله روی آن باشیم، هر آن چه طبقه کارگر می گوید صحیح است و توده ها می دانند که چه می کنند و غیره. بنابراین این گفته لنین، واکنشی بود به اکونومیست هایی که شدیداً «کارگر کارگری» و بیش از حد دنباله روی هر آن چه کارگران می گفتند، بودند. بنابراین لنین می گفت که «خیر، موضوع این نیست»، این تئوری نمی تواند به معنای دقیق کلمه در درون خود طبقه کارگر تکامل پیدا کند و باید از طرف برخی روشنفکران و از خارج از طبقه کارگر به داخل عرصه کارگران وارد و منتقل شود. این صرفاً واکنشی بود از سوی لنین، چند سال بعد لنین خود اشاره کرد که او عملاً در مورد این ایده مبالغه کرده بوده است. او اکنون معتقد بود که پیشتاز کارگران می تواند تئوری ها را از خلال فعالیت های عملی خودش تکامل دهد، هر چند اگر این پیشتاز در درون

احزاب یا جامعه اساساً به حال خود رها و تنها گذاشته شود، آگاهی خود را از دست خواهد داد.

بنابراین حزب پیشتاز به ضرورتی برای ایمن ساختن این توسعه آگاهی و همین طور جمع بندی تجارب و ایجاد برنامه ای برای حزب به منظور مداخله بهتر و عمیق تر در طبقه کارگر و تدارک برای انقلاب، تبدیل شد. بنابراین در آن مقطع خاص، یعنی ۱۹۰۷، لنین کم و بیش می گفت که آگاهی سوسیالیستی در درون کارگران و پیشتاز کارگران توسعه پیدا می کند، و ما باید خودمان را به پیشتاز کارگران، و نه چند روشنفکری که خارج از طبقه کارگر تئوری هایی برای خود دارند، مرتبط بسازیم. اکنون لنین در حول و حوش این زمان، لنین در واقع این ایده را می پروراند که تئوری «تجربه متمرکز» است. بنابراین تئوری در پشت درهای بسته و به دست تئوریسن هایی که با خواندن چند کتاب بایدها و نبایدها را به کارگران نشان می دهند، شکل نمی گیرد. تئوری در واقع شکل چکیده فعالیت های پراتیکی کارگران است. آن ها در مبارزه خود علیه دولت، به تاکتیک ها، ایده های خاص، رویکردهایی می رسند که نقطه اوج همه این ها به حزب وارد می شود و برای بهبود و تکمیل برنامه حزبی به کار گرفته می شود. این برنامه می تواند از لحاظ تئوریک تکامل پیدا کند و به کارگران برای تدارک انقلاب یاری برساند.

تئوری همیشه دو جنبه همراه خود داشته است: یک جنبه به طور اخص از طریق تجربه، تجربه عملی طبقه کارگر، شکل می گیرد و جنبه دوم، یک تئوری عام تاریخی و بین المللی است که از دل مطالعه تاریخ، و به وسیله تکامل ایده هایی که به روند توسعه بین المللی و تاریخی طبقه کارگر در گذشته تعلق دارد، بیرون می آید. بنابراین حزب به معنای اخص کلمه، یعنی حزب پیشتاز انقلابی، در واقع خود را بر این جنبه های تئوری متکی می سازد. یک جنبه، تئوری های تاریخی و بین المللی است که اساساً به دست روشنفکران انقلابی در درون حزب ساخته می شود؛ چرا که تردیدی نیست این افراد زمان بیشتری برای مطالعه، فهم و توسعه تئوری های تاریخی و بین المللی در اختیار دارند. اما در عین حال، جنبه دیگری تئوری دقیقاً نظریه ای که شکل چکیده یا متمرکز فعالیت های پراتیکی خود کارگران یا فعالین سیاسی در جامعه را به خود می گیرد.

ابزاری برای تدارک انقلاب

این مفهوم، که به طور اخص از سوی لنین طرح شد، ابزاری به دست ما می دهد تا این آگاهی سوسیالیستی را که در درون طبقه کارگر آغاز به تکامل می کند، حفظ کنیم و ایمن سازیم: چه در برابر عقاید ترید یونیونیستی، چه عقاید آنارشویستی و چه هر انحراف دیگری که در جامعه وجود دارد.

بنابراین حزب در واقع جایی است برای جذب کردن پیشرفته ترین عناصر و بخش پیشتاز طبقه کارگر که مشغول کسب آگاهی سوسیالیستی به منظور جمع بندی تجارب و همین طور توسعه آن از طرق

فعالیت هایشان هستند. این ها به ویژه همراه با طبقه کارگر که از تجربیاتی غنی برخوردار است، مبارزه و برنامه ای را تکمیل می کنند. آن ها سپس برنامه را درست مانند یک سیکل، به درون جامعه می برند و تلاش می کنند تا به فعالیت هایی در درون جامعه دست بزنند.

بنابراین این حزب که باید به عنوان یک ابزار ساخته شود، باید دموکراتیک ترین شکل هر نهادی باشد که تاکنون وجود داشته. یعنی باید کاملاً دموکراتیک باشد، به این مفهوم که هر کسی بتواند دیدگاه های خود را مطرح کند. به همین دلیل است که ما از سانترالیزم دموکراتیک صحبت می کنیم. هرچند این ترمینولوژی مورد سوء استفاده های بی شماری از سوی استالینیست ها و شبه تروتسکیست ها قرار گرفته است، اما دقیقاً به معنای یک سیستم دموکراتیک، حق ابراز دیدگاه ها و عقاید، حق شکل گیری یک گرایش یا جناح و غیره است.

مقصود من از سانترالیزم یا مرکزیت، یک پروسه دو وجهی است. این مرکزیت دو جنبه دارد: یکی آن است که تجارب به حزب وارد و جمع بندی می شوند، تجربیات پراکنده و محدود به فعالیت های عملی متمرکز و سپس به تئوری (یعنی برنامه حزب) مبدل می گردند؛ بعد جمع بندی آن متمرکز می شود و به جامعه بازمی گردد، تا دور بعد، یعنی سال بعد پس از کنگره بعدی، در درون جامعه آزمون می شود.

عملکرد این ابزار آن است که در این دوره، یعنی دوره پیشا انقلابی، ما به محل و فضایی ایزوله نیاز داریم تا بخش اندکی از افراد دور یک دیگر جمع شوند و این ایده ها را تکامل ببخشند؛ هدف، تدارک برای انقلاب به دست طبقه کارگر است، نه صرفاً به دست حزب آن ها. البته آن ها خود را به عنوان یک حزب آماده می کنند، اما سپس طبقه کارگر را برای انقلاب آماده می سازند.

بنابراین لنین به این شکل استدلال می کند که ما می توانیم در واقع عمل متحدانه را تجربه کنیم و تئوری ها نیز در سطح تاریخی و بین المللی همگی در درون این حزب تکامل پیدا می کنند؛ این حزب در درون خود طبقه کارگر فعال خواهد بود.

کارگران و روشنفکران

جنبه دیگری که مایلم توضیح دهم این است که به اعتقاد ما، امروز در جامعه ایران کارگران پیشرو فراوانی وجود دارند - البته باید اضافه کنم که برخی با گرایش های «کارگر-کارگری»، اصولاً هر کارگری را پیشرو می خوانند و معتقدند کارگران هر یک از آگاهی مشابهی برخوردارند. از سوی دیگر این گرایش نیز وجود دارد که «روشنفکر» در درون حزب، کسی است که می خواند و می نویسد، زمان برای یادگیری یا مطالعه تاریخ دارد، مقاله و کتاب تهیه می کند و غیره. به عبارت دیگری، روشنفکران در

حکم تئورسین ها یا «ایدئولوگ» های طبقه کارگر هستند. من با این هر دو مفهوم (یا باید گفت «تحریف») مخالفم. به گمان من، ما در میان کارگران، کارگرانی پیشرو داریم. مقصود من از کارگر پیشرو، کسانی است که در واقع روشنفکران هم طبقه‌ای های خود هستند، و این ها همان کسانی هستند که ما «کارگران روشنفکر» می نامیم؛ کارگرانی که قادر به مطالعه (حتی کتب تئوریک) و قلم زدن هستند، کسانی که در کف کارخانه و محل کار حضور دارند، به همان میزان دیگران کار می کنند، این ها هستند که به رهبران عملی طبقه کارگر تبدیل می شوند. این ها همان کارگران پیشرویی هستند که اساساً جذب می شوند، همان کسانی که باید پیدا و به سوی حزب پیشتاز کارگری جذب کنیم.

از سوی دیگر ما روشنفکرانی را داریم که عموماً از پیشینه دانشجویی و خاستگاه طبقه متوسط می آیند، کسانی که در قیاس با دیگران زمان بیشتری برای مطالعه و نوشتن داشته و در نتیجه از قابلیت های ذهنی بالاتری برخوردارند، با این وجود در عمل به اثبات رسانده اند که قابل اعتمادند و به سوی طبقه کارگر تمایل دارند، در درون طبقه کارگر شناخته شده اند و مورد پذیرش و احترام طبقه کارگر هستند. این قشر یا گروه را «روشنفکران کارگری» می نامیم.

بنابراین نخستین گروه موجود در درون طبقه کارگر را «کارگر روشنفکر» و دومین گروه را «روشنفکر کارگری» می نامیم. بنابراین ترکیب این دو قشر در جامعه به معنای آغاز به ایجاد حزب پیشتاز خواهد بود. حزب پیشتاز خود و طبقه کارگر را برای انقلاب آماده خواهد کرد. اگر این حزب وجود نداشته باشد، و چنان چه یک حزب بدون روشنفکران کارگری، بدون مداخله در درون طبقه کارگر و جذب رهبران عملی آن (و نه هر کارگری) شکل بگیرد، در آن صورت چنین حزبی انحطاط پیدا می کند، به حزبی بوروکراتیک مبدل می شود، به حزب روشنفکران (هرچند که هنوز خود را حزب لنینیستی بنامد)، این برخلاف مفهوم حزب پیشتاز از نقطه نظر ماست. ما هرگز باور نداریم که ساختن یک گروه یا سازمان در سطح ملی یا بین‌المللی با ۱۵۰ یا حتی ۲۰۰ هزار روشنفکر، شایسته نام حزب پیشتاز باشد. حزب پیشتاز باید به طور اکید ارتباط و پیوندی نزدیک و ارگانیک با کارگران روشنفکر، یعنی رهبران عملی جنبش کارگری، داشته و در مرکز توجه آن ها باشد.

بنابراین بر این اساس اگر چنین کارگرانی غایب باشند و مثلاً ۵ یا ۱۰ روشنفکر با قابلیت های فراوان در مطالعه، ترجمه و نوشتن بهترین مطالب تئوریک گرد یک‌دیگر جمع شوند و سپس ایجاد «حزب» را بدون حتی تلاش برای جذب رهبران کارگر جامعه اعلام کنند، یک چنین به اصطلاح «حزب»ی، به کاریکاتوری از حزب پیشتاز تبدیل می شود. چنین رویکردی یک انحراف تام و تمام از مفهوم حزب پیشتاز خواهد بود. این حزبی نیست که ما به دنبالش باشیم، بلکه برعکس کاریکاتوری است که باید از

آن فاصله گرفت. به علاوه موضع اعتقاد یا عدم اعتقاد به دموکراسی هم در یک چنین کاریکاتورهایی دیگر مطرح نیست. مسأله دموکراسی، مسأله ای است که تنها وقتی حزب پیشتاز به مفهوم حقیقی آن شکل گرفت، آن گاه موضوعیت و اهمیت پیدا می کند. والا اگر ۲۰، ۳۰ یا ۵۰ روشنفکر گرد هم جمع شوند و حقوق دموکراتیک به هم اعطا کنند، باز هم این حزب پیشتاز نخواهد بود. بنابراین، معیار، داشتن بحث های دموکراتیک نیست؛ معیار اصلی، برخورداری از بخش پیشتاز کارگران در درون حزب است. و این دقیقاً همان چیزی است که حزب بلشویک بود. آن ها مترقی ترین و پیشروترین عناصر درون جنبش طبقه کارگر و بعدها شوراهای را جذب یا عضو کردند.

به همین ترتیب اگر ما نوعی از حزب داشته باشیم که تماماً از کارگران و حتی بخش پیشتاز آن شکل گرفته، ولی فاقد تجربه تاریخی و بین المللی باشد، در آن صورت هم پس از مدتی به انحراف خواهیم رفت. آن هم به تعدادی بوروکرات تبدیل خواهند شد. بنابراین ترکیب این دو گروه، ضرورت ایجاد حزب پیشتاز است و این همان چیزی است که ما حزب پیشتاز می نامیم. این «حزب پیشتاز» به دلیل برخورداری از فضای دموکراتیک، درک کرده است که به یک نظام دموکراتیک به منظور توسعه خطوط عملی که مستقیماً از طبقه کارگر می آید، نیاز دارد. بنابراین نمی تواند منحط شود. یعنی می تواند به هدف خود خدمت کند، عملاً می تواند بر تدارک انقلاب و جذب کارگران بیش تر متمرکز شود و غیره.

البته این یک حزب اقلیت است؛ اولی تنها تا زمان آغاز بحران سیاسی در جامعه در اقلیت خواهد بود. یعنی این حزب اقلیت می تواند نهایتاً به حزب اکثریت تبدیل شود. اما از آن جا که ایدئولوژی غالب، ایدئولوژی بورژوازی است، و این ایدئولوژی در درون طبقه کارگر و خرده بورژوازی رخنه می کند، و از آن جا که بحران اقتصادی به بالاترین سطح خود رسیده و حزب قدرتمند کارگری در درون جامعه وجود ندارد و همه چیز در دستان بورژوازی است، «حزب پیشتاز»، قرار است که یک حزب اقلیت باشد و طی مقطعی در اقلیت باقی بماند.

مهم تر از این، ایدئولوژی سرمایه داری و بورژوازی بعضاً، به ویژه در این مقطع، ایدئولوژی های دیگری را نیز تشویق به رخنه کردن تدریجی در درون طبقه کارگر می کند؛ و آن هم در واقع ایدئولوژی های خرده بورژوازی است که به اسم طبقه کارگر، به نام حزب لنینی و مارکسیزم، به درون طبقه کارگر می رود. این ها خرده بورژواهایی هستند که از سوی بورژوازی برای رخنه به درون طبقه کارگر و منحرف کردن تدارکات برای انقلاب سوسیالیستی تشویق می شوند. بنابراین آن چه شاهدش هستیم، این است: ما با بورژوازی و ایدئولوژی بورژوازی رو به رو هستیم، آن ها مطبوعات، رسانه ها، پارلمان و تمامی ابزارهای خود را دارند. آن ها همانند امروز سعی می کنند که انقلاب سوسیالیستی را متوقف کنند یا مانع آن

شوند. در رأس این‌ها ما خرده بورژوازی را داریم، و خرده بورژوازی می‌تواند شکل‌های متفاوتی به خود بگیرد. برخی از آن‌ها در قالب و شکل «مارکسیزم» ظاهر می‌شوند. خودشان را مارکسیست می‌نامند (مانند بسیاری از سازمان‌های شبه تروتسکیستی همچون SWP در بریتانیا) و وب سایت‌ها و نشریاتشان آکنده است از موضوعاتی در ارتباط با مارکسیزم. در واقع اما آن‌ها سدّ راه انقلاب سوسیالیستی حقیقی شده‌اند، به سردرگمی دامن زده‌اند، با عقاید رفرمیستی خود و همین‌طور به همراه کارگرانی که در جنبش سندیکالیستی هستند، کارگران آنارشیست و غیره، مشغول ایجاد توهمات دربارۀ نظام موجود هستند.

بنابراین اکنون پرسش این است: با در نظر داشتن این که در شرایط کنونی رخنه کردن این قبیل ایدئولوژی‌ها (به ویژه از سوی خرده بورژوازی) به درون طبقه کارگران در حال سد کردن مسیر انقلاب سوسیالیستی است، ما چه ابزارهایی را باید برای حفظ آگاهی حقیقی سوسیالیستی که در اقشار مشخصی از طبقه کارگر تکامل می‌یابد، ایجاد کنیم؟ مسأله این است.

ما با اعتقاد به این که آگاهی سوسیالیستی از مغز چند تئورسین یا روشنفکر تراوش نمی‌کند یا با خواندن تعدادی آثار از سوی به اصطلاح مارکسیست‌ها و روشنفکران دانشگاهی و حزبی و غیره به دست نمی‌آید، می‌گوییم که آگاهی سوسیالیستی در اصل از طریق فعالیت روزمره پراتیکی اقشار مختلفی از جامعه حاصل می‌شود؛ فعالیت پراتیک علیه نظام سرمایه داری، فعالیت پراتیک که مردم تنها فشار انجام می‌دهند و وادار می‌شوند که برای اعتصاب سازماندهی کنند، کمیته‌هایی را - کمیته‌های اعتصاب - ایجاد و مستقر سازند، و به این ترتیب به آگاهی سوسیالیستی، به معنای فهمیدن ضرورت ایجاد فرم‌اسیون دیگری به جای دولت بورژوایی کنونی، دست می‌یابند.

بنابراین طبقه کارگر به تدریج در جامعه از طریق فعالیت‌های روزمره، و فارغ از هر حزب و عقاید مارکسیزم، به آگاهی سوسیالیستی دست می‌یابند و به این نتیجه می‌رسند که برای ایجاد یک حکومت جدید، حکومتی که حقیقتاً منافع طبقه کارگر را در کلیت آن حفظ کند، این دولت بورژوایی باید سرنگون و ملغی شود.

این نوع آگاهی سوسیالیستی در جامعه حضور دارد. اما چه ابزارهایی باید برای جلوگیری از تغییر خصلت این آگاهی، ایجاد و اتخاذ کنیم؟ یک کارگر پیشرو که در هیچ سازمانی حضور ندارد، به همان سادگی که می‌تواند به آگاهی سوسیالیستی برسد، به همان سادگی هم آن را مثلاً طی شش ماه یا یک سال از دست می‌دهد. به هر رو، به دلیل فشار بورژوازی، حتی ممکن است که نتیجه عکس به دست آید، یعنی کارگران که طی مقطعی حقیقتاً انقلابی بوده‌اند، به دلیل فشارهای اقتصادی و خانوادگی و

نظایر این‌ها در جامعه، می‌توانند طی مرحله‌ای ضد انقلابی شوند و بحث‌های عجیبی کنند.

بنابراین بورژوازی نه تنها باعث می‌شود که آگاهی سوسیالیستی از طریق مبارزه علیه آن ایجاد بشود، بلکه در آن واحد توهماتی را در درون بورژوازی به وجود می‌آورد. بورژوازی در واقع متکی به ایجاد توهم است. مثلاً بورژوازی از همان روزهای نخستین خود، این مفهوم را می‌پروراند که گویا در بازار، مبادله برابر میان فروشندگان «کار» و خریداران آن وجود دارد، و «آزادی» به همین معناست و باید حفظ شود (این مارکس و انگلس بودند که با تمایز میان «کار» و «توان کار» بخشی از این دروغ و توهم بزرگ را که از سوی بورژوازی و تئوریسین‌های آن برای پوشاندن بخشی از ماهیت استثمار استفاده می‌کردند، فاش ساختند). این قبیل توهمات در اشکال مختلف و به شکل عمیق‌تر در درون جامعه نفوذ می‌کند و همزمان خود را بازتولید می‌نماید. بنابراین باید ابزاری یافت که بتواند آگاهی سوسیالیستی را از این حملات، آن‌هم نه فقط حملات فیزیکی که همین‌طور حملات ایدئولوژیک، مصون نگاه دارد. حزب پیش‌تاز تنها راه این مصونیت است، نه فقط مصونیت که همچنین تکامل و ارتقای آگاهی پراتیک به سوی یک برنامه و همین‌طور یک تئوری انقلابی.

تنها راه این است که کارگران پیشرویی را که طی مقطعی به آگاهی سوسیالیستی رسیده‌اند، از توده‌های کارگران جدا کنیم. این هسته مرکزی مفهومی است که لنین - صرف نظر از تمایلات او در آن مقطع زمانی، چگونگی تغییر موضع پس از مدتی و فارغ از اشاره او به آن چه کائوتسکی درست یا نادرست گفته بود - مطرح ساخت.

سانترالیزم دمکراتیک و حقوق اقلیت

به دنبال این تئوری و این برداشت از حزب پیش‌تاز است که ایده سانترالیزم دمکراتیک به عنوان جزئی از این حزب، موجودیت پیدا می‌کند. این مفهوم از سانترالیزم دمکراتیک نباید به عنوان یک اصطلاح مدیریتی و اجرایی استفاده شود. یعنی درک ما از سانترالیزم دمکراتیک باید مفهوم آگاهی را دربر داشته باشد. اگر مثل بسیاری از افراد بگوییم که ایده سانترالیزم دمکراتیک در یک حزب، به معنای دمکراسی درونی و وحدت عمل است؛ یا بحث آزاد و آزادی بیان به همراه وحدت عمل؛ در آن صورت چنین چیزی برای توصیف سانترالیزم دمکراتیک در ک حزب پیش‌تاز کفایت نمی‌کند.

آن‌چه باید اضافه کرد این است که در این مفهوم از سازماندهی باید سه جنبه ملحوظ باشد. مفهوم تمرکز یا مرکزیت یافتن تجارب کارگران، دانش جویان فعال در سازماندهی در جامعه که از پایین به بالا وارد تشکیلات می‌شود. این یک جنبه از تمرکز است، آگاهی سوسیالیستی که افراد مجزا از خلال فعالیت خاص به دست می‌آورند، وارد حزب می‌شود، وقتی امکان بحث آزاد و یک فضای دمکراتیک

وجود داشته باشد، این تجربیاتی که به «بالا»، به درون حزب وارد شده اند، می توانند به بحث گذاشته شوند. جنبه دیگر سانترالیزم دمکراتیک، نوبت به جنبه دیگری می رسد که آن وحد عمل است یعنی این بار ما با برنامه ای که غنی تر شده و از خلال کنگره ها و غیره به دست آمده، دوباره به «پایین»، به درون جامعه می رویم و آن را در درون جامعه تکمیل می کنیم.

اکنون در مقابل این سؤال که چه کسی تصمیم می گیرد این ایده ها به درون جامعه برود، ما به روشنی پاسخ می دهیم: اکثریت اعضا. پس از آن که تمامی ایده هایی که از پایین به بالا می آید شنیده شد، همه آن ها از طریق بحث دمکراتیک متمرکز می شود، و سپس اکثریت رأی می دهد و نهایتاً تکمیل می شود. اقلیت نباید الزاماً سکوت کند یا هر آن چه اکثریت می گوید تکرار نماید، بلکه همزمان باید امکان بحث کردن درباره نظرات خود را داشته باشد، حتی اگر این گروه تا دور بعد در اقلیت باقی بماند.

در این تشکیلات، ما باید «گرایش»هایی را داشته باشیم که به ویژه وقتی بحث ها یا اختلافات سطحی یا نه چندان عمیق هستند، ضروری است. هر کسی باید از حق ایجاد یک گرایش برخوردار باشد؛ این گرایش بنا به خواسته هر کسی - چه یک رفیق و چه گروهی از رفقای که اختلاف خاصی دارند - باید ایجاد بشود. بنابراین آن چه اتفاق خواهد افتاد این گونه است: وقتی این دیدگاه ها و عقاید مختلف از «پایین» جامعه وارد حزب و متمرکز می شوند، تلاش می کنیم که به شکل دمکراتیک آن ها را به بحث بگذاریم. اما برخی رفقا ممکن است که هنوز با استدلال های صورت گرفته متقاعد نشده باشند و همچنان روی انجام تاکتیکی معینی به شکلی خاصی پافشاری کنند. بنابراین آن ها خط اکثریت را نخواهند پذیرفت، یعنی با خط اکثریت متقاعد نخواهند شد، پس این حق را دارند که گرایشی را شکل دهند. این گرایش می تواند موضوع را بحث کند و باید در عمل ببیند که خط اکثریت چیست و چگونه اجرا و تکمیل خواهد شد. پس از مثلاً یک سال، یا آن ها چنین خطی را خواهند پذیرفت و یا اکثریت خط مشی آن ها را قبول خواهد کرد یا حتی یا دو با یک دیگر یک خط سوم را شکل خواهند داد. پس این اقلیت حق دارد که بدون کسب اجازه از کسی، گرایشی را شکل دهد و اکثریت باید این موضوع را بپذیرد.

اگر در این بحث ها اختلافات قدری عمیق تر بشود، آن چه پیشنهاد می کنیم ایجاد یک «جناح» در حزب است. این قدم بعدی است. در نهایت وقتی اختلافات به مرحله ای می رسد که گروهی از نقطه نظر خود خط اکثریت را در آینده ضد انقلابی ارزیابی می کند، اکنون به اختلافی عمیق رسیده ای که در صورت اجرای خط اکثریت، تأثیرات مخربی برجای خواهد گذاشت. با این حال پیش از انشعاب، باید یک «جناح باز» تشکیل شود.

وقتی صحبت از جناح باز می‌کنیم، مقصودمان این است که این جناح می‌تواند به توده‌های کارگر نزدیک شود تا آن‌ها را مستقیماً به عقاید و دیدگاه‌های خود جلب کند و توده‌های جامعه را وسیعاً برای اعمال فشار بر اکثریت به منظور نپذیرفتن خطّ به اصطلاح ضدّ انقلابی (از نقطه نظر خودشان) جذب نماید. اگر انقلاب اکتبر را دنبال کنیم، می‌بینیم که چنین تحولاتی بر سر مسأله صلح با آلمان وجود داشته است. مثلاً در این جا دو گرایش در حزب بلشویک وجود داشت. این دو گرایش موضوع را در شوراها به بحث گذاشتند و حتی شوراها عملاً به آن چه خود می‌خواستند رأی دادند. در عمل سه گرایش شکل گرفت: یکی برای صلح، یکی برای جنگ، و دیگری برای «نه صلح و نه جنگ» که شوراها به همین مورد آخر رأی دادند. بنابراین در واقع عناصر مشخصی در درون حزب بلشویک از خلال تأثیرگذاری و رأی‌گیری و رأی اکثریت شوراها، موضع خود را کنار گذاشتند.

این معنای جناح باز است. یعنی وقتی زمانی فرامی‌رسد که گویا امیدی برای تغییر موضع اکثریت وجود ندارد، آن گاه اقلیت موجود در سازمان می‌تواند و حق آن را دارد که مجرای دیگری در مقابل خود باز داشته باشد. آن‌ها می‌توانند آزادانه به طبقه کارگر نزدیک شوند، و در همان حال در داخل حزب هم باقی بمانند، تا عقاید اکثریت را افشا و توجه کارگران جامعه و حمیات اکثریت آنان را جلب کنند. به اعتقاد ما با این خط است که اکثریت کارگران را می‌تواند به نادرستی خطّ سیاسی اکثریت متقاعد شود. در این جا مایلم دو سوء برداشت رایج از حزب پیشتاز را برجسته کنم.

آیا حزب پیشتاز تنها برای کشورهای توسعه نیافته است؟

مفهوم حزب پیشتاز تنها به کشورهای عقب مانده که تحت سرکوب هستند تعلق ندارد. کسانی هستند که می‌گویند این مفهوم برای به اصطلاح کشورهای جهان سومی نظیر ایران موجه یا معتبر است و به سایر کشورها ابداً ارتباطی ندارد. این برداشت شاید محصول جنبه مخفی کاری چنین حزبی باشد. یعنی گمان می‌شود که وقتی در جایی مانند ایران با سرکوب رو به رو هستیم، پس واضح است که تشکل و حزب پیشتاز هم باید مخفی و زیرزمینی باشد و هیچ کسی از آن مطلع نباشد. پس تعداد معدودتری از افراد این نوع فعالیت را به دلیل سرکوب انجام خواهند داد.

در کشوری مانند بریتانیا یا آلمان یا دیگر کشورها، سازمان یابی وسیع تر خواهد بود و افراد معینی به عنوان چهره‌های علنی در آن وجود خواهد داشت. بنابراین شکل آن تغییر می‌کند، ولی محتوای آن همچنان در کلّ جهان ثابت باقی خواهد ماند. در واقع این محتوا، ترکیب روشنفکران کارگری و کارگران روشنفکر در یک سازمان با سانترالیزم دمکراتیک - به همان مفهوم توضیح داده شده - است که در هر کشوری برای تارک انقلاب در دستور روز قرار دارد. بنابراین این یک استثنا یا یک مفهوم روسی و

متعلق به جامعه روس نیست. بلکه امروز هم می تواند در ایران همین طور دیگر کشورها اجرا شود. در بریتانیا، روسیه، امریکا، آلمان، فرانسه و ایران و هر جای دیگری، محتوای کار مشابه است. نوع رویکرد یکسان است. این تئوری، با هر نامی که برایش بگذاریم، حاصل تجربه است و از ایده یک حزب در تقابل با سایر احزاب توده ای نشأت گرفته.

مضاف بر این، رفقای که خلاف این را ادعا می کنند، باید نشان دهند که پرولتاریا مثلاً در سوئد استثمار نمی شود، ولی در ایران تحت استثمار است؛ قانون ارزش سرمایه داری در کشوری مثل سوئد با ایران تفاوت دارد؛ مبارزه ضد سرمایه داری کارگران سوئدی متفاوت از کارگران ایران است؛ ماهیت دولت سرمایه داری سوئد متفاوت از ماهیت طبقاتی دولت سرمایه داری در ایران است و غیره. اگر تمامی این ادعاها صحیح باشد، در آن صورت ما باید اثبات کنیم که شیوه های تولیدی مختلفی در اقصی نقاط جهان وجود دارد. یعنی مثلاً در سوئد یک شیوه تولید سرمایه داری «مدرن و مترقی» وجود دارد (که کارگران نیازی به جاگزینی آن با دولت کارگری ندارند) و شیوه تولید فئودالی «ارتجاعی» در ایران که باید ساقط شود.

این استدلال، غیر مارکسیستی است و کلّ تحلیلی کاپیتال مارکس را زیر سؤال می برد، در تئوری ارزش-کار مارکس کاستی پیدا می کند و تئوری «انقلاب پیگیر» تروتسکی را به عنوان یک تئوری کهنه و منسوخ تسلیم می کند! این شکل از استدلال بسیار خطرناک است و زمینه را برای بدترین شکل رفرمیسم ایجاد می کند (حتی بدتر از رفرمیسم برنشتاین و کارل کائوتسکی).

پیامد پذیرش حزب پیشتاز برای کشورهای «توسعه نیافته» و طرد آن برای کشورهای «توسعه یافته» ما را به تناقضاتی خواهد کشاند که دیگر قادر به اثبات درستی تفکر انقلابی خود و دفاع از طبقه کارگر نخواهیم بود.

در واقع مفهوم حزب پیشتاز امروز در کشورهای توسعه یافته بیشتر مرتبط است، چرا که در این قبیل کشورهای نفوذ عقاید رفرمیستی به مراتب نیرومندتر است. ورود به احزاب رفرمیست بدون برخورداری از یک حزب پیشتاز نیرومند، و مسلح به تجربه نظری و عملی، بدون تردید درها را برای تمامی رفقای ما باز خواهد گذاشت تا به ایدئولوژی بورژوازی (به عنوان ایدئولوژی مسلط) آلوده شوند. این موضوع ایده مرکزی ساختن حزب پیشتاز را نفی و دستاوردهای تجربه پیش از و در حین انقلاب را انکار می کند. این ایده اصلی، آن است که برخورداری از حزب پیشتاز منجر به ایمن و مصون ماندن از ایدئولوژی رفرمیستی در هنگام تدارک برای انقلاب می شود.

حزب پیشتاز پس از انقلاب

به اعتقاد ما رهایی طبقه کارگر، باید به دست خود این طبقه رخ دهد. این یکی از مهم ترین نکاتی است که مارکس بارها مورد اشاره قرار داده بود؛ به ویژه در نقد برنامه گوتا او به جمله ای مشهور و مهم اشاره می کند و آن این است که هر کمونیستی، هر انقلابی سوسیالیستی باید اعتقاد داشته باشد که طبقه کارگر نهایتاً می باید سرنوشت خودش را به دست بگیرد.

حزب تنها ابزاری است برای تدارک انتقال قدرت به طبقه کارگر. حالا این طبقه کارگر چه کسی است؟ روشن است که عالی ترین شکل تشکل طبقه کارگر، شوراها هستند. شوراها در واقع نمایندگان حقیقی کارگران نواحی جغرافیایی یک کشور هستند. کارگران، دهقانان (البته اگر دهقانی هنوز وجود داشته باشد) یا دانشجویان یا هر قشری از جامعه که در هر دوره ای وجود دارد، نمایندگان خود را انتخاب می کند و این هیئت ها، شوراها که نطفه های اولیه شکل گیری قدرت آتی هستند، قدرت را در دستان خود خواهند گرفت.

البته طی آن دوره شمار زیادی از احزاب یا فعالین در درون طبقه کارگر اعتبار کسب کرده اند، آن ها به رهبران شناخته شده یا چهره های مورد پذیرش تبدیل شده اند و سپس خود به خود بنا به انتخاب کارگران به رهبران شوراها تبدیل می شوند و به علاوه در شوراها شرکت می کنند. بنابراین حزب در واقع خودش را جایگزین کارگران نمی کند. شوراها عالی ترین و بالاترین هیئت تصمیم گیری انقلاب هستند.

این موضع از سوی تمامی گروه های استالینیستی مورد مخالفت قرار می گیرد. از نظر من، پس از قدرت گیری شوراها، حزب - حزب پیشتاز، لنینیستی یا هر نام دیگری که روی آن می گذارید - باید به تدریج ملغاً شود. باید قدرت را به شوراها بدهد؛ آماده سازی هایی باید صورت بگیرد و خود را به عنوان «حزب» لغو کند. چرا که وقتی شوراها قدرت را در دست دارند دیگری نیازی به حزب نیست. از این نظر، ما اساساً و به طور بنیادی مخالف این هستیم که حزب - از هر نوع، چه لنینیستی و چه نوعی دیگر - به حکومت وارد شود و در دولت کارگری پس از انقلاب باقی بماند.

بنابراین مفهوم حزب برای دوره پیش از انقلاب است. پیش از انقلاب روشن است که توده کارگران در درون جامعه سرمایه داری قرار دارند و ایدئولوژی غالب این جامعه سرمایه داری، ایدئولوژی بورژوایی است. پس از انقلاب، به اعتقاد ما، قدرت باید در دستان شوراها قرار بگیرد.

جمع بندی

بنابراین به عنوان نتیجه گیری می توان گفت که سه مفهوم از حزب وجود دارد: حزب توده ای، حزب

پیش‌تاز و کاریکاتوری از حزب لنینیستی. ما البته مخالف احزاب توده‌ای سوسیال دمکرات که اکنون در واقع احزاب بورژوازی به شمار می‌روند، هستیم. همین‌طور مخالف صریح و قاطع کاریکاتور حزب لنینیستی هستیم که نه فقط از سوی استالینیست‌ها، بلکه حتی بسیاری از به اصطلاح تروتسکیست‌ها (مثل IMT، CWI، مندلیست‌ها و غیره) ساخته شده‌اند. ما مدافع حزب پیش‌تاز هستیم، البته با همان توضیحی که در مورد شکل‌گیری آن داده شد، و همین‌طور بنا به دلایل ضروری پشت آن، یعنی حفظ و توسعه آگاهی سوسیالیستی کارگران پیشرو در برابر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی.

آن‌چه پیشنهاد می‌کنیم، ساخت چنین حزبی است. بنابراین در آینده ما به سراغ ساخت یک انترناسیونال جدید یا سازمان‌های ملی جدید از ابتدا خواهیم کرد تا هم حقیقی بودن حزب پیش‌تاز را تضمین کنیم و موفقیت آن را در رسیدن به هدف (یعنی تدارک انقلاب سوسیالیستی برای طبقه کارگر و آماده کردن زمینه برای قدرت‌گیری شوراها. این دو عنصر را باید همراه با یک دیگر داشت).

ما باید رهبران کارگری را در سازمان خود داشته باشیم، ما نمی‌توانیم هیچ سازمانی را با روشنفکران ایجاد کنیم، این که چند ده نفر روشنفکر با پیشینه دانشجویی - صرف نظر از تعداد کتاب‌هایی که خوانده و نوشته‌اند و صرف نظر از داشتن دمکراسی - حزب پیش‌تاز را بسازند، مضحک است. آن‌چه اهمیت دارد این است که این دمکراسی در درون سازمانی که رهبران کارگری را گرد آورده است، وجود داشته باشد. بنابراین ما در هر کشوری که باشیم، اعم از سوئد، لهستان، انگلستان، ایران و ...، پیش از آن که سازمان خود را بسازیم، باید برویم و در درون مبارزات طبقه کارگر دخالت کنیم و ببینیم که رهبران این اعتصابات کارگری چه کسانی هستند. باید این افراد را جلب و جذب کنیم. مطمئن هستیم کارگران پیشرویی که در این مورد حرف می‌زنند، دنبال شکل و سازمانی هم هستند که به آن بپیوندند. بنابراین این دو باید یک دیگر را پیدا کنند.

وقتی تعداد معینی از این روشنفکران پیشرو و کارگران پیشروی شناخته شده برای سایر کارگران گرد آمده باشند، آن هنگام می‌توان در مورد ایجاد حزب پیش‌تاز صحبت کرد و سپس اگر سازمان‌های مشابهی در تعدادی از کشورها وجود داشته باشند، می‌توان از ساختن یک انترناسیونال حرف زد. در غیر این صورت، آن‌چه خواهیم ساخت کاریکاتوری از حزب پیش‌تاز خواهد بود.

مؤلفه های حزب کارگران سوسیالیست

بازگشت به فهرست

متن پیاده شده بحث رفیق مازیار رازی در برنامه هفتم تلویزیونی «صدای کارگر سوسیالیست» مورخ ۲۴ شهریور ۱۳۹۳

به منظور مشخص کردن وجوه اشتراک و تمایز خودمان از سایر جریاناتی که صحبت از حزب و ساختن حزب می کنند، لازم است که به طور کلی به چهار مؤلفه اصلی اشاره بشود؛ این چهار مؤلفه به این ترتیب هستند

مؤلفه اول؛ حزبی که ما مورد نظر داریم، به طور اخص حزب کارگران سوسیالیست (حزب پیشتاز کارگری) هست. گرایش ما در مورد «حزب پیشتاز کارگری» به تفصیل بحث های شفاهی و کتبی فراوانی ارائه کرده است؛ اما در این جلسه می خواهم به دو سؤالی که برخی از دوستان در ایران از طریق مکاتبات و یا شفاهاً از ما کرده اند، پاسخ دهم. اولین سؤال این هست که اگر ما ادعا داریم که حزب اقلیتی در جامعه، یعنی حزب کارگران سوسیالیست باید شکل بگیرد، پس تکلیف سایر کارگران چه می شود؟ به سخن دیگر، آیا ما عموماً مخالف تشکیل احزاب توده ای کارگری برای متشکل شدن کارگران در آن ها هستیم؟ و آیا این استدلال ما که حزب اقلیت باید در جامعه ساخته شود، منجر به تشکیل فرقه ای جدا از طبقه کارگر نمی گردد؟ در پاسخ به این سؤال باید بگویم: خیر چنین نیست؛ اول باید ذکر کنم که چنین شکلی از حزب از طریق جامعه سرمایه داری به ما تحمیل شده است. زیرا که انقلاب کارگری، لازمه اش یک برنامه ریزی هدف مند هست. به سخن دیگر، لازمه آن داشتن آگاهی سوسیالیستی پیش از این سرنگونی و تدارکات و تجهیز سایر اقشار جامعه هست. توفیق انقلاب های کارگری به خودی خود تحقق نمی یابد. در طی سه دهه پیش ما در ایران شاهد طغیان ها و اعتراضات خیابانی و حتی اعتصابات بی شماری بوده ایم، اما هیچ یک از این ها منجر به سرنگونی نظام سرمایه داری نشده اند. باید درک شود که اصولاً انقلاب سوسیالیستی بر خلاف انقلاب های پیشین در تاریخ، یعنی انقلاب های بورژوا دموکراتیک یا حتی انقلاب های علیه برده داری و غیره، یک انقلاب هدفمند و بابرنامه هست و باید باشد؛ در نتیجه تدارکات لازم برای آن باید دیده شود. انقلاب سوسیالیستی، انقلابی نیست که صرفاً ناشی از یک طغیان و یک اعتراض خودانگیخته توده ای باشد؛ برای این که این

تدارکات پیشین ریخته شود، واضح هست که ما نیاز به یک حزب داریم، اما نه یک حزب توده ای؛ گرچه با حزب توده ای به طور عام مخالفتی نداریم. اما حزب توده ای در واقع در دورانی پیشا انقلابی صورت می گیرد، یعنی مبارزات طبقه کارگر به جایی می رسد که بحران عمومی در جامعه به وجود می آید، حکام قابلیت حکومت کردن را از دست می دهند و توده های وسیع در خیابان ها هستند و خواهان تسخیر قدرت، و هم چنین نهادهای خود سازماندهی توده ای شکل گرفته اند، مانند شوراهای کارگری که ما در انقلاب ۱۳۵۷ در ایران شاهد آن بودیم. بنابراین، برای چنین دورانی باید خود را آماده کنیم. یعنی دوران اعتلای انقلابی. دورانی که قدرت دوگانه در جامعه مطرح هست. اما، باید برای این حزب از پیش تدارکات دیده باشیم. این حزب اگر غایب باشد، در دوران قدرت دوگانه واضح هست که بورژوازی و طبقه سرمایه دار بار دیگر به شکل دیگری، حال با تغییر حکومت و یا افراد و مهره های دیگر، به حیات ادامه می دهد و طبقه کارگر را شکست خواهد داد. ما عموماً در جامعه سرمایه داری با دو مانع اصلی از طرف دولت سرمایه داری مواجه می شویم (و این را کارگران در داخل ایران کاملاً تجربه کرده اند). یک مانع، قهر و زور هست، سرکوب و ارباب از طرف رژیم برای جلوگیری از انقلاب های کارگری؛ مانع دیگری که ایجاد می کند، «تحمیق» است. یعنی با برخوردهای ایدئولوژیک، زمینه نفوذ فرمیسم، سندیکالیزم، گرایش های سوسیال دموکراتیک و سایر انحراف در جنبش طبقه کارگر را مهیا می کند و مسیر انقلاب را تغییر می دهد. یعنی این که در توده ها توهم ایجاد می کنند که گویا صرفاً مقابله ما با این ابزار کنونی رژیم و با این «حکومت» است؛ اگر این حکومت یک مقداری تعدیل و بهتر شود، ما مسأله ای با «دولت» سرمایه داری نخواهیم داشت. این استدلال ها از طرف گرایش هایی می آید که در واقع قصد تحمیق توده ها را دارند، گرایش های مختلفی در جنبش کارگری دور این عقاید شکل می گیرند. گرایش های سندیکالیست، گرایش های سوسیال دموکرات و غیره .

بنابراین برای تدارک انقلاب هدفمند از طرف طبقه کارگر ما نمی توانیم وارد این احزاب یا وارد کار علنی بشویم که مورد تعرض و تهاجم دولت سرمایه داری - چه در سطح زور و سرکوب و چه در سطح تحمیق - قرار بگیرد. لذا، باید ظرف دیگری ایجاد کنیم که از این تهاجم دوجانبه از سوی دولت سرمایه داری مصونیت داشته باشیم. آن ظرف تنها می تواند یک حزب پیشتاز کارگری باشد. تجربه چنین حزبی را هم ما در تاریخ، در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه داشتیم که موفق شد. اولین و تنها انقلاب سوسیالیستی در جهان بر اساس تشکیل چنین حزبی تدارک و تحقق یافت و به پیروزی رسید. بنابراین بر اساس این تجربه غنی، ما بر این باوریم که برای تدارک انقلاب نیاز به حزب پیشتاز کارگری یا حزب کارگران سوسیالیست هست. البته این امر درست است که این حزب در واقع هم چنین باید به عنوان

یک «حزب پیشتاز کارگری» در درون «توده» ها کار کند. بدیهی است که چنان چه حزب در انزوا باشد و صرفاً به کارهای خودش بپردازد، تبدیل به یک فرقه می شود. این حزب بر اساس یک وحدت ضدین عمل می کند. یعنی از یک طرف حزبی هست در اقلیت، اما از طرف دیگر یک حزبی برای اکثریت. در اقلیت قرار می گیرد، چون ناچارهست این کار را بکند تا بتواند خودش را از تهاجمات دولت سرمایه داری مصون نگه دارد، بتواند خود و طبقه کارگر را سازماندهی کند. پرسیدنی است که چه طور ممکن هست که ما بخواهیم در حضور وزرات اطلاعات یک اعتصاب کوچک سازمان بدهیم؟ خوب می آیند همان روز رهبران ما را دستگیر می کنند، و آن ها را به زندان می برند. حتی یک اعتصاب کوچک را در نتیجه شکست می دهند. بنابراین ما مجبوریم حزبی مجزا از توده ها ایجاد کنیم. و همچنین از سوی دیگر، مجزا از عقاید فرمیستی و تحمیق توده ها، این چنین حزبی را باید تشکیل دهیم تا بتوانیم برنامه سوسیالیستی را تا دوران اعتلای انقلابی مصون نگه داریم. هدف ما از ساختن حزب دقیقاً حفظ اعتقادات و آگاهی سوسیالیستی برای زمانی است که بحران در جامعه آغاز می شود. اگر این تدارکات را نبینیم، واضح هست که طبقه کارگر هیچ گاه به قدرت نخواهد رسید، و تجربه تاریخی هم این را به ما نشان داده است. بنابراین، از یک سو، ما به حزب ویژه ای یعنی حزب کارگران سوسیالیست نیاز داریم و آن را می سازیم. از سویی دیگر، به طور روز مره در درون طبقه کارگر در تمام سطوح شرکت می کنیم. هم چنان اتحاد عمل ها در کل طبقه کارگر تقویت می کنیم، به این ترتیب که در مورد مسائل صنفی با سندیکالیست ها اتحاد عمل انجام می دهیم. ما اصولاً پرچم دار اتحاد عمل ها می شویم، زیرا می خواهیم جبهه ضد رژیم را تقویت کنیم و در این مبارزات فراتر از سندیکالیست ها می رویم، چون اهداف دیگری داریم. آن ها اهدافشان محدود به گرفتن امتیازاتی از رژیم هست، اما، ما هدفمان سرنگونی دولت سرمایه داری و استقرار دولت کارگری است. اما در این گام اولیه، «اتحاد عمل» را تقویت می کنیم؛ با جریانات سوسیال دمکرات و اپوزیسیون، حتی بورژوا، که خواهان آزادی زندانیان سیاسی و یا خواهان آزادی بیان و آزادی مطبوعات هستند، در این حوزه اتحاد عمل می کنیم؛ اما هدف ما با این جریانات فرمیستی متفاوت هست. هدف نهایی ما چیز دیگری هست. هدف نهایی آن ها حفظ دولت سرمایه داری به یک شکل دیگری با یک حکومت دیگر و با یک چهره دیگری هست. با این روش ما به یک فرقه تبدیل نمی شویم.

سؤال دیگر این هست که وقتی ما صحبت از حزب «کارگران سوسیالیست» می کنیم، پس تکلیف سایر جریانات مانند روشنفکران در این حزب چه می شود؟ آیا خواهان حذف روشنفکران هستیم؟ آیا صرفاً می گوئیم که فقط کارگرانی که در کارخانه ها هستند، باید در این حزب باشند؟ در پاسخ باید بگوئیم:

خیر چنین فرضی نیست. ما دو دسته را به حزب جلب می‌کنیم که در درون حزب با هم پیوند خواهند خورد. اولی کارگر-روشنفکران هستند، کارگر-روشنفکران، کارگرانی هستند که مغزهای متفکر جنبش کارگری اند. کسانی هستند که در عمل مبارزاتی و در نتیجه مبارزات شان به آگاهی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی رسیده و سپس به دانش سوسیالیستی دسترسی پیدا کرده اند.

دومی روشنفکر-کارگران هستند. روشنفکرانی که نقطه آغاز کار سیاسی شان مطالعات و تحقیقات مارکسیستی و سوسیالیستی بوده و سپس به لزوم مبارزه در مبارزه طبقاتی و در خدمت گذاشتن تمام امکانات خودشان در درون طبقه کارگر رسیده اند. و هم چنین توسط پیشروان کارگری به رسمیت شناخته شده اند. بنابراین این دو مقوله، یعنی کارگر-روشنفکران، یعنی رهبران عملی طبقه کارگر یا مغزهای متفکر طبقه کارگر، و روشنفکرانی که در عمل به جامعه و طبقه کارگر نشان داده‌اند که در خدمت به طبقه کارگر گام‌های برداشته‌اند، با هم ادغام می‌شوند و از بنیانگذاران حزب پیشتاز کارگری می‌شوند. بنابراین واضح هست که روشنفکرانی که از سابقه روشنفکری طبقه متوسط و غیره به درون مبارزات طبقه کارگر می‌آیند، جایگاهی در حزب پیشتاز کارگری دارند؛ اما به شرطی این که در عمل نشان داده باشند که قیم مآب نیستند، که با خواندن چهار کتاب و چهار مقاله خود را رهبر جنبش کارگری قلمداد نمی‌کنند! این را باید در عمل نشان داده باشند. این موضوع را هم طبقه کارگر خوب درک خواهد کرد و بین روشنفکرانی که در این راستا گام برداشتند، انتخاب خواهد کرد.

حال می‌پردازم به مؤلفه دوم حزب پیشتاز کارگری. این حزب باید کاملاً یک حزب دمکراتیک باشد و این هم صرفاً جنبه تبلیغاتی ندارد و از شرایط عینی دخالتهی در جنبش کارگری نشأت می‌گیرد. واضح هست که اعضای این حزب برای این که بخش‌هایی از این برنامه سوسیالیستی را به درون طبقه کارگر ببرند، و این نظریات را در مبارزه زنده طبقاتی به آزمایش بگذارند، باید آزادی عمل داشته باشند. بدیهی است که آن‌ها به نظرات متفاوتی می‌رسند. این امر کاملاً طبیعی هست. خطی که اعضای حزب به درون جنبش کارگری می‌برند، شاید کارآیی نداشته باشد. بنابراین اعضای این حزب باید بتوانند این نظریات نوین را که محصول مبارزات طبقاتی است به درون حزب بیاورند. در واقع چکیده عمل مبارزاتی اعضا حزب به تکامل برنامه کل حزب (یعنی تئوری) منجر می‌گردد. تئوری این حزب بخش عمده اش بخش مطالباتی هست که از دل جنبش کارگری به درون حزب می‌آید. دقیقاً این بحث وجه تمایز ما با تمام گرایش‌ها و احزاب و سازمان‌های کارگری است که به اسم کارگر و کمونیست و غیره اعلام موجودیت کرده‌اند؛ آن‌ها از بالا در واقع شعارها و مطالباتشان را به جنبش کارگری تحمیل می‌کنند.

کارگران را به عنوان سربازان خادم حزبشان و پیشویان آن می نگرند. در صورتی که حزب مد نظر ما، حزبی هست که از دل جنبش کارگری عقاید را به بالا در درون این حزب می آورد. این حزب مطالبات کارگری را تقویت می کند، مطالبات انتقالی، حداقل و دمکراتیک را که بر اساس مبارزات زنده هست سیقل می دهد و به درون حزب می آورد. اگر قرار هست این اتفاق بیفتد باید این حزب جایگاهی در نظر بگیرد که عقاید مختلف به راحتی و با سهولت بدون این که عضوی احساس نگرانی کند، وارد شوند و مورد بحث قرار بگیرند. به عبارت دیگر حزب باید حق گرایش و حق جناح را به رسمیت بپذیرد. به رسمیت شناختن حق گرایش، یکی از اساسی ترین و مهم ترین ابزارهای ساختن این حزب هست. در غیاب این امر، یعنی عدم وجود دمکراسی درونی، این حزب به سرعت منحل خواهد شد. بنابراین حزبی که ما مد نظر داریم، حزبی هست کاملاً دمکراتیک که حق گرایش اعضای خود را برای باز گذاشتن ورود تجارب زنده طبقه کارگر به درون حزب باز می گذارد. این کار اگر نشود، این حزب یک حزب بوروکراتیک و در اسرع وقت به حزب غیر دمکراتیک کارگری مبدل می شود.

مولفه سوم، این است که این حزب رادیکال هست. حزبی هست که نه تنها در مسائل روزمره طبقه کارگر شرکت می کند، بلکه فراتر از این می رود؛ به تشکیل کمیته های مخفی عمل در کارخانه ها در محلات مختلف با رعایت مسائل امنیتی دست می زند. به ایجاد یک نشریه سراسری مخفی کارگری برای سازماندهی کارگران و تمام زحمتکشان در جامعه می پردازد. اعضای حزب در مسائل روزمره هر کارخانه و هر محل کار و تجمعی شرکت می کنند. مداخلات اعضای حزب هدفمند با سمت و سوی مشخصی است. کمیته های عمل مخفی را تعمیق می بخشد و دائمی می کند که با جزر و مد مبارزات از بین نروند. کمیته های کارگری سراسری را متراکم و متمرکز تر می کند. بین کمیته های کارخانه های مختلف هماهنگی ایجاد می کند که مثلاً در شرایطی که یک کارخانه دست از کار برداشت، در همبستگی با آن کارخانه، یک اعتصاب سراسری در جامعه رخ بدهد. وقتی یکی از فعالین طبقه کارگر به زندان می رود شرایطی آماده می کند که یک اعتصاب سراسری کارگری در ایران برای آزادی آن کارگر تحقق یابد. این هماهنگی در واقع رژیم را وادار به عقب نشینی های می کند که از این عقب نشینی ها اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر افزایش پیدا می کند و تدارک انقلاب در واقع می تواند با سهولت بیشتر جلو برود. رادیکالیسم کارگری یعنی آماده کردن خود و کل طبقه کارگر برای شرایط بحرانی که سازماندهی سراسری برای اعتصاب عمومی و رهبری کردن تمام اقشار تحت ستم را در جامعه تحقق می دهد. حزب برای شرایط بحرانی یعنی شرایط قدرت دوگانه آماده می کند که توده ها را برای تسخیر قدرت مسلح و سازماندهی می کند. از این زاویه این حزب رادیکال هست؛ حزبی هست که در واقع

هدفمند عمل می کند، خواهان سرنگونی نظام هست و تدارکاتی در این راستا می بیند.

مؤلفه چهارم، این هست که این حزب باید متکی به یک برنامه سوسیالیستی به مثابه ستون فقرات این حزب باشد. بدون برنامه سوسیالیستی این حزب فاقد ارزش خواهد بود، زیرا برنامه سوسیالیستی یک نقشه راه هست که این حزب براساس آن مسیر خود و مسیر طبقه کارگر را تعیین می کند. این نقشه راه نشان می دهد قدم های بعدی چیست و کجا باید برداشته شود. این برنامه سوسیالیستی نشان می دهد تسخیر قدرت چگونه صورت بگیرد و پس از تسخیر قدرت چه اقداماتی باید صورت بگیرد. بنابراین از آن جایی که انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب آگاهانه و با برنامه هست، متکی است به علم شناخت جامعه یعنی متکی به مارکسیزم به مثابه یک علم. بنابراین همزمان با تشکیل این حزب باید برنامه دقیقی تدوین گردد.

این چهار مؤلفه ای بود که مایلیم در درون کارگران سوسیالیست به بحث بگذاریم. انتظار داریم رفقا و دوستان به خصوص در ایران به آن واکنش نشان بدهند. این مؤلفه ها را نقد نکنند.

در آخر می خواستم اعلام کنم که من هم بسیار خوشحال هستم که گرایش های مختلف و پیشروهای کارگری در داخل ایران و خارج از کشور به این ضرورت پی برده اند که امروز دیگر زمان تدارک حزب انقلابی فرا رسیده است. نشریه «تدارک حزب انقلابی» اخیراً انتشار یافته و من به نوبه خودم به این رفقا خیرمقدم می گویم. مقدمه این نشریه نشان می دهد که در واقع این رفقا (و ما هم به عنوان یک گرایش در میان این رفقا)، در مسیر درستی بر خلاف سایر تحولات در راستای حزب سازی، وارد شده ایم. در این مقدمه به درستی تأکید می شود که باید در راستای حزب انقلابی طبقه کارگر یا حزب کارگران سوسیالیست گام های مشخصی برداشت، باید تبادل نظر شود، باید هم دیگر را متقاعد کنیم در راستای این برنامه و حزبی که می خواهیم تشکیل دهیم، و گام های مشترک برداریم. هم چنین هم زمان به فعالیت های حمایتی از کارگرانی که امروز در زندان هستند، و در راستای آزادی فوری آن ها از زندان های رژیم جمهوری اسلامی، دست بزنیم.

با تشکر از شما



بازگشت به فهرست

این مقاله بر مبنای سخنرانی مازیار رازی در جلسه احیای مارکسیستی، مورخ ۲۴ اوت ۲۰۱۴، است که برای اطلاع خوانندگان میلیتانت انتشار می یابد.

مفهوم برنامه، یکی از مسائل مهم گرایش های کمونیستی است که بحث و تبادل نظر جامع و عمیقی را می طلبد.

عدم درک صحیح از مفهوم برنامه سوسیالیستی، منجر به بروز انحرافات شده، که این خود نیز بحران کنونی سازمان ها و گرایش های کمونیستی یا سوسیالیستی را هر چه بیشتر تشدید کرده است.

ایجاد احزاب کاریکاتور گونه تحت عناوین «کمونیستی»، «کارگری» و «سوسیالیستی» همراه با برنامه های تخیلی برای یک «دنیای بهتر» و یا کپی برداری از برنامه های سوسیال دمکراتیک روسیه اوائل قرن بیستم، وضعیت گرایش های کمونیستی را هر چه بیشتر وخیم تر کرده است.

آن چه باید درک شود این است که امروزه استراتژی مارکسیست های انقلابی و کارگران سوسیالیست، ساختن حزب پیشتر کارگری است. اما این حزب نمی تواند در خلأ ساخته شود.

حزب پیشتاز کارگری باید متکی بر یک «برنامه سوسیالیستی» باشد. برنامه ای که نه تنها وحدت تشکیلاتی سازمان های کمونیستی و کارگران سوسیالیست را تضمین می کند، بلکه نقشه راهی را نیز برای رسیدن به انقلاب سوسیالیستی ترسیم می کند. به سخن دیگر، برنامه سوسیالیستی، ستون فقرات حزب پیشتاز انقلابی است. برنامه، داربستی است برای تدارک انقلاب کارگری.

بدیهی است که وحدت تشکیلاتی کمونیستی کارگران سوسیالیست و مارکسیست های انقلابی نمی تواند بر محور «شخصیت» ها ساخته شود. و یا حزب پیشتاز انقلابی نمی تواند به دور تئوری ها و یا عقاید افراد تشکیل گردد. شخصیت های از بالا ساخته شده، ربطی به رهبران واقعی کارگران که باید در درون جنبش کارگری ظاهر گردند، ندارند. علم و تئوری نیز پدیده ای بسته و تمام شده نیست. علم در حال تغییر و تحول است و نمی تواند پایه وحدت تشکیلاتی قرار گیرد. عقاید افراد نیز متفاوت و در حال تغییرند و نمی توانند پایه ایجاد حزب پیشتاز کارگری قرار گیرند.

بنابراین اساس وحدت تشکیلاتی کارگران کمونیست، تنها باید بر محور یک برنامه سوسیالیستی باشد.

در تاریخ جنبش کارگری، برنامه های بسیاری نوشته شده اند. برنامه هایی که خود مارکس در تدوین آن شرکت داشته است، مانند برنامه حزب کارگران فرانسه ۱۸۸۰ و پس از آن برنامه ارفورت حزب سوسیال دمکراتیک آلمان ۱۸۹۱، و همچنین برنامه سوسیال دمکرات های انقلابی روسیه و نهایتاً برنامه تدوین شده در کنگره سوم کمینترن (بین الملل سوم) برجسته ترین برنامه های جنبش کارگری در قرن ۱۹ و ۲۰ بوده اند.

با اتکا بر این تجارب غنی زمان مارکس و لنین و تروتسکی، ما قادر خواهیم بود که اساس یک برنامه سوسیالیستی را مورد بررسی قرار دهیم و برنامه ای که بر اساس تجارب بین المللی و مشخصاً تجربه جنبش کارگری ایران برای سازماندهی حزب پیشتاز کارگری تدوین کنیم.

با نگاهی گذرا به برنامه های تدوین شده بالا متوجه می شویم که برنامه سوسیالیستی، یک برنامه کوتاه مدت و یا یک دستور العمل عمومی و یا یک سلسله اصول عمومی برای تعیین وجه تمایز خود از سایر گرایش های نیست. برنامه سوسیالیستی، برنامه ای است که از وضعیت کنونی جنبش کارگری و مطالبات مشخص روز آغاز می کند و رهنمودی برای تدارک انقلاب کارگری است. همچنین برنامه ای است برای انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم. به سخن دیگر نه تنها یک اساس علمی و تحلیلی از وضعیت کنونی سرمایه داری را ترسیم می کند، بلکه دعوتی است به عمل برای سرنگونی نظام سرمایه

داری. همچنین برنامه ای است برای ساختن سوسیالیزم.

پیش از تلاش برای تدوین برنامه سوسیالیستی باید تحلیل روشنی از سه رکن پیونده خورده با یک-دیگر داشته باشیم. رکن نخست، تحلیل از صورتبندی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران است. به سخن دیگر، شناخت کامل از جامعه سرمایه داری که قرار است با یک نظام سوسیالیستی جایگزین گردد. تحلیل از سرمایه داری ایران، تاریخچه پیدایش آن و پیوند آن با امپریالیزم و ماهیت خود امپریالیزم و ریشه های آن در ایران.

رکن دوم، شناخت نیروی بازدارنده انقلاب در جامعه است. به سخن دیگر، ماهیت طبقاتی دولتی است که قرار است سرنگون شود.

رکن سوم، شناخت نیروی سازنده ای که قرار است در جامعه مستقر گردد. به سخن دیگر، تحلیل از صف بندی طبقاتی و نقش محوری طبقه کارگر و سایر متحدان طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب آتی. این سه رکن به هم پیوند خورده اساس شناخت ما را از جامعه ای که قرار است در آن تحولاتی به وجود آید و تغییر کند، روشن می کند.

بر اساس برنامه های سوسیالیستی یاد شده، برنامه عموماً به چهار بخش اصلی تقسیم می گردد: اول، بخش توضیحی؛ دوم، بخش توصیفی. سوم، بخش مطالبات. و چهارم، بخش اصول و روش.

بخش توضیحی، ماهیت سرمایه داری و پیوند آن با امپریالیزم را توضیح می دهد و بحران سرمایه داری و عدم توانایی در پاسخگویی آن به مسائل جامعه را برجسته می کند.

بخش توصیفی، وظایف و تکالیف انقلاب را روشن می کند. در محور آن حل مسئله ملی، حل مسئله ارضی، حل مسئله دموکراسی، و سایر مسایل اجتماعی است.

بخش مطالبات، از مبارزات و سطح آگاهی کنونی گرفته تا مطالبات برای جامعه سوسیالیستی را دربر می گیرد.

بخش اصول و روش، به ابزار تدارک فعالیت های روز و تکامل آن می پردازد.

اما بخش سوم برنامه، یعنی طرح مطالبات، یکی از ارکان بسیار حائز اهمیت این برنامه است. زیرا، این بخش، از مبارزات زنده جنبش کارگری آغاز می کند. این بخش از برنامه، چکیده عملی مبارزات

کارگران و زحمتکشان است.

بخش مطالبات، خود به چهار شاخه تقسیم می‌گردد:

اول، مطالبات دمکراتیک

دوم، مطالبات حداقل

سوم، مطالبات حداکثر

چهارم، مطالبات انتقالی

این چهار شاخه را بیشتر توضیح می‌دهیم.

مطالبات دمکراتیک

مطالبات دمکراتیک آن دسته از شعارهایی هستند که الزاماً با سلطهٔ سیاسی بورژوازی در تضاد قرار نمی‌گیرند، اما، حقوق پایه ای کلیهٔ قشرهای تحت ستم را گسترش می‌دهند. برای نمونه، خواست‌هایی مانند: حق بیان، حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاها، کارگری؛ آموزش و پرورش رایگان و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی موجود؛ برابری قانونی و حقوقی کامل زنان و مردان در کلیهٔ سطوح؛ احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره، از جمله «مطالبات دمکراتیک» هستند. این گونه مطالبات سنتاً در کشورهای اروپایی که انقلاب دمکراتیک ضد فئودالی را در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ سپری کرده‌اند، بخشی از حقوق دمکراتیک شهروندان قلمداد شده است.

در کشورهای نظیر ایران تحقق چنین خواست‌هایی، مگر در وضعیت استثنایی، بسیار دشوار و حتی غیر محتمل است. اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواست‌هایی را نمی‌تواند برای مخالفان خود در درون هیئت حاکم تحمل کند؛ چه رسد برای طبقهٔ کارگر و زحمتکشان جامعه. سرمایه داری ایران از مبارزات ضد استبدادی- فئودالی سر بیرون نیاورده؛ بلکه توسط امپریالیزم به جامعه تحمیل شده است. از این رو یک سرمایه داری ناقص الخلقه است. بدیهی است که چنین مطالباتی باید در برنامه و تبلیغات کارگری جای گیرند؛ و تبلیغاتی حول آن‌ها باید صورت پذیرند. در کشورهای اختناق آمیزی مانند ایران، تحقق این مطالبات (به ویژه حق اعتصاب) می‌تواند اعتماد به نفس در درون جنبش کارگری را برای تدارک سرنگونی فراهم آورد، زیرا یک رژیم ارتجاعی سرمایه داری به سختی و یا با فشار بین

المللی به چنین مطالبه ای تن می دهد. از این رو در ایران شعار «اعتصاب عمومی» می تواند بنیاد سلطه سیاسی رژیم را سست کند.

طرح شعارهای دمکراتیک از این زاویه حائز اهمیت هستند که در وهله نخست کارگران باید این امکان را بیابند که خود را سازمان دهند. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، کارگران قادر به ایفای نقش انقلابی خود نخواهند بود. و همچنین طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت (و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی) پی خواهند برد. علاوه بر این ها، برای آن که، طبقه کارگر بتواند کلیه قشرهای تحت ستم را که خواست هایی عمدتاً دمکراتیک دارند، به سوی مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی جلب کند، مطالبات دمکراتیک را باید از آن خود کند.

لازم به ذکر است که مارکسیست های انقلابی با شرکت در مبارزه برای گسترش حقوق دمکراتیک گام به گام در کنار زحمتکشان جامعه برای دستیابی به مطالبات دمکراتیک کوشا بوده، اما در عین حال آگاهانه در صدد فرا رفتن از مطالبات دمکراتیک می باشند. در این حوزه، تفاوت مارکسیست های انقلابی با گرایش های لیبرال، سوسیال دمکرات، لائیک، جمهوری خواه و غیره در این امر مهم نهفته است. این گرایش ها خواهان محدود کردن مبارزات زحمتکشان به تحقق مطالبات دمکراتیک هستند. به سخن دیگر خواهان حفظ نظام سرمایه داری اند، اما با چهره ای نوین. آن ها خواهان خاتمه دادن به استثمار زحمتکشان نیستند. در صورتی که هدف مارکسیست های انقلابی در گسترش مبارزات دمکراتیک، آماده سازی توده ها برای انقلاب و سرنگونی تمام و کمال نظام سرمایه داری و خرد کردن ماشین دولتی آنست.

طرح این مطالبات باید در برنامه سوسیالیستی جای داشته باشد و به عنوان یکی از شاخه های مطالبات زحمتکشان مورد اجرا قرار گیرد.

مطالبات حداقل

مطالبات سنتاً «حداقل» یا مطالبات صنفی، همانند مطالبات دمکراتیک الزاماً تحقق آن ها، نظام سرمایه داری را نفی نمی کند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم بسیار زیاد بود. زیرا که احزاب سوسیال دمکرات می توانستند به اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند. اما این خواست ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده اند، زیرا بورژوازی در حال پس گرفتن

بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. اما علی رغم این ها، مبارزه حول این مطالبات ضروری است. در دوره پیش این قبیل مطالبات توسط بسیاری از کارگران ایران طرح شده اند: مبارزه برای افزایش دستمزد یا بازپس گیری دستمزدهای معوقه؛ یا پاداش و حقوق بازنشستگی و غیره.

لازم به ذکر است که مارکسیست های انقلابی با شرکت در مبارزه برای گسترش حقوق صنفی گام به گام در کنار زحمتکشان جامعه برای دستیابی به مطالبات صنفی باید کوشا باشند، اما در عین حال آگاهانه در صدد فرا رفتن از مطالبات صنفی می باشند. در این حوزه، تفاوت مارکسیست های انقلابی با گرایش های سندیکالیست و آنارکو سندیکالیست و غیره در این امر مهم نهفته است. این گرایش ها خواهان محدود کردن مبارزات زحمتکشان به تحقق مطالبات صنفی هستند. به سخن دیگر خواهان حفظ نظام سرمایه داری اند، اما با چهره ای نوین. آن ها خواهان خاتمه دادن به استثمار زحمتکشان نیستند. در صورتی که هدف مارکسیست های انقلابی در گسترش مبارزات صنفی، آماده سازی توده ها برای انقلاب و سرنگونی تمام و کمال نظام سرمایه داری است.

بدیهی است که طرح این مطالبات (همانند مطالبات دمکراتیک) باید در برنامه سوسیالیستی جای داشته باشند و به عنوان یکی از شاخه های مطالبات زحمتکشان مورد اجرا قرار گیرد.

از لحاظ تاریخی، کارل مارکس اهمیت بسیاری در زمان خود به این مطالبات نشان داد.

برای نمونه «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۷)، نوشته مارکس و انگلس، به عنوان نخستین برنامه کمونیستی، شامل ده مطالبه می شود که عموماً بر اساس مطالبات حداقل طراحی شده است:

«یک - الغای مالکیت ارضی و بهره گیری از هرگونه اجاره بها برای پیشبرد اهداف عمومی.

دو - مالیات سنگین تصاعدی و یا درجه بندی شده بر درآمد .

سه - . الغای هرگونه حقوق وراثت.

چهار - ضبط اموال همه شورشیان و کشانی که کشور را ترک کرده اند.

پنج - تمرکز اعتبارات در دست دولت، از طریق ایجاد یک بانک ملی با سرمایه دولتی و با انحصار مطلق.

شش - تمرکز وسایل ارتباطات و حمل و نقل در دست دولت.

هفت - گسترش کارخانه ها و ابزار دولتی تولید. کشت زمین های بایر و به طور کلی بهبود اراضی طبق

هشت- کار به عنوان یک مسئولیت عمومی. ایجاد سپاه های صنعتی به ویژه برای کشاورزی.

نه- ترکیب کشاورزی و صنعت. لغو تدریجی تمایزات شهر و روستا از طریق توزیع هماهنگ تر جمعیت در سرتاسر کشور.

ده- تأمین تحصیل رایگان در مدارس عمومی برای کلیه کودکان. منع کار کودکان در کارخانه به صورت کنونی آن. ترکیب تعلیم و تربیت با تولید صنعتی و غیره و غیره. «

البته در ۱۸۴۷ مارکس هنوز تجربه انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه و آلمان را در دست نداشت، اما با این وصف در مانیفست اشاره می کند که طبقه کارگر با مبارزه برای حقوق دمکراتیک، به نتیجه فرا رفتن از آن مطالبات پی خواهد برد.

قابل ذکر است که تأکید شود کارل مارکس تا اواخر عمر خود ضرورت طرح این مطالبات را درست می دانست. برای نمونه در تدوین برنامه حزب کارگری فرانسه در سال ۱۸۸۰ نقش تعیین کننده ای همراه با سایر مارکسیست های فرانسه داشت، اما، با یکی از رهبران حزب کارگر بر محور طرح مطالبات حداقل در برنامه حزب اختلاف عمیقی پیدا کرد. ژول گسد، بر این باور بود که پیشنهاد مارکس برای افزودن مطالبات صنفی در برنامه حزب، از رادیکالیزم حزب خواهد کاست و توهم کارگران را به مطالبات صنفی افزایش می دهد و مبارزه ضد سرمایه داری را کم رنگ نشان خواهد داد. در این مشاجره بود که مارکس در نامه ای خطاب به ژول گسد و پل لافارگ، جمله معروف خود را نوشت که «آن چه مسلم هست این است که اگر این ها مارکسیست هستند پس من یکی مارکسیست نیستم!» این جمله نشان می دهد که مارکس تا چه اندازه برای مبارزه برای مطالبات صنفی و طرح آن در برنامه سوسیالیستی ارزش قایل بود.

مطالبات حداکثر

مطالبات حداکثر، مطالباتی را شامل می شود که مربوط به دوره پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری و انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم است. این مطالبات سنتاً در برنامه های سوسیالیستی برای تسهیل انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم پس از سرنگونی نظام سرمایه داری طراحی شده است. این بخش از برنامه پس از تجربه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در سایه تجربه انقلاب اکتبر و پس از آن می تواند گسترده تر از مطالبات حداکثر در برنامه های پیشین باشد. برای نمونه چگونگی شکل گیری

شوراها، رابطه‌ی حزب با شوراها، ساختار تشکیلاتی شوراها، رابطه‌ی شوراها با سایر جنبش‌های اجتماعی مانند جنبش‌های ملی، زنان، جوانان و غیره. تنظیم این بخش از برنامه که محققاً باید در برنامه‌ی سوسیالیستی جای داشته باشد.

مطالبات انتقالی

مطالبات «انتقالی» مطالباتی هستند که تحقق نهایی آن‌ها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه داری است. این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها، کارخانه‌ها و بانک‌ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و یا شعارهای مانند «مسکن برای همه»، «کار برای همه» و غیره می‌باشند. مطالبات انتقالی از آگاهی کنونی کارگران آغاز می‌نماید و پلی به سرنوشتی نظام سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری ایجاد می‌کند.

از آن جایی که این مطالبات، در عصر اخیر، در پی هر حرکتی، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه‌های اساسی مطالبات کارگران سوسیالیست را تشکیل می‌دهد؛ و برای دوره‌ای تاریخی در رأس برنامه‌ی حزب پیش‌تاز انقلابی آتی در ایران قرار می‌گیرد. مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات جزئی، دمکراتیک و «حداقل» متفاوت‌اند، زیرا این مطالبات هیچ یک نظام سرمایه داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری درازمدت طبقه‌ی کارگر نمی‌توانند باشند. در عصر انقلابات، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول مطالبات حداقل، و دمکراتیک فراتر می‌رود.

برنامه‌ی عمل طبقه‌ی کارگر پلی است بین مطالبات «حداقل» و «حداکثر». در رأس این برنامه مطالبات انتقالی قرار گرفته، زیرا که رودرویی روزمره «کار» و «سرمایه» را به طور پیگیر تشدید می‌کند و وضعیت را برای کسب اعتماد به نفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه‌ی کارگر آماده می‌کند.

بدیهی است که تمام شعارهای دمکراتیک، «حداقل» و «انتقالی» از اهمیت سیاسی برخوردارند. زیرا پیرامون این شعارها، کارگران می‌توانند به یک سلسله تجارب دست یافته و اعتماد به نفس در درون آن‌ها تقویت گردد و خود را برای حکومت و مدیریت کارگری آماده کنند. در ضمن مطالبات کارگری را نمی‌توان بصورت تصنعی و فرمول وار به طبقه‌ی کارگر تحمیل کرد. حداقل نطفه‌های آن مطالبات بایستی در درون خود جنبش کارگری به نقد شکل گرفته باشند. شعارهای محوری کارگری از یک سو از دل جنبش کارگری ظاهر می‌گردد و از سوی دیگر نقش تقویت کننده‌ی سازماندهی و برنامه ریزی درازمدت در

اما، یکی از مطالبات اساسی و مهم انتقالی، اعمال کنترل کارگری است. در جامعه سرمایه داری، از آن جایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب دولتی، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم این که چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چه قدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد... همه و همه بر عهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آن ها باشد، هیچ گاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» طرح های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آن ها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از این روست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد.

کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع درباره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانک ها داخلی و خارجی؛ میزان دستمزدها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقای کارگران و غیره هستند. سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند. اما، چنین نمی کنند. از این رو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صد کسب این حقوق پایه ای بر آید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و به دست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزویرهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را برملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

در دوره پیش شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیشرو طرح شده است؛ برای

نمونه چندین سال پیش، کارگران کارخانه کشمیر مطالبه به دست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر «واگذاری کارخانه ها به کارگران با وام بانکی» و یا «خود کارگران می توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند» بارها در دوره اخیر در میان کارگران طرح شده و حول آن مبارزه صورت گرفته است. همچنین چند سال پیش، در اعتراضات کارخانه نساجی بهشهر، شعار به دست گرفتن تولید و توزیع کارخانه به دست خود کارگران در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانه کارگر»، مطرح شد.

ریشه تاریخی طرح مطالبات انتقالی به طور مشخص مربوط به دوره پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه است. تشکیل کمینترن (بین الملل سوم) در سال ۱۹۱۹ «متد انتقالی» را در مبارزات روزمره طبقاتی مورد بررسی قرار داد و سیاست مشخصی را اتخاذ کرد.

کمینترن، در دوره لنین، به ضرورت «مطالبات انتقالی» پی برده و آن را در برنامه های احزاب کمونیست به بحث گذاشته بود. سومین کنگره کمینترن در ژوئیه ۱۹۲۱، قطعنامه ای را با عنوان «درباره تاکتیک ها» به تصویب رساند. پاراگراف زیر از این نظر دارای اهمیتی حیاتی است:

«وظیفه کمینترن... ایجاد سکت های کوچک کمونیستی با هدف تأثیرگذاری بر توده های کارگر صرفاً به واسطه آژیتاسیون و تبلیغات نیست، بلکه مشارکت مستقیم در مبارزه توده های کارگر، ایجاد رهبری کمونیستی مبارزه، و ایجاد احزاب کمونیستی بزرگ، انقلابی و توده ای در مسیر مبارزه است...»

انترناسیونال کمونیست در نخستین سال خود روشن ساخت که قرار نیست احزاب کمونیست صرفاً به عنوان حلقه های تبلیغاتی عمل کنند، بلکه قرار است از تمامی فرصت هایی که دولت بورژوازی برای سازماندهی طبقه کارگر و هدایت کردن آژیتاسیون تأمین نموده، بهره ببرد»

در ادامه قطعنامه توضیح داده شده است که: «انترناسیونال کمونیست به جای برنامه حداقل سانتریست ها و فرمیست ها، مبارزه برای مطالبات کنکرت پرولتاریا را پیشنهاد می کند که در کلیت خود قدرت بورژوازی را به چالش می کشد، پرولتاریا را سازمان می دهد و مراحل متفاوت مبارزه برای رهبری آن را برجسته می سازد...»

مسأله بر سر این نیست که به پرولتاریا فراخوان مبارزه برای هدف غایی داده شود، بلکه مسأله بر سر توسعه مبارزه عملی است که می تواند به تنهایی پرولتاریا را به مبارزه برای هدف نهایی هدایت کند...

عصر کنونی مشخصاً انقلابی است، چرا که ملایم ترین مطالبات توده های کارگر با تداوم حیات جامعه سرمایه داری ناسازگار است، و مبارزه برای این مطالبات بنابراین منوط به تکامل به مبارزه برای کمونیزم است.»

لئون تروتسکی نیز در سال ۱۹۳۸ به دنبال این مواضع بین الملل سوم (کمینترن) و بر اساس همین سنت کمونیستی، «برنامه انتقالی» را با عنوان اصلی «جان کندن سرمایه داری و وظایف بین الملل چهارم»، به رشته تحریر درآورد.

موضوع مرکزی این نوشته، این است که چگونه می توان بر تناقض بین بحران سرمایه داری از یک سو و عدم بلوغ سیاسی طبقه کارگر از سوی دیگر فائق آمد.

ما نیز به دنبال سنت انقلابی و برنامه های سوسیالیستی تدوین شده توسط مارکس، لنین و تروتسکی است که در ایران، بر اساس تحلیل مشخص از وضعیت مشخص، با درک از صورت بندی اجتماعی-اقتصادی، سیاسی و ایران، تشخیص ماهیت طبقاتی دولت سرمایه داری ایران و تعیین صف بندی طبقاتی موجود، باید به تدارک تدوین یک برنامه سوسیالیستی و در محور آن تعیین مطالبات کارگری و یافتن پلی بین وضعیت و آگاهی کنونی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی، مبادرت کنیم.

آغاز بحث در مورد برنامه سوسیالیستی همراه با تدارک اولیه تشکیل حزب پیشتاز کارگری گام نخستی است در راستای تدارک انقلاب کارگری در ایران.

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک

بازگشت به فهرست

متن زیر ترجمهٔ مطلبی است که توسط رفیق مازیار رازی نخستین بار به زبان انگلیسی به رشتهٔ تحریر در آمد که در سایت میلیتانت منتشر می‌شود. آرام نوبخت

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک از یک ضرورت عینی در درون جنبش کارگری نشأت می‌گیرد. بسیاری از سازمان‌ها و احزاب کمونیستی، برداشتی کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی از این مقوله دارند. این برداشت نادرست و غیر علمی، تنها مختص به سازمان‌های استالینیستی نیست، بلکه متأسفانه در سازمان‌های تروتسکیستی نیز مشاهده می‌شود. این سازمان‌ها و احزاب در واقع یک برداشت «اداری» از مفهوم سانترالیزم دمکراتیک دارند. در واقع تشکیلاتِ تمامی این سازمان‌ها، صرفاً کاریکاتوری است از یک حزب انقلابی. در ظاهر امر، تمامی آن‌ها دارای کنگره، اعضای رهبری، انتخابات و «دمکراسی» (صوری) می‌باشند. رهبری این سازمان‌ها ظاهراً بر اساس آرای اکثریت اعضا و برای دوره‌ای معین تا کنگرهٔ بعدی «انتخاب» می‌گردد.

این تشکیلات، همه دارای ارگان حزبی هستند و صفحات نشریات خود را نیز با مقالات و تصاویر بسیاری از مارکس، لنین و یا تروتسکی (یا دیگر رهبران) تزئین می‌کنند. تمامی این سازمان‌ها مدعی اند که دارای ساختار تشکیلاتی «دمکراتیک»ی هستند. اما، با بروز اولین علائم اختلاف نظر با رهبران یا اکثریت اعضا، موجی از اتهام‌زنی‌ها و تحقیر مخالفان بلافاصله آغاز می‌شود؛ و حتی اگر این فشارهای روانی کارایی نداشته باشد، تحریکات تشکیلاتی، حذف‌گرایی و اتهام‌زنی تا سر حدّ اخراج و تعلیق عضویت به سرعت پیش می‌رود. چنان‌چه تشکیلاتی از این دست در مقامی دولتی قرار گرفته باشد، این اختلافات مسلماً منجر به دستگیری، محاکمات و حتی اعدام مخالفان خواهد شد. به زعم این «رهبران»، داشتن آرای اکثریت در درون یک تشکیلات به منزلهٔ دلیلی کافی برای خفه کردن هر گونه صدای مخالف در نطفه است. در واقع روش برخورد این سازمان‌های به اصطلاح «کمونیستی» را می‌توان با روش برخورد رژیم‌های دیکتاتوری نظامی در کشورهای عقب‌افتاده با مخالفان خود، مقایسه کرد.

وجه اشتراک تمامی این احزاب به اصطلاح «کمونیستی» در یک موضوع اساسی نهفته است، و آن هم عدم به رسمیت شمردن «حق‌گرایش» برای نظریات اقلیت می‌باشد. در واقع همین مسألهٔ بسیار بدیهی و ساده، تمامی این سازمان‌ها را از یک سازمان مارکسیستی انقلابی جدا می‌کند. عدم به رسمیت

شمردن حقوق اعضایی که به نظریاتی متفاوت با خط رهبری یا اکثریت سازمان می‌رسند، اساس وجه تمایز میان یک سازمان منحرف و یک سازمان انقلابی مارکسیستی است.

به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه‌های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی‌هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می‌رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی شان به آگاهی‌ای می‌رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوت است. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت‌های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک‌های متفاوت و مختلف می‌رسند. تجارب آن‌ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می‌باید شامل حزب آن‌ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی‌گردد. این نوع اختلافات نظر ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی‌توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می‌رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات (یا تئوری‌ها) در نهایت به اثبات می‌رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل (پراتیک) است.

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاتیک‌ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایش‌های مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود.

تحت چنین شرایطی است که دمکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیت حیاتی برخوردار می‌شود. حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی‌تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی-حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند - باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظر میان اعضا، می‌توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد.

اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می‌رسند، در کنگره حزبی نظرات خود را ارائه می‌

دهند (تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند). اما، مسأله زمانی به وجود می آید که عده ای (حتی یک نفر) با نظرات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیت قایل بشود تا نظرات خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد (بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد)؛ این اقلیت باید حق تشکیل یک «گرایش» (Tendency) را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیله عده ای (حتی اکثریت) ارائه داده می شود، «الزاماً» در عمل نظریات صحیحی نمی باشد. تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد و اثبات کند که کدام یک از نظریات با واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد (و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست)، نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبدل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت.

اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریت، برای دوره ای (تا کنگره بعدی)، در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد (چه مثبت و چه منفی). کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید.

اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره (بین دو کنگره) حل نگشت چه؟

در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل را مورد مرور قرار می گیرند، در حزب باقی می ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان

دارد عده‌ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد «جناح» (Faction) را برای آن عده قائل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین ترتیب فرصت کافی به آن‌ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک «جناح» گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل «گرایش» در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد.

اما اگر پس از دوره‌ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل «جناح علنی» (Open Faction) برخوردار باشد.

در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای «انشعاب» است. جناح علنی می‌تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند، و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنانچه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. اما این انشعاب نیز می‌تواند معقولانه و رفیقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره‌ای، اشتباه نظریات «اکثریت» در عمل نشان داده شود و «اقلیت» انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش - حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند - هرگز نمی‌توانند در درون یک حزب در کنار هم قرار گیرند.

آیا تمام این پیش شرط‌ها، حزب و رهبری را تضعیف نمی‌کند؟ آیا این‌ها برخوردهای «لیبرالی» و «بورژوا دمکراتیک» نیست؟ آیا نباید حزب «آهنین» برای اجرای یک پارچه تصمیمات وجود داشته باشد؟ آیا آوانس دادن به یک «اقلیت»، انحلال طلبی نیست؟ پاسخ به تمامی این سؤالات منفی است. به رسمیت شناختن حق اقلیت نه تنها حزب را تضعیف نمی‌کند، که منجر به تقویت آن می‌گردد. تسهیلات برای ایجاد «گرایش» و «جناح» و حتی «جناح علنی» حزب را در انظار توده

های کارگر معتبر و قوی تر از پیش می‌کند. تنها کافی است نگاهی به وضعیّت سازمان‌ها و احزاب بین‌المللی بیفکنیم تا به وخامت و عمق بحران تشکیلاتی این سازمان‌ها - که عمدتاً نتیجه کجروی‌های تشکلاتی بوده است - پی ببریم.

آن‌چه این سازمان‌های انحرافی درک نمی‌کنند این است که انشعابات، تعلیقات و اخراج‌ها تنها آخرین مرحله از روند طولانی بحث و عمل مشترک باید باشد. اخراج‌ها و انشعابات تنها زمانی موجه هستند که یک جریان از خطوط طبقاتی خود عبور کند و چنین هم در جنبش کارگری نشان داده شده باشد. به سخن دیگر نتایج سیاست‌های مخرب و ضد انقلابی یک «گرایش» حزبی نه تنها باید برای تمام اعضای آن حزب روشن و شفاف باشد، بلکه در سطح جامعه هم به روشنی بیان شده باشد. در حزب بلشویک چنین حقوقی از جمله حق گرایش و جناح برای اعضا قائل شده بود. یکی از علل توفیق حزب بلشویک در تدوین برنامه انقلابی و مرتبط به جنبش کارگری و در نتیجه کسب اعتبار میان شوراهای کارگری که به پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، دقیقاً بر اساس رعایت دموکراسی درونی بود. تنها در آغاز جنگ داخلی ۱۹۲۰ بود که تشکیل جناح در درون حزب بلشویک ممنوع شد. پیش از آن رهبران و اعضای حزب در بسیاری از موارد مواضع و مخالفت‌های خود را علیه رهبری حزب علناً بیان کرده بودند، بدون این که اخراج یا تنبیه گردند. اما، همان «ضرورت» در محدودیّت جناح بندی درونی در زمان جنگ داخلی ۱۹۲۰-۱۹۲۱، در دوران استالین به فضیلت و یک اصل مبدل شد و اختناق استالینی را برای سال‌ها به همراه آورد. تروتسکی در آخرین سال‌های زندگی خود از این دوره «انتقاد از خود» روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می‌نویسد:

«ممنوعیّت احزاب مخالف، به منع فعالیت جناحی انجامید. منع جناح، به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطه پلیسی و بی‌منازع حزب باعث مصنوعیّت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی‌کران پیش برد.»

جنبش تروتسکیستی نیز از این درس‌های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار آموخته است و نمی‌تواند همان اشتباهات را تکرار کند. لئون تروتسکی چنین ارزیابی‌ای از مسایل درونی حزب داشت و تا آخر عمر به آن وفادار ماند:

«این کاملاً ناکافی است که جوانان ما تنها به تکرار فرمول‌های حزبی بپردازند. آن‌ها باید فرمول‌های انقلابی را تسخیر و جذب کنند. آن‌ها باید نظرات و شخصیّت مستقل خود را حفظ کنند. آن‌ها باید با شجاعت قادر به مبارزه برای عقاید خود باشند. نظریاتی که ناشی از عمق اعتقاد راسخ و استقلال شخصیّت آن‌هاست. یک دست‌سازی مکانیکی به وسیله مقامات، سرکوب شخصیّت‌ها، خشونت، جاه و

مقام پرستی باید از حزب طرد گردد! یک بلشویک تنها یک فرد منضبط نیست، او فردی است که در هر مورد و موقعیت از نظریات خود دفاع می کند و با جسارت و استقلال بر سر آن عقاید نه تنها در مقابل دشمن، بلکه در درون حزبش نیز می ایستد. امروز، شاید، او در اقلیت در حزبش باشد. او نظریات خود را در درون حزبش ارائه می دهد. اما در اقلیت بودن بدان معنی نیست که او نظریات اشتباهی دارد. شاید او، پیش از دیگران، به درک و مشاهدات درستی در مورد وظایف حزب و چرخش های سیاسی رسیده باشد. او در صورت لزوم باید مصرانه سؤالات خود را برای بار دوم، سوم و دهم طرح کند. بدین ترتیب او به حزبش خدمت می کند که به روش و سیاست های نوین مسلح گردد که با سهولت در مقابل تندبادهای بدون واکنش لحظه ای دوام آورد» (لئون تروتسکی، روش نوین، ۱۹۲۳).

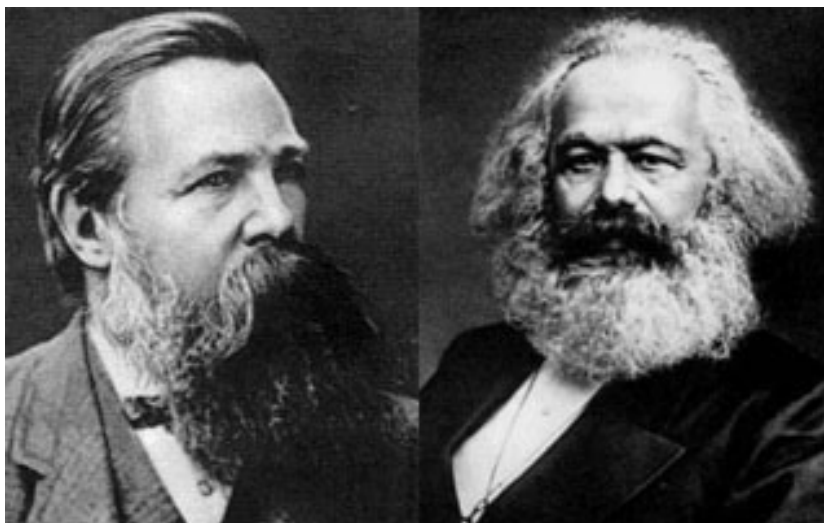
برای سازماندهی بین المللی انقلابی رعایت حقوق دمکراتیک، به رسمیت شناختن گرایش ها و جناح های درون حزبی، حیاتی است. مارکسیست های انقلابی باید به این روش وفادار بمانند.

۲۱ مارس ۲۰۱۳

<http://militaant.com/?p=2305>

حزب ابزار برافروختن اخگر^(۱) به شعله:

در دفاع از مارکسیزم انقلابی، علیه رادیکالیسم خرده بورژوایی



بازگشت به [فهرست](#)

مازیار رازی^(۲)

«... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، به سوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد.»

آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و به سود خرده بورژوایی رادیکال و به ضرر کامل پرولتاریا تمام می شود.»^(۳) کارل مارکس و فردریش انگلس

مقدمه

به راستی پرسیدنی است که چرا دولت های سرمایه داری، بسیاری از اقدامات علیه خود را تا حدودی تحمل می کنند - حتی گاهی انتشار مقالات و ترجمه های دیدگاه های کمونیست ها مانند کارل مارکس و انگلس را اجازه می دهند؛ سخنان ضد سرمایه داری سندیکالیست های چپ را گوش داده و تحمل می

کنند؛ تشکل‌ها و انجمن‌های علنی و عمومی را حتی تحت فشار می‌پذیرند. اما، هرگز از در آشتی با تشکیلاتی مخفی از نوع لنینیستی آن بر نمی‌آیند؟ چرا در مورد حزب و تشکیلات مخفی کارگری حساسیت نشان داده و تمام ابزار سرکوب خود را در جهت خاموش کردن آن در نطفه به کار می‌گیرند؟ وحشت دستگاه اطلاعاتی، نظامی و قضایی یک نظام سرمایه‌داری، به ویژه از نوع اختناق آمیز آن، قابل درک است. زیرا یک گروه کوچک متعهد، جدی و مخفی، مجهز به برنامه برای رهایی طبقه کارگر و مصمم برای دخالتگری در درون جنبش کارگری در راستای تدارک کارگران برای، به قول مانیفست، «سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا»، از هر عنصر دیگری برای دولت سرمایه‌داری خطرناک‌تر است. زیرا دولت سرمایه‌داری نیک می‌داند که عقاید کمونیستی و سوسیالیستی بدون حزب پر نفوذ سیاسی، نهایتاً بی‌تأثیر بوده و در سطح تبلیغاتی باقی می‌ماند. دستگاه سرکوب نظام سرمایه‌داری می‌تواند جلوی اخگرها را بگیرد؛ شعله‌ها را نهایتاً خاموش کند؛ اما «مشعل کارگری» را نمی‌تواند تحت کنترل قرار دهد؛ زیرا وجود مشعل کارگری، اخگرها را شعله‌ور کرده و شعله‌ها را دائماً برافروخته نگاه می‌دارد. «مشعل کارگری» می‌تواند تاریکی‌ها را روشن کند. پرده از ایدئولوژی کاذب بورژوازی و خرده بورژوازی بر دارد. به سخن دیگر، دولت سرمایه‌داری تلویحاً به جامعه اعلام می‌کند: کتاب کمونیستی انتشار دهید! شعار ضد سرمایه‌داری بدهید! سندیکا، اتحادیه و احزاب بزرگ بسازید! اما، تدارک ایجاد حزب پیش‌تاز مخفی برای تدارک سرنگونی سیادت دولت سرمایه‌داری، هرگز!

مارکس و انگلس جوان در نخستین اثر رسمی خود «مانیفست کمونیست»، آشتی ناپذیری سرمایه‌داری و کارگران را به درستی تشخیص داده و به تمام کارگران جهان گوشزد کردند که: «هدف فوری و فوری کمونیست‌ها، متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا...» است و از «پرولتاریای سازمان یافته» به مثابه تنها نیرو برای رشد نیروهای مولده (رفاه اقتصادی) سخن به میان آوردند. مارکس و انگلس تا آخر حیات خود به این موضوع پایبند ماندند. به سخن دیگر آنان با صدای رسا اعلام داشتند که تا سیادت سرمایه‌داری از میان برداشته نشود؛ هیچ‌امیدی به رشد نیروهای مولده نیست و در نتیجه هیچ‌امیدی به دموکراسی و آزادی واقعی نخواهد بود. به زعم مارکس و انگلس چه کسانی این اقدام را باید تدارک ببینند: کمونیست‌ها با متشکل کردن «پرولتاریای سازمان یافته». این جملات ساده، اساس نظریات مارکسیستی در دو قرن پیش بوده است. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه متکی بر نظریات این دو جوان کمونیست تحقق یافت. مسیر آتی انقلاب ایران نیز متکی بر همین جملات ساده پی‌ریزی خواهد شد.

اما ضدیت با حزب پیشتاز کارگری تنها محدود به دولت سرمایه داری نمی شود. متأسفانه در درون خود جنبش کارگری گرایش های ضد حزب پیشتاز کارگری، پرورش می یابند که با وجود ضدیت شان با نظام سرمایه داری، دچار انحراف شده و راه ساختن تشکیلات حزب پیشتاز کارگری را به شکل دیگری مسدود می کنند. بدیهی است که در غیاب یک سازمان سراسری آگاه کارگری سوسیالیستی، این قبیل انحرافات در خود جنبش کارگری نیز به وجود می آیند. انحرافات ضد حزب پیشتاز کارگری، عموماً به شکل دو طیف (که در مقابل یک دیگر قرار گرفته؛ اما عملاً دو روی یک سکه هستند)، پدید می آید. سکه دو سوبه ای به نام «رادیکالیزم خرده بورژوازی».

طیف اول، کسانی هستند که روند حزب سازی را موکول به یک آینده بسیار دور و نامعلوم دانسته که از بستر تحولات جبری در درون جنبش کارگری پدید می آید. برخی از عناصر این طیف زیر فشارهای ناشی از اختناق و سرکوب، شعارها و شیوه عملکرد تشکیلاتی خود را تغییر داده و خود را به اصطلاح «منطبق با وضعیت موجود» می کنند. گرچه آنان به ظاهر به عنوان مدافعان کارگران نمایان می گردند و از حقوق صنفی آنان حمایت می کنند؛ اما دچار لغزش فرصت طلبانه شده و افق فعالیت خود را در درون نظام سرمایه داری می بینند (سندیکالیست های راست)^(۴). بخشی دیگر از همین دسته برای متمایز نشان دادن خود از گرایش های سندیکالیستی راست، دست به طرح شعارهای به اصطلاح «رادیکال» و «ضد سرمایه داری» زده و ضدیت خود با تشکیلات حزب پیشتاز انقلابی را با نقد به نظریات تحریف شده از مواضع حزب لنینیستی، به نمایش می گذارند. این عده خود را از یک سو فرای گرایش های سندیکالیستی، و از سوی دیگر فرای احزاب سنتی پنداشته و در واقع خود به فرقه ای ضد حزب لنینیستی مبدل گشته اند (سندیکالیست های چپ، آنارشویست ها و برخی از آنارکو سندیکالیست ها)^(۵)

طیف دوم؛ احزابی هستند که دچار انحراف قیم مآبانه شده و حزب و سازمان «کارگری» و «کمونیستی» خود را جدا از طبقه کارگر نقداً ساخته و از کارگران می خواهند که برای حل معضلات خود به آن ها بپیوندند (احزاب چپ سنتی)^(۶). این دسته با سوء استفاده از تئوری لنینیستی و برداشت غیر واقعی و غیر اصولی از حزب لنینیستی؛ به ایجاد احزاب بورکراتیک، فرقه گرایانه و بی ارتباط با جنبش کارگری دست زده، و به شکل دیگری راه ساختن حزب پیشتاز کارگری را مسدود کرده اند. این طیف نیز به همان شکلی که گرایش ضد «تحزب گرایی» به تدارک حزب پیشتاز کارگری لطمه می زند، و با ایجاد سکت های بورکراتیک با نام «کارگری» و «کمونیستی»، در مقابل ساختن حزب پیشتاز کارگری قرار

گرچه این دو طیف به ظاهر در مقابل یک دیگر قرار گرفته اند، اما وجه مشترکی با هم دارند: ضدیت شان علیه حزب پیشتاز کارگری. اولی با الگو قرار دادن طیف دوم به عنوان حزب لنینیستی و چند نقل قول از «چه باید کرد» دوره لنین (آگاهی از بیرون به درون طبقه)، حزب پیشتاز کارگری را در کل مردود اعلام می دارد؛ و دومی با متهم کردن طیف اول به نپیوستن به احزاب خود ساخته شان، آن ها را تحت فشار سیاسی قرار می دهد.

برای نقد به این انحرافات، بهتر است در ابتدا با بررسی تحریفات نظر لنین در «چه باید کرد» آغاز کرد؛ سپس به ریشه های تاریخی حزب از دیدگاه مارکس و انگلس؛ و به دنبال آن به زمینه های تئوریک حزب پیشتاز کارگری و اصول عمومی آن پرداخت؛ و در انتها این که اکنون چه باید کرد؟

بخش اول: افسانه «چه باید کرد» و مسأله آگاهی «از بیرون به درون طبقه»

ادعاهایی که مخالفان و مدافعان دروغین حزب پیشتاز کارگری (حزب لنینیستی) نسبت به «چه باید کرد» و نظریات لنین طرح می کنند، از قرار زیر است:

۱- حزب پیشتاز عموماً متشکل از «روشنفکران» است. زیرا این حزب معتقد است که کارگران، خودشان قادر به تکامل آگاهی سوسیالیستی نمی باشند. آگاهی سوسیالیستی الزاماً باید همیشه به وسیله روشنفکران بورژوا به درون جنبش کارگری وارد گردد.

۲- حزب پیشتاز متشکل از عده ای «انقلابیون حرفه ای» در تمایز با احزاب توده ای کارگری است.

۳- حزب پیشتاز هرگونه حرکت خودبه خودی کارگران را مردود می داند و همواره از «انقلاب» سازمان یافته شده سخن به میان می آورد.

۴- حزب پیشتاز دمکراتیک نیست و دارای سلسله مراتب بورکراتیک است (کمیته مرکزی، رهبری، کنگره و اقلیت و اکثریت)، و به ساختار «شورایی» اعتقاد ندارد.

در این بخش کوشش می شود که به نکات بالا که در اغلب نوشته های مخالفان حزب لنینیستی (سندیکالیست های چپ و راست) و مدافعان دروغین حزب لنینیستی (احزاب سنتی) مطرح می گردد، پاسخ داده شود:

پیش از برخورد به این موضوع، باید بر یک نکته مهم انگشت گذاشت و آن این که به غیر از جزوه «چه باید کرد» (۱۹۰۲)، در هیچ نوشتار و گفتار دیگری از لنین (چه پیش و چه پس از نگاشتن این جزوه) اشاره ای به این موضوع نشده است. پرسیدنی است که چرا مخالفان (و مدافعان دروغین) لنین، تنها به این نوشته اشاره می کنند؟ برای نمونه چنان چه پس از نوشتن جزوه در سال ۱۹۰۲، لنین صحبت دیگری کرده باشد، آیا جا ندارد که اشاره شود: «موضع لنین در سال ۱۹۰۲ چنین بوده، اما پیش و پس از این جزوه موضع دیگری داشته است؟! چنان چه انگیزه دیگری در کار نباشد، چرا این گونه مغرضانه صرفاً بر روی این جزوه تأکید می گردد و نه سیر تحولات نظری لنین در مورد «حزب پیشتاز کارگری»؟ از مخالفان (و مدافعان دروغین) نظریه حزب لنینیستی، درخواست می شود که به یک مورد دیگر از این طرز تفکر لنین استناد کنند.

واقعیت این است که نظریه منعکس شده در «چه باید کرد»، ابتدا از سوی «ویکتور آدلر» در برنامه «هاینفلد» سوسیال دمکراسی اتریش، و سپس به وسیله «کارل کائوتسکی» مطرح شد. این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در «بین الملل دوم» بوده است. برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کائوتسکی در زیر آورده می شود:

«چنان چه سوسیالیزم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه مسائل پیچیده آن درک شود ... بنابراین پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید به وسیله اندیشمندانی که مجهز به کلیه ابزار علمی بورژوازی، نقطه نظری پرولتری اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده اند که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده، و بالأخره به این ترتیب سوسیال دمکراسی را مهیا و پی ریزی کرده اند» (۱۷ آوریل ۱۹۰۱)

مضاف بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:

«بنابراین آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که به صورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد»^(۷)

در این جا باید تذکر داد که مارکسیست های آن دوره، کارل کائوتسکی را به عنوان «پاپ» تئوری های

سوسیالیستی می شناختند. به حق، او سهم بزرگی در تکامل تئوری های مارکسیستی ایفا کرده بود. او سر دبیر نشریه تئوریک حزب سوسیال دمکرات آلمان، «زمان نو» و همچنین نویسنده کتاب معتبری تحت عنوان «دکترین کارل مارکس» (خلاصه ای از جلد اول «سرمایه») بود - این کتاب نهایتاً به ۱۸ زبان مختلف ترجمه شد. بدیهی است که لنین جوان نیز تحت تأثیر عقاید او قرار داشت. او پس از مطالعه موضع کائوتسکی در این مورد، عملاً همان نظریات کائوتسکی را در «چه باید کرد» بیان کرد:

«ما گفتیم که آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصراً می تواند آگاهی ترید-یونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیزم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بورژوازی بودند»^(۸)

این جمله، کل «گناهی» است که لنین به آن مرتکب شده!

اما باید در ضمن، توضیح داده شود که استدلال کائوتسکی در طرح این موضوع چه بوده که مورد تأیید لنین جوان نیز قرار گرفته بود. در آن دوره در حزب سوسیال دمکرات آلمان، گرایش راستگرایی وجود داشت که «برنامه ارفورت» و مارکسیزم را مردود اعلام می کرد. بنیان گذار این مشی راستگرا، «ادوارد برنشتاین» بود. وی تحت تأثیر عقاید «فابین» های بریتانیا و گرایش های چپ طبقه متوسط به خصوص «لیبرال های نوین» انگلستان، به تجدیدنظر طلبی مارکسیزم دست زد. برنشتاین بر این اعتقاد بود که حزب سوسیال دمکرات آلمان می بایستی حزبی رفرمیستی، با جهت گیری به سوی جلب آرای عمومی، باشد. به نظر وی حزب و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، بایستی صرفاً در حرف انقلابی باشند. زیرا که رشد اقتصادی آلمان و تکامل اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه ظهور لیبرالیزم طبقه متوسط، از یک آشتی طبقاتی بین آن طبقه و طبقه کارگر و فراروئیدن به سوسیالیزم از طریق مسالمت آمیز، حکایت می کند. او اعتقاد داشت که زمان عقاید انقلابی سر آمده است و باید در تئوری های مارکسیستی و مارکسیزم تجدید نظر کرد. او جنبش کارگری را مترادف با رفرم (اصلاح طلبی) و انقلاب را مترادف با تئوری، معرفی کرد. او بیان می کرد: «جنبش همه چیز و هدف هیچ» (یعنی امروز رفرم همه چیز است و فردا انقلاب).

در پاسخ به «تئوری» برنشتاین، کائوتسکی، نماینده جناح رادیکال حزب، نقل قول بالا را بیان کرد؛ مبنی بر این که جنبش کارگری باید تئوری انقلابی داشته باشد و آن تئوری از درون جنبش ظاهر نمی گردد و باید از بیرون به وسیله «روشنفکران بورژوا» وارد جنبش کارگری گردد^(۹).

«چه باید کرد؟»
لنین



قابل ذکر است که لنین جوان، حتی در اقتباس موضع کائوتسکی (جمله بالا)، دو زیر نویس به آن اضافه کرد که ملاحظه انتقادی خود را نسبت به آن جمله کائوتسکی بیان کرد. در زیر نویس اول، لنین می نویسد: «البته این (موضع) به این مفهوم نیست که کارگران هیچ نقشی در ایجاد چنین ایدئولوژی ای ندارند». لنین اضافه می کند که کارگران «به مثابه تئوریسین های سوسیالیست مانند پردون و وایتلینگ (در این روند) دخالت می کنند، به سخن دیگر زمانی که قادر به این کار باشند...». در این زیرنویس لنین به وضوح نشان می دهد که با پیشنهاد کائوتسکی توافق صد در صد ندارد.

زیر نویس دوم لنین در مورد «خود انگیزته» بودن عقاید سوسیالیستی است. لنین می نویسد «معمولاً گفته می شود که طبقه کارگر به شکل خود انگیزته به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند. این کاملاً صحیح است به این مفهوم که تئوری سوسیالیستی بازتاب دهنده نتایج فلاکت طبقه کارگر است... و به این علت کارگران آن را به سادگی جذب می کنند... طبقه کارگر به شکل خود انگیزته به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند؛ اما در عین حال ایدئولوژی بورژوایی هم به شکل خود انگیزته خود را به مراتب بیشتر بر طبقه کارگر تحمیل می کند».

این دو زیر نویس نمایانگر ملاحظات نقادانه لنین جوان بر نظریات کارل کائوتسکی در مورد نقش

کارگران در کسب آگاهی سوسیالیستی است. همان طور که در زیرنویس ها نشان داده می شود، لنین با وجود درک این موضوع که انگیره کائوتسکی، در تقابل با نظریات راستگرایانه برنشتاین بوده؛ و با توجه به اعتبار سیاسی کائوتسکی در جنبش کمونیستی، کماکان نظریات وی را به شکلی ترمیم کرد و منطبق تر به وضعیت جنبش کارگری ارائه داد.

لازم به ذکر است که هم در دوره مارکس و هم در بین الملل در سال ۱۹۰۲ گرچه شرکت روشنفکران در درون احزاب کارگری و کمونیستی امری اجتناب ناپذیر قلمداد می شد، اما تداوم حضور آنان به مثابه یک امر «خطرناک» ارزیابی می شد (مارکس و انگلس حضور روشنفکران در درون احزاب کمونیستی را، به ویژه در آلمان، بسیار خطرناک توصیف می کردند).

لنین نیز در تمام طول حیات سیاسی خود در تمام عرصه های تشکیلاتی از خطر نفوذ روشنفکران در حزب، به اعضا و کادرهای حزب هشدار می داد. از کسانی که ادعا می کنند لنین خواهان حذف کارگران در درون حزب، و دادن قدرت به روشنفکران بوده است، می خواهیم یک مورد را در تأیید ادعایشان نشان دهیم! درست برعکس، تمامی مقالات در مجموعه آثار لنین مملو از جلوگیری از نفوذ روشنفکران در حزب است. در واقع انشعاب بلشویک ها از منشویک ها در سال ۱۹۰۳ بر سر این بود که منشویک ها می خواستند درهای حزب سوسیال دمکرات را بر روی روشنفکران غیر حزبی باز کنند و لنین ورود آنان به حزب را دشوارتر می کرد. تمامی تهاجم منقدین به نظریه حزب لنین تنها متوجه جزوه «چه باید کرد» است که یک جوان با کمتر از یک دهه تجربه کار سیاسی آن را نگاشته بود.

اما باید توجه کرد که جزوه «چه باید کرد» در عین حال خطاب به کسانی بود که تحت عنوان «اکنومیست ها» اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل براساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رویارویی با سرمایه داری «به خودی خود» و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید. این عده خواهان «نهضت صد در صد کارگری» بودند و نقش سازمان انقلابی سیاسی را بیهوده می پنداشتند. در مقابل این قبیل برخوردارها، لنین در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ به قول خودش «سر ترکه» را در جهت مقابل خم کرد و برای خنثی کردن بحث این عده، نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح نمود. اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است. لنین وجه تمایزی بین طبقه کارگر به طور اعم و به طور اخص قائل بود. گرچه بحث وی (و کائوتسکی) در مورد طبقه کارگر به طور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی کرد. لنین در همان دوره در «چه باید کرد؟» چنین توضیح می دهد:

«اغلب می گویند: طبقه کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم می رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین می نماید، کاملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود تئوری در مقابل جریان خود به خودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود به خودی را تابع خویش گرداند، کارگران به سهولت آن را فرا می گیرند...»^(۱۰)

مسأله انقلابیون حرفه ای

این ادعا مبنی بر این که لنین خواهان حزبی که به وسیله روشنفکران حرفه ای ساخته شود، کاملاً بی اساس و کذب محض است. این اتهام نیز تنها از «چه باید کرد»، توسط مخالفان استنتاج شده است. در همان زمان به محض این که این اتهام وارد شد، لنین آن را بارها در نوشته ها مردود اعلام کرد.

نکته مهمی که در پیوند با این مبحث باید ذکر کرد، مسأله غیر قانونی بودن فعالیت احزاب در روسیه بود. باید توجه کرد که نظریه حزب لنینیستی، یک فرمول عام و جهانشمول برای تمام کشورها و تمام موارد، نبود. بلکه پاسخی بود برای وضعیت سال ۱۹۰۲ در روسیه تزاری. لنین منظور از «انقلابیون حرفه ای» در وضعیت روسیه این بود که تشکیلاتی به وجود آید که اعضا و فعالان آن ضمن انجام اقدامات کارگری، هر روز از سوی پلیس شناسایی و راهی سیبری نشوند. «ضد لنینیست ها» استدلال می کنند که منظور لنین از «انقلابیون حرفه ای» این است که او خواهان استخدام روشنفکران تمام وقت برای انجام فعالیت های حزبی بوده است. بدیهی است اگر چنین می بود محققاً این روش به حذف کارگران منجر می شد. اما نظر لنین چنین نبود. سال ها پس از نگاشتن «چه باید کرد»، او به کرات متذکر شد که حزب به اعضای نیاز دارد که بخش عمده (یا تمام) وقت آزاد خود را به امور تشکیلاتی بپردازند. به سخن دیگر «انقلابی حرفه ای» کسی است که فعالیت سیاسی او نقش محوری و مرکزی در زندگی اش داشته باشد. یعنی زندگی روزمره او تابع کار سیاسی اش باشد، و نه برعکس. بدیهی است که کار سیاسی برای یک انقلابی نمی تواند یک مشغولیت باشد. مسلماً یک انقلابی حرفه ای مانند هر فرد دیگر در جامعه باید مشغول به کار باشد؛ اما کار و زندگی خصوصی او در مرکز زندگی اش قرار نمی گیرد، بلکه کار شخصی او بر محور کار سیاسی اش سازمان می یابد. البته تردیدی نیست که عده ای نیز به شکل تمام وقت در حزب می توانند استخدام گردند. اما این امر می تواند موقتی باشد و شامل حال تمام اعضای حزب گردد و نه تنها یک عده برگزیده و به شکل دائمی.

اما در عین حال، حضور انقلابیون حرفه ای کارگر در حزب از اهمیت بسیاری برخوردار است. نخست این

که کارگران عضو حزب می توانند وقت بیشتری برای فعالیت حزبی بگذارند و از کار روزمره در کارخانه برای مدتی رها گردند. دوم این که در این فرصت آن ها تعلیمات سیاسی و آموزشی لازم را می بینند و در بازگشت به کارخانه مجهز تر از پیش دخالت سیاسی خواهند کرد.

مرکزیت و هسته های مخفی

در ابتدا باید ذکر کرد که زمانی که لنین در سال ۱۹۰۲ طرح پیشنهادی خود را در «چه باید کرد» ارائه داد، او قصد طرح نظر نوینی را نداشت. حزبی که او مد نظر داشت، همانند احزاب بین الملل دوم، به ویژه حزب سوسیال دموکرات آلمان، به رهبری «اگست ببل» بود. با این تفاوت که این حزب می بایستی در وضعیت غیر قانونی و پلیسی تزاریزم فعالیت داشته باشد.

مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی از مفهوم «سانترالیزم» و «مرکزیت» این برداشت را می کنند که گویا نظر لنین یک پدیده تشیکلاتی ماوراء مرکزیت و یا بورکراتیک بوده است. ولی چنین نبوده است؛ نظر لنین داشتن یک مرکزیت برای سازماندهی فعالیت ها (مانند سایر احزاب موجود) بود. زیرا که در روسیه در سال ۱۹۰۲ حزب سراسری وجود خارجی نداشت. کنگره نخست حزب در روسیه در سال ۱۸۹۸ برگزار شد که به اهداف خود نایل نگشت. جنبش کارگری در روسیه همواره متشکل از هسته های منزوی کمونیستی، و گروه های کارخانه ای جدا از هم بود. در آن زمان هیچ مرکز فعالیت یا «حزبی» وجود نداشت. کنگره دوم در سال ۱۹۰۳ قرار بود که به تشکیل چنین حزبی مبادرت کند و جزوه «چه باید کرد» لنین در سال ۱۹۰۲ به این منظور انتشار یافت.

مخالفان حزب لنینیستی بر این اعتقادند که ایجاد «هسته های مخفی» منجر به ایجاد فرقه (سکت) و یا «بورکراسی حزبی» و جدایی از کار توده ای می گردد.

اول؛ ساختن هسته های مخفی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزارهای محوری جنبش کارگری بوده است. انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک، پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیان گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

«فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت "اتحادیه کمونیست" پذیرفته است... این که انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند و خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنان چه چنین

عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را درنیافته اند، در یک ردهٔ دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیع‌تر، گرد آورد. این اعضای ردهٔ دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید به طور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته‌ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته‌های رهبری کننده واگذار شود...»^(۱۱)

دوم؛ بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب‌های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین‌المللی کارگری داشتند. در واقع حزب‌های سوسیال‌دمکراتیک و سندیکا‌های کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند. علت آن نیز ساده است. دمکراسی مستلزم شرکت فعال کلیهٔ اعضا در کلیهٔ سطوح - به خصوص در سطح تصمیم‌گیری - یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب به روی «توده‌ای» از اعضای غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضا متمرکز می‌کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوازی (و خرده بورژوازی) قرار می‌گیرند. حزب‌های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه‌داری که میلیون‌ها عضو کارگر دارند به دست عده‌ای انگشت‌شمار رهبری می‌شوند. از آن جایی که انتخابات دمکراتیکی در کار نیست، این «رهبران» برای مدت‌های طولانی در مناصب خود باقی می‌مانند و عمدتاً به عناصر منحط و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوازی تبدیل می‌شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریهٔ سازماندهی «حزب پیشتاز» تأکید می‌کند که در حزب صرفاً بایستی اعضای فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه‌ترین مدت براساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می‌توان به حداقلی از برابری و کارمشتک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دمکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگرانی که «به طور خودانگیخته به مبارزه برخاسته‌اند»، قادر است در نهایت کل طبقهٔ کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. محافلی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده‌ای» این روابط دمکراتیک درونی را رعایت نمی‌کنند، خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می‌گردند.

سوم؛ در طول تاریخ جنبش کارگری همواره گرایش‌هایی دیده شده‌اند که به صورت فرقه (سکت) عمل کرده‌اند. این روش در مقابل نظریهٔ «کار توده‌ای»، قرار گرفته است. این دو روش از هم متمایزند: اولی بر اساس یک برنامه و عقاید ویژه شکل می‌یابد. و دومی بر اساس نقش مستقیم آن در مبارزهٔ طبقاتی.

تاریخ جنبش سوسیالیستی عمدتاً بر اساس شکل یابی تشکلات فرقه ای آغاز به کار کرد. تنها تکامل مبارزات کارگری بود که نیاز به احزاب توده ای را که تمام کارگران را نمایندگی می کرد، طرح نمود. مهم ترین تکامل در مقابل اشکال تشیکلاتی فرقه ای، تشکیلات بین الملل اول بود. کارل مارکس در شکل دادن جنبش کارگری در تمام اشکال آن در یک سازمان بین المللی سراسری، نقش تعیین کننده داشت.

این روش از کار، در بین الملل دوم نیز ادامه یافت (با این تفاوت که اتحادیه های کارگری در بین الملل دوم شرکت فعال نداشتند). در فرانسه فرقه های سوسیالیستی تا سال ۱۹۰۵ که «حزب سوسیالیست واحد» شکل گرفت، ادامه یافت. در آلمان فرقه لاسال تا سال ۱۸۷۵ فعال بود. سکت ها در بریتانیا (فدراسیون سوسیال دموکرات که مدعی سوسیالیزم «انقلابی» بود) وجود داشت.

در سال ۱۹۰۲ زمانی که لنین «چه باید کرد» را نگاشت، تفاوت فاحشی بین روسیه و آلمان آن دوران وجود داشت. در آلمان جناح انقلابی حزب سوسیال دموکراسی نقش تعیین کننده در جنبش کارگری داشت. اما در روسیه جناح راست دست بالا را داشت. پیشنهاد لنین در «چه باید کرد» این نبود که باید یک فرقه چپگرا، خارج از جنبش کارگری ساخته شود. تا سال های پیش از انقلاب اکتبر لنین هیچ گاه صحبت از ساختن یک حزب سراسری کمونیستی خاص، به میان نیاورد. «اصول لینینیزم» به مثابه حزب «آهنین» در واقع پس از انحطاط کمینترن به دست استالینیزم ساخته شد و هیچ ارتباطی به حزب لینینیستی نداشت.

پیشنهاد لنین جوان بر اساس اصول حزب سازی بین المللی ایجاد یک حزبی بود که فعالیت ها را در روسیه اختناق زده دولت تزاری، مرکزیت دهد، اما در عین حال دموکراتیک باشد. دموکراسی در جهت جذب تجارب کارگری به درون حزب و تصمیم گیری دموکراتیک در مورد نحوه اجرای آن در جامعه. محققاً لنین خواهان ایجاد یک فرقه نبود. برای نمونه، در تبعید، به جای ایجاد یک فرقه تشکیلاتی خاص، به هیئت تحریریه «ایسکرا» با گرایش متفاوت نظری پیوست. حتی انشعاب «بلشویک»ها و «منشویک»ها تا پیش از جنگ جهانی اول، به مفهوم دو جناح در درون یک حزب سوسیال دموکراتیک روسیه تلقی می شد.

حرکت خود به خودی

تقابل «تئوری خود به خودی» با «تئوری سازماندهی حزبی» نیز به درجه ای که مخالفان و مدافعان دروغین حزب لینینیستی ادعا می کنند، نبوده است. هیچکس (و به ویژه لنین) در جنبش کارگری

تردیدى نسبت به جنبش خود به خودى کارگران نداشت. آن چه لنين با آن مخالفت مى کرد، برجسته کردن جنبش خود به خودى، به مثابه تنها راه رهاى کارگران بود. اين قبيل «بزرگ سازى» هاى جنبش خود به خودى، نقش رهبرى کارگران را نادیده مى گیرد و در نتیجه دامن به بورکراسى کارگرى مى زند. زیرا در آن صورت یک رهبرى نادیده و ناشناخته در پشت درهاى بسته به وجود مى آمد که به جای کارگران تصمیم اتخاذ مى کند. به سخن دیگر اين انحراف نقش حزب را کاملاً منتفى مى دانست، در نتیجه سازماندهى انقلابى را منتفى مى کرد.

اکنونىست هاى روسیه بر اين اعتقاد بودند که جنبش کارگرى به حزب نیاز ندارد، و همه چیز توسط جنبش خود به خودى کارگرى به توفيق و پیروزی نهایی مى رسد. لنين با اين روش از کار مخالفت مى کرد.

انشعاب و وحدت حزبى

مخالفتان حزب لنينىستى ادعا مى کنند که لنين در حزب همواره خواهان انشعاب و افتراق بوده است. برای نمونه از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها در سال ۱۹۰۳ نام مى برند.

در اين مورد باید ذکر شود که برخلاف گرایش هاىی که خواهان وحدت یا انشعاب «به هر بها» هستند، برخورد لنين با منشویک ها درست بوده است. در سال ۱۹۰۳ لنين با حمایت پلخانف اکثریت آراء را در مورد مسایل تشکیلاتى حزب به دست آورد. منشویک ها انشعاب کردند و نظر اکثریت را نپذیرفتند. پس از آن پلخانف موضعش را تغییر داد و از لنين خواست که برای حفظ «وحدت»، کنترل ایسکرا را به منشویک ها داده شود. لنين توضیح داد که چنان چه خود او در اقلیت قرار مى گرفت مواضع اکثریت را برای دوره ای مى پذیرفت و منشویک ها برای حفظ وحدت باید نظر کنگره دوم را بپذیرند. منشویک ها اين نظر را نپذیرفتند و انشعاب تحمیل شد. سال ها پس از آن لنين بارها برای وحدت بين دو جناح کوشید (رجوع شود به مجموعه آثار لنين به انگلیسى، جلدهای ۶ و ۷).

بنابراین، استدلال هاىی مبنی بر اين که حزب و تشکیلات لنينىستى دارای مواضع انشعاب طلبى است، صحت ندارد.

لنين پس از چه باید کرد

از دیدگاه لنين کسب آگاهی سوسیالیستى، درون طبقه کارگر (و یا بخشى از آن) امکان پذیر است؛ به

شرط این که کارگران تحت تأثیر جریان خود بخودی (و یا رفرمیستی) قرار نگیرند. در واقع اختلاف اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دموکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود.

یک سال پس از انتشار «چه باید کرد» در بحث در مورد برنامه حزب در دومین کنگره حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بحث در مورد طرح پیشنهادی برنامه حزب در نشست هشتم کنگره (۲۱ ژوئیه ۱۹۰۳) آغاز شد. در نشست نهم لنین گفت:

«... نتیجه گیری کنیم. ما همه حالا می‌دانیم که اکونومیست‌ها ترکه را در یک جهت خم کردند. برای اینکه ترکه راست شود ضروری بود که آن را به جهت دیگر خم کرد، و این آن چه که من کردم، می‌باشد. من اطمینان دارم که جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه همیشه ترکه‌ای را که از سوی هر نوعی از اپورتونیزم خم شده است را شدیداً راست خواهد کرد، و به این ترتیب ترکه ما همیشه راستترین و مناسب ترین خواهد بود.»

اما انقلاب ۱۹۰۵، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد. لنین در پیشگفتار مقاله ای تحت عنوان «دوازده سال» در سال ۱۹۰۸ چنین می‌نویسد:

«پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگان آن سوسیال دموکراسی را به وجود آورده اند، به علت شرایط عینی اقتصادی، دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می‌کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه "چه باید کرد؟" تأیید می‌کند که سازمان انقلابیون حرفه ای فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خودانگیخته به مبارزه برخاسته است، معنی دارد»

و ادامه می‌دهد که: نقایص سازمان هسته های کوچک که بازتاب «مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور» محسوب می‌شود، صرفاً در صورت «گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند» برطرف می‌شود.

به سخن دیگر، تحلیل «یک جانبه» کائوتسکی که لنین در جزوه «چه باید کرد» استفاده کرد، در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب ۱۹۰۵ تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشنفکران انقلابی و «طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خودانگیخته به مبارزه برخاسته است» و یا «عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند»، تکامل یافت.

منظور از «عناصر کارگری» در درون جنبش کارگری نیز همانا رهبران عملی طبقه کارگر هستند. تئوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را پی ریزی کرده و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی نظریات مندرج در «چه باید کرد».

بخش دوم: ریشه های تاریخی «حزب پیشتاز کارگری»

جنبش سیاسی کارگری از یک سو، از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی و از سوی دیگر از سازمان های خود انگیخته اتحادیه ای سر برون آورده است. چنان چه مادر این نوزاد را اتحادیه های کارگری بنامیم، پدر آن رادیکالیزم خرده بورژوازی بوده است. اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود، هم از مادر و هم از پدرش به طور قاطع جدا شد.

زیرا از یک سو، گرچه جنبش های خود به خودی طبقه کارگر در قرن های ۱۸ و ۱۹ نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را درعین حال در محدوده مقاومت های صرفاً اکونومیستی نگه داشتند. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچ گاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داده اند. در نتیجه جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر به طور قاطع و نهایی برش کند.

از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوازی بوده است. از میان جناح چپ رادیکالیزم ژاکوبین ها^(۱۲)، گروهی برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوازی ایستاد و عوام فریبی های بورژوازی مبنی بر «برابری» و «برادری» را افشا کرد. اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف^(۱۳) و همراهانش در انقلاب فرانسه طنین افکند. مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوازی ظاهر شدند. لاسال^(۱۴) و ویلهلم لیبکنشت^(۱۵) با انشعاب از نیروهای دمکرات رادیکال «مردم گرایان»، نخستین سازمان های سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند. پلخانف^(۱۶)، پدر «مارکسیزم روسیه»، و پایه گذار جنبش سیاسی کارگری روسیه در ابتدا عضو سازمان مردم گرای «زمین و آزادی» بود. در انگلستان بنیاد گذاران جنبش سیاسی کارگری اکثراً از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی بیرون آمدند.

همان طور که سندیکالیزم، جنبش کارگری را محدود می کرد، رادیکالیزم خرده بورژوازی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولید کنندگان کوچک مستقل قرار داد. عقاید خرده بورژوازی رادیکال قرن ۱۹،

طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت. مارکس و انگلس از نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیزم خرده بورژوایی، سازمان خود را جدا ساختند. آنان در سال ۱۸۵۰ در مورد سازمان های خرده بورژوای رادیکال چنین نوشتند:

«... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، به سوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد.»

آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و به سود خرده بورژوایی رادیکال و به ضرر کامل پرولتاریا تمام می شود.^(۱۷)

بدین ترتیب جنبش سیاسی کارگری می بایستی هم از سازمان های خودانگیخته، و هم از حزب های خرده بورژوا به طور قاطع جدا شود. نخستین سازمان های سیاسی طبقه کارگر نیز بر این اساس ساخته شدند. اما، به مجرد این که جنبش کارگری مستقل نخستین گام های حیات خود را برداشت، قطب جذبی برای همان خرده بورژوای رادیکال شد. خرده بورژوای رادیکال که قادر نیست در مقابل پرولتاریا از یک طرف و بورژوای از سوی دیگر تشکل های خود را به وجود بیاورد، به تنها مرکز موجود معتبر، یعنی سازمان های سیاسی کارگران، روی می آورد. البته خرده بورژوای رادیکال با عقاید، نظریات و ایدئولوژی خود وارد سازمان های کارگری می شود. طبعاً در این مقطع از تاریخ نیز، مجدداً مسأله برش از این گرایش ها، برای مارکسیست های انقلابی، طرح شد - با این تفاوت که این بار در درون خود سازمان های کارگری این انشقاق بایستی صورت می گرفت.

کارل مارکس در مورد ضرورت ساختن حزب پیشتاز کارگری

در میان طبقه کارگر نه تنها عقاید خرده بورژوای، که حتی ایدئولوژی بورژوایی نیز می تواند به سادگی رخنه کند. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیئت حاکم است. بورژوای از طرق مختلف تأثیرات نظری خود را بر کل جامعه می گذارد. به همین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیزم خرده بورژوایی و جنبش سیاسی طبقه کارگر را نمی توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد. رادیکالیزم خرده بورژوایی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه

کارگر را برای بهبود وضعیت وخیم اجتماعی می پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزات ضد سرمایه داری دست می زند. آن چه رادیکالیزم خرده بورژوازی را از جنبش سیاسی طبقه کارگر متمایز می کند، هدف های تاریخی این دو نیروی اجتماعی است. به گفته کارل مارکس در مانیفست، فقط کارگران کمونیست خواهان سلب مالکیت سرمایه داری بر وسایل تولید هستند. صرفاً در برنامه طبقه کارگر است که محو طبقات، دولت و کلیه وجوه استثمار انسان ها به دست انسان ها، جای دارد. کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا (دمکراسی کارگری) مبارزه پیگیر می کنند. اما، خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه ای را نمی پذیرد - اختلاف نیز بر سر همین مسأله است. مبارزه قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه انقلابی، آنان را از عقاید رادیکالیزم خرده بورژوازی سایر کارگران جدا می کند. کارل مارکس در مورد موقعیت خرده بورژوازی و وظایف پرولتاریا چنین می گوید:

«در حالی که از یک سو، سوسیالیزم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی، طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیزم مکتبی که در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه موجود انجام نمی دهد... این سوسیالیزم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند... پرولتاریا بیش و پیش تر به گرد سوسیالیزم انقلابی، به گرد کمونیزم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است، جمع می شود. این سوسیالیزم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به الغای کلیه روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند»^(۱۸)

به سخن دیگر، تنها نیرویی که می تواند در مقابل انحراف های خرده بورژوازی رادیکال در درون جنبش کارگری ایستادگی کند، که جهت گیری مشخص انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی داشته باشد. به قول مارکس انقلابیونی که به گرد سوسیالیزم انقلابی جمع شده باشند. در واقع نخستین رهنمود سازماندهی حزب پیشتاز کارگری نیز در همین نکته مهم نهفته است.

آن چه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را از سایر انقلاب ها متمایز می کند، این است که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است.

انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته توده ها و یا یک قیام خود به خودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک

شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست، که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه وسایل تولید و رهایی کلیه انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی - یعنی آگاهی سوسیالیستی - نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ماقبل سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه دار و شورش ها و طغیان های کارگری پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری به وقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم توده ای نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری، جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، بر اساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشته، به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تریدیونیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا حزب های توده ای کارگری و یا نهادهای علنی «ضد سرمایه داری» تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. مارکس، متکی بر این استدلال، می گوید که این قبیل سوسیالیزم باید به وسیله پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود^(۱۹). به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، به طور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و نهادهای رادیکال علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشروی کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، یعنی حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل سیادت نظام سرمایه داری و

جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

در سال ۱۸۴۶ مارکس و انگلس دست به تشکیل نخستین سازمان بین‌المللی خود به نام «کمیته‌های مکاتبات کمونیستی» زدند. مرکز این کمیته‌ها در بروکسل بود که روابط خود را با کمیته‌های مشابه در بریتانیا، فرانسه، آلمان حفظ کرد. پس از مدتی، این کمیته‌ها با «اتحادیه عدالت» - یک انجمن مخفی بین‌المللی در آلمان - تماس برقرار کردند. وحدت بین کمیته‌های مذکور و «اتحادیه عدالت»، در سال ۱۸۴۷، «اتحادیه کمونیست» را پایه گذاشت. در فوریه ۱۸۴۸، بنا بر تقاضای اتحادیه، «بیانیه کمونیست» به دست مارکس و انگلس نگاشته شد. در این بیانیه برای نخستین بار ایده‌های اولیه مارکس درباره حزب کارگری به رشته تحریر درآمد. در بخش «پرولتاریا و کمونیست‌ها» چنین آمده است:

«رابطه کمونیست‌ها با پرولتاریا به طور کلی از چه شکلی است؟ کمونیست‌ها در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر حزب^(۲۰) جداگانه‌ای تشکیل نمی‌دهند. آنان منافع جدا و جداگانه از پرولتاریا، به طور کلی، ندارند. آنان هیچ‌گونه اصول افتراقی از خود به وجود نمی‌آورند تا به وسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب‌گیری کنند.

تنها دو نکته زیر کمونیست‌ها را از سایر احزاب طبقه کارگر مشخص می‌کند.

۱- کمونیست‌ها در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را، صرف نظر از تمام ملیت‌ها، خاطرنشان کرده، آن را جلوه‌گر می‌سازند.

۲- در مراحل مختلف که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی، در طول رشد خود، باید از آن بگذرد، کمونیست‌ها همیشه و در همه جا از منافع نهضت، به طور کلی، جانبداری می‌کنند.

به همین دلیل کمونیست‌ها از یک سو، یعنی در عمل، پیشرفته‌ترین و عزم‌جزم‌کرده‌ترین بخش حزب‌های طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می‌دهند، و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می‌آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می‌کنند.

هدف فوری و فوری کمونیست‌ها همان است که همه حزب‌های پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا.^(۲۱)

در اینجا مارکس و انگلس، در مقابل افرادی که ایده تشکیل گروه‌های کوچک «توطئه‌گرایانه» و

جایگزین کردن خود به جای کل طبقه کارگر را تبلیغ می کردند، مردود اعلام کرده و رابطه کمونیست ها را با طبقه کارگر توضیح دادند. هم چنین، آنان در مورد بین المللی بودن جنبش کارگری تأکید اخص کردند. اما در این نوشته ها، هنوز به طور دقیق، مفهوم حزب کارگری بیان نشده بود، زیرا که مسأله ساختن حزب مشخص کارگری هنوز در جنبش مطرح نبود. تجربه انقلاب های ۱۸۴۸، به خصوص در آلمان، و ضعف «اتحادیه کمونیست» در دخالت متشکل و مؤثر در قیام های توده ای آن دوره، مفهوم سازماندهی را در نوشته های مارکس تکامل داد. در پائیز ۱۸۴۹ مارکس که در لندن در تبعید به سر می برد، «کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست» را برای بازسازی سازمان خود تشکیل داد.

مارکس و انگلس، پس از تجربه انقلاب های ۱۸۴۸ در اروپا صریحاً به ایجاد سازمان مخفی و محکم پیشروی کارگری (نمایندگان عالی ترین درجه آگاهی طبقاتی) و متمایز از نمایندگان نظریات و طرز تفکر خرده بورژوایی رادیکال در درون جنبش کارگری، اشاره کردند. مارکس در آغاز انقلاب ۱۸۴۸ چنین نوشت:

«...اتحادیه کمونیست که در گذشته سازمانی محکم بود، به شدت ضعیف شده است. بخش عمده ای از اعضا که مستقیماً در جنبش شرکت داشتند، تصور کردند که زمان کار تجمع های مخفی سپری شده و بایستی به فعالیت های علنی اکتفا کرد. برخی از واحدهای محلی رابطه خود را با کمیته مرکزی (رهبری) سست کردند و به تدریج به خواب رفتند. در حالی که حزب دمکراتیک، حزب خرده بورژوایی، بیشتر و بیشتر در آلمان سازمان یافته است، حزب کارگری در حال از دست دادن پایه محکم خود است. و در بهترین حالت به جز در چند منطقه برای انجام کارهای محلی، فعال و سازمان یافته نیست. در نتیجه، جنبش عمومی کاملاً زیر نفوذ رهبری دمکرات های خرده بورژوا قرار گرفته است. به این وضعیت نمی توان ادامه داد، باید استقلال کارگران را مجدداً برقرار کرد.»^(۲۲)

همان طور که مشاهده می شود، نزد مارکس «سست شدن»^{۲۲} تشکیلاتی سازمان کارگری، مترادف بود با قرار گرفتن آن زیر سلطه اندیشه های رهبری خرده بورژوایی. انگلس نیز چنین استدلالی ارائه می داد:

«مدت هاست که هیچ توهمی در باره این واقعیت ندارم که بالأخره یک روز در حزب جدل با افرادی که اعتقادات بورژوایی دارند، در خواهد گرفت و انشعابی میان جناح راستگرا و چپگرا پیش خواهد آمد.»^(۲۳)

طی ۱۴ سال بین ۱۸۶۴-۱۸۵۰، مارکس و انگلس دخالت زیادی در امور ساختن حزب کارگری نداشتند.

در این دوره، مارکس مشغول نگارش کتاب «سرمایه» بود. در عین حال برای روزنامه های «چارتیست ها» در بریتانیا مقاله نوشت. طی این زمان، انجمن ها و کلوب های متعددی تحت نفوذ سوسیالیست های تخیلی و طرفداران ژاکوبین ها شکل گرفتند، که مارکس و انگلس در آنان شرکت فعال نداشتند. در این دوره به علت فروکش مبارزات کارگری اروپایی در اثر شکست انقلاب های ۱۸۴۸، سازمان های کارگری قابل ملاحظه ای ایجاد نشدند؛ و وضعیت عینی نیز برای چنین تشکل هایی وجود نداشت.

در سپتامبر ۱۸۶۴، مارکس به جلسه «انجمن بین الملل کارگران» در لندن دعوت شد و با شرکت در آن جلسه، فعالیت تشکیلاتی خود را در درون جنبش کارگری از سر گرفت. این انجمن طی دوره ای به علت آغاز بحران های اقتصادی در سطح اروپا و مبارزات بین المللی کارگران، توسط چند اتحادیه کارگری - به خصوص در بریتانیا و فرانسه - تأسیس شده بود. اما، گرایش های شرکت کننده در این انجمن عمدتاً از طرفداران «مازینی» ناسیونالیست های ایتالیایی، «پرودن» اصلاح طلبان فرانسوی و «اوون» سوسیالیست های تخیلی انگلیسی، تشکیل شده بودند. مارکس که مسئولیت نگارش «اصول» این انجمن را به عهده گرفته بود، در دفاع از مواضع طبقه کارگر، با انحراف های موجود برخورد کرد. اظهارات معروفی مانند «رهای طبقه کارگر فقط به وسیله خود طبقه کارگر عملی است»، در پاسخ به انحراف های ماجراجویان شبه ژاکوبینی که متمایل بودند که خود را جایگزین طبقه کارگر کنند، بود؛ و یا «رهای طبقه کارگر نه امر محلی و نه ملی است، بلکه یک مسأله اجتماعی است که در سطح بین المللی قابل تحقق است». در پاسخ به انحراف های ناسیونالیستی موجود، در «اصول» انجمن، از سوی مارکس تأکید شده بود.

با آغاز موج اعتصاب های کارگری و تعمیق بحران اقتصادی سرمایه داری ۶۷-۱۸۶۶، مارکس موقعیت خود را در درون بین الملل اول، در مقابل گرایش های انحرافی، مستحکم تر کرد. مارکس در درون رهبری بین الملل، «شورای عمومی»، و در کنگره ها، قطعنامه های مبنی بر سیاست های سوسیالیستی را گذراند. برای نمونه، در کنگره لوزان (۱۸۶۷)، طرح شد که: «رهای اجتماعی کارگران، از رهای سیاسی آنان جدا ناپذیر است.» "همچنین در کنگره بروکسل (۱۸۶۸)، سیاست های طرفداران «پرودن» شکست خورد. در کنفرانس لندن (۱۸۷۱)، ترمیم پراهمیتی به «اصول» انجمن داده شد:

«در تقابل با قدرت اشتراکی طبقات دارا، پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به مثابه یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی - علیه کلیه ی حزب های طبقات دارا - متشکل کند. این عمل، پیروزی طبقه کارگر را در راستای انقلاب سوسیالیستی و هدف نهایی آن، یعنی الغای همه طبقات، تضمین می

اما با وجود مبارزات سیاسی مارکس علیه گرایش های انحرافی موجود، و تصویب برنامه انقلابی، بین الملل اول هرگز نتوانست به یک حزب بین المللی کمونیستی تبدیل شود. بخش های مختلف در کشورهای مختلف هر یک تحت تأثیر گرایش های انحرافی موجود قرار گرفته بودند. مارکس خود اعتقاد داشت که باید «گذاشت تا هر بخش آزادانه برنامه خود را تکامل دهد»^(۲۴) نتیجه عملکرد چنین روشی این بود که افرادی نظیر «میخائیل باکونین» و طرفدارانش در حزب آنارشیستی «اخوان بین الملل» به بین الملل اول پیوستند. این عده که خواهان از میان برداشتن فوری دولت، ارث و امتناع از سیاست برای جنبش کارگری بودند، بین الملل را با ماجراجویی و توطئه گری به بن بست کشاندند. مبارزه «باکونین» علیه «شورای عمومی» بین الملل، بحران بین الملل را عمیق تر کرد. با شکست «کمون پاریس»، کلیه سازمان های کارگری در سطح بین المللی مورد حمله ارتجاع قرار گرفتند. بین الملل اول نیز به تدریج به پایان زندگی خود رسید.

اما در این دوره، مارکس و انگلس «سر ترکه» را در مقابل مخالفان خود بیش از حد بسوی تأکید بر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خم کردند. انگلس کارنامه مداخلات خود و مارکس را در این دوره، طی نامه ای به «بلوک» در ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ چنین ارائه می دهد:

«مارکس و من تا حدودی در باره ی تأکید بیش از اندازه جوانان بر مبارزات اقتصادی، مقصریم. ما مجبور بودیم اصول اساسی را در مقابل مخالفان خود ذکر کنیم - کسانی که آن مبارزات را انکار می کردند. و ما هیچ وقت، زمان، مکان و فرصت آن را نیافتیم که بر دیگر عناصر مبارزاتی نیز تأکید کنیم.»

از سال ۱۸۷۲ به بعد مارکس و انگلس درگیری تعیین کننده ای در شکل گیری حزب های کارگری نداشتند. به خصوص مارکس به علت بیماری اش بیشتر به فعالیت های تئوریک پرداخت. در این دوره، سازمان های توده ای کارگری سوسیال دمکرات، به خصوص در آلمان، شکل گرفتند. با ظهور این حزب ها، عقاید فرمیستی نیز به درون آنان نفوذ کردند. در این مقطع تأکید نوشته های مارکس و انگلس بر استقلال برنامه ای این حزب ها و پاکیزه نگهداری آنان از نفوذ فرمیزم بود. انگلس در ۲۱ ژوئن ۱۸۷۳ به «ببل» چنین نوشت:

«نبایستی تحت تأثیر فریادهای "وحدت طلبانه" قرار گرفت ... یک حزب می تواند با انشعاب و دوام آوردن در مقابل آن به پیروزی برسد.»

در این جا منظور انشعاب از رفرمیست ها بود. همچنین، در سال ۱۸۷۵ به محض اتحاد طرفداران «لاسال» با حزب سوسیال دمکرات و تشکیل «حزب کارگری سوسیال دمکراتیک» در آلمان، مارکس در «نقد برنامه گتا»، برنامه رفرمیستی این حزب متحد را به باد انتقاد گرفت. در این نوشته استقلال برنامه کمونیستی از نظریات رفرمیستی تأکید شده بود. اما، متأسفانه مبارزات مارکس و انگلس از رشد سازمان های توده ای رفرمیستی جلوگیری نکرد، و پس از مرگ مارکس و انگلس این حزب های توده ای به آلت دست بورژوازی تبدیل شدند.

همان طور که در بالا اشاره شد، مسأله مارکس و انگلس عمدتاً در راستای ایجاد حزبی مستقل از انحراف های خرده بورژوازی و رفرمیستی بوده است. مارکس و انگلس در مبارزات خود با انحراف های موجود، مجبور بودند که از حزب های توده ای و مبارزات اقتصادی آنان دفاع کنند. اما، این هرگز به این مفهوم نبود که آنان مدافع حزب های بی درو پیکر رفرمیستی بودند. همان طور که اشاره شد، در مقاطع مشخص بر استحکام و اتکا بر اعضای قابل اعتماد در درون حزب کارگری تأکید کردند. ریشه های نظریات سازماندهی حزب پیشتاز کارگری لینن در تداوم نظریات مارکس و انگلس بود.

بخش سوّم: نکات اساسی «حزب پیشتاز کارگری»

انگیزه اصلی ایجاد «حزب پیشتاز کارگری»، در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوازی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، مماشست جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری نیز استفاده می کند.

بنابراین تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد، احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش

تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید خود را به صورت غیرعلنی سازمان دهد (البته تا دورهٔ اعتلای انقلابی). لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول مطالبات صنفی و دمکراتیک دنبال می کنند و در تناقض با حزب پیشتاز کارگری نیستند.

در نتیجه هدف اساسی حزب پیشتاز انقلابی در ابتدا، این نیست که کل طبقهٔ کارگر را به خود جلب کند. هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و یا پیشروی کارگری است. اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقهٔ کارگر را دارد، نمی تواند یک حزب «روشنفکران» که خارج از طبقهٔ قرار گرفته و صرفاً «دستور عمل» صادر می کند، باشد. حزب پیشتاز کارگری باید محور فعالیت های خود را در درون تشکل های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیب «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبههٔ کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخلهٔ مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب پیشتاز عملاً حقانیت رهبری توده ها را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطا شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. برای سوسیالیست های انقلابی مسألهٔ ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخلهٔ روزمرهٔ فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی، بلکه فقط از راه تجربهٔ خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزهٔ واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری» های تدوین شده در اتاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

در عین حال، این حزب نمی تواند دنباله روی کل طبقهٔ کارگر باشد، زیرا که کل طبقهٔ کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز انقلابی، برنامهٔ خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می

یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های فرمیستی می کنند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید فرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) - حتی با پسوند «ضد سرمایه داری» و «لغو کارمزدی»^(۲۵)، پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است. حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی از سازمان های «کمونیستی»، «دمکرات» و «انقلابی» باشند؛ تغییری در ماهیت آن داده نمی شود. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوازی و گرایش های خرده بورژوا صورت بگیرد.

البته باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر به طور اعم و کارگران پیشرو به طور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر به طور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری به طور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز کارگری، است. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز کارگری به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. اضافه بر این در مواقعی کارگران پیشرو عقب تر از کارگران می افتند و برخوردهای بورکراتیک پیدا می کنند (مانند وضعیت کنونی کارگران پیشرو).^(۲۶) ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب نگه داشتن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. البته پیشروی کارگری چنان چه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود. اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. به هر رو، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند.

بنابراین، حزب پیشتاز کارگری، از دو اصل تفکیک ناپذیر از یک دیگر تشکیل شده است. از یک سو، تشکل کارگران سوسیالیست انقلابی در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری، در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مبارزه با رفرمیسم) بوده؛ و هم خواهان پیوند مبارزاتی و عملی با طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت تضداد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یک سو، حزب پیشتاز بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود؛ و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوازی و اسیر ایدئولوژی بورژوازی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری، ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

رعایت دموکراسی در حزب کارگری

حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید از دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد. این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً دموکراتیک باشد. حزبی که قرار است به طور روزمره در جنبش کارگری دخالت کند باید از محیطی دموکراتیک برخوردار باشد، تا کلیه اعضا بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند. حزبی که دموکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی، اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.

از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد. نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضا بایستی به درون این حزب وارد شده و به طور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود. پس از بحث ها؛ تصمیمات در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود. این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد. تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می افتند و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد.

حزب پیشتاز کنگره های مرتب تشکیل می دهد (در وضعیت عادی حداقل سالی یک بار) و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشا کنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی را - که منعکس کننده نظریات اکثر اعضا هست - اتخاذ کند. این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه اعضا در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند. این روش از تصمیم گیری به هیچ وجه «بوراکراتیک» نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد. چنان چه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالتگری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد. آن روی سکه این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بوروکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای محدود پشت پرده صورت گرفته می شود.

حفظ استقلال و اتحاد با سایر گرایش ها

حزب پیشتاز کارگری، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است. این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوازی و سائتریستی از دست بدهد. البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد براساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست. زیرا که:

اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد. پراکندگی و چند دستگی قشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است. حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه زحمتکشان مبادرت کند. کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند. دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای تحت ستم جامعه است. یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هماهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.

دوم، از آن جایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند (برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوازی و بعضی به سندیکاها کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز این است که براساس اصل «جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با سایر سازمان ها (حتی با برنامه های غیر سوسیالیستی) که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.

سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و تشکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ عقاید غیرسوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت. حزب پیشتاز در هر محفل و تجمعی که کارگران شرکت کنند (سندیکا و اتحادیه و غیره)؛ بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد. در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز کارگری امر دخالتگری در میان تجمعاتی است که توده های کارگر در آن شرکت دارند- بر اساس یک اتحاد عمل سراسری .

مؤخره: اکنون چه باید کرد؟

با توجه به تغییر تناسب قوا در درون جنبش کارگری و جهت گیری دولت سرمایه داری ایران به سوی دول غربی و ایجاد گشایش هایی برای فعالیت مشخص تر و عمیق تر سیاسی (صرف نظر از انتخابات اخیر احمدی نژاد و دعوای زرگری کنونی با امپریالیزم)^(۳۷)، جنبش کارگری نیاز به تدارکات مشخص تر از پیش در جهت امر دخالتگری دارد. به سخن دیگر وضعیت عینی برای تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری، در راستای استقرار یک حکومت کارگری، فراهم می آید.

اما؛ یکی از عوامل بازدارنده عمده امروزی بر سر راه سازمانیابی کارگران عدم آمادگی خود پیشروی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرایی و انحصارگرایی در درون کارگران پیشرو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری، به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی ها آغاز می شود و سپس مسأله به حذف گرایی و نهایتاً دشمنی علیه یک دیگر خاتمه می یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یکدیگر، اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یک دیگر و در کنار یک دیگر؛ فعالیت ها از روی چشم و هم چشمی و در مقابل یک دیگر سازمان می یابند. این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است که باید هرچه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.^(۳۸)

کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند. از یک سو، کارگران پیشرو سنتی که در دوره پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند. از سوی دیگر، کارگران پیشتاز و جوانان کارگر، که گرچه از تجربه دسته اول برخوردار نبوده، اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال هستند. بدیهی است که باید به نقش پیشین

کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد. آن‌ها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق‌ها سیاسی و گشایش‌های نوین، کارگران پیشرو سنتی توان تطابق دادن خود به وضعیت کنونی را از دست داده‌اند. آن‌ها درهای تشکیلاتی خود را از ترس از دست دادن موقعیت پیشین‌شان، بر روی کارگران جوان محکم بسته‌اند. در نتیجه ناخواسته از مسببین اصلی افتراق و چند دستگی شده‌اند. عده‌ای را به علت «روشنفکر» بودن حذف می‌کنند، و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن «حزب» کنار می‌گذارند. عده‌ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می‌کنند و برخی را به علت وابستگی به یک «سازمان خاص» طرد می‌کنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگترین جبهه ضد سرمایه‌داری، آن‌ها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندی‌های کاذب و غیراصولی نهاده‌اند.

بدیهی است که با وضعیت و روحیه کارگران پیشرو سنتی، تدارک ایجاد یک اتحاد عمل سراسری ساده همراه با آنان عملی نیست؛ چه رسد به ایجاد «حزب پیشتاز کارگری». روند حزب‌سازی بایستی همراه با کارگران پیشتاز و جوانان کارگر انجام گیرد. جوانانی که از یک سو در صف مقدم جبهه ضد سرمایه‌داری؛ و از سوی دیگر در مقابل بورکراسی در جنبش کارگری قرار گرفته‌اند.

در دوره کنونی، تدارک و ساختن یک «حزب پیشتاز کارگری»، بدون مقابله شدید با انحرافات فرقه‌گرایانه و انحصارگرایانه عملی نیست. امروز، ساختن چنین حزبی، همراه با جوانان جنبش کارگری، به استراتژی اصلی جنبش کارگری مبدل گشته است. در دوره کنونی مبارزه ضد سرمایه‌داری کارگران و تلاش در راه ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری و استقرار دمکراسی کارگری در درون جنبش کارگری، با ساختن «حزب پیشتاز کارگری» پیوند خورده است.

بدون ایجاد نطفه‌های اولیه این حزب، گام‌های ضد سرمایه‌داری کارگران یا در دست کارگران پیشروی سنتی به کجراه می‌رود و یا با ندانم‌کاری‌ها و خرده‌کاری‌ها و فرقه‌گرایی‌های آنان مسدود می‌گردد. تنها تدارک و تحقق چنین حزبی است که می‌تواند جنبش کارگری را از بن بست کنونی خارج کرده و راه را برای مبارزه تا «سرنگون کردن سیادت بورژوازی» و حاکمیت کارگری هموار کند. مسأله محوری کارگران پیشتاز رادیکال، یافتن ابزاری است که مبارزات کارگری را از جرقه به شعله مبدل کند. به سخن دیگر مسأله مرکزی ایجاد «مشعل کارگری» یا حزب پیشتاز کارگری است!

امروز زمان جبهه‌گیری‌ها و قطب‌بندی‌ها در درون جنبش کارگری فرا رسیده است. کارگران پیشرو جوان و متعهد؛ کارگران سوسیالیست انقلابی؛ برای تدارک این نطفه اولیه بایستی خود را از لحاظ نظری

و عملی آماده کنند. اما برای ایجاد «حزب پیشتاز کارگری» نیاز به دوره ای از تدارکات است. حزب کارگری را نمی توان از یک سو، به شکل قیم مآبانه و بدون دخالتگری در درون جنبش کارگری، و بدون کارگران پیشتاز، ایجاد کرد. اما از سوی دیگر، در این دوره تدارکاتی نمی توان در انتظار منجیانی نشست که توان رهبری جنبش کارگری را از دست داده و مبدل به بورکرات های کارگری شده اند. این دوره تدارکاتی می تواند از هم اکنون با ایجاد یک گرایش سیاسی متکی بر یک ساختار دموکراتیک و اهداف و اصول رادیکال کارگری آغاز گردد.

از این رو پیشنهاد های زیر برای بحث و تبادل نظر با فعالان و مبارزان کارگری؛ ارائه داده می شود. این پیشنهادها عمدتاً خطاب به فعالان کارگری است که با ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر توافق داشته، و مرزبندی خود را عملاً از یک سو با گرایش های شبه آنارشیستی و سندیکالیستی، و از سوی دیگر با سازمان های سنتی نشان داده اند.

گام های عملی پیشنهادی برای تدارک ایجاد «حزب پیشتاز کارگری»

نخستین گام؛ تشکیل یک کمیته تدارکاتی موقت برای تأسیس یک گرایش سیاسی است. این گرایش «حزب پیشتاز کارگری» نیست و الزاماً به خودی خود، و به تنهایی به «حزب پیشتاز کارگری» مبدل نمی گردد. هدف تشکیل آن صرفاً تدارک ایجاد حزب است. بیشتر شباهت به «جبهه» ویژه ای از «فعالان کارگری مدافع ساختن حزب کارگری» دارد. اما در عین حال همانند یک گروه سیاسی دارای برنامه، اساسنامه و اعضاست؛ و دخالتگر در امور کارگری.

گام دوم؛ بحث و تبادل نظر و توافق حول «اهداف و اصول»^(۲۹) (برنامه عمومی) و اساسنامه «گرایش» است. این روند می تواند در ابتدا به شکل مکتوب از طریق یک «بولتن بحث درونی» انجام گیرد و سپس در نشریه «گرایش» انتشار یابد.

گام سوم؛ اعلام موجودیت «گرایش» و انتشار یک نشریه کارگری (و سایت کارگری) و تعیین نام و نشریه گرایش است.

گام چهارم؛ دخالتگری عملی در درون جنبش کارگری؛ بر اساس اتحاد عمل کارگری همراه با سایر گرایش های کارگری و متحدان بین المللی جنبش کارگری ایران است.

لازم به ذکر است که «گرایش» یک ساختار کاملاً دموکراتیک و با به رسمیت شمردن اختلافات نظر(حق

گرایش) ایجاد می شود. تمامی بحث ها در مورد اهداف و اصول (برنامه)، اساسنامه، گزارش های فعالیت ها در نشریه «رو به جنبش» انتشار خواهد یافت. «گرایش» بنا بر ماهیت خود و وضعیت کنونی حاکم بر جامعه ایران، فقط می تواند یک تشکیلات مخفی و غیر علنی باشد.

از فعالان جنبش کارگری و جوانان مبارز ایران که با چشم انداز ایجاد «حزب پیشتاز کارگری» توافق دارند، درخواست می شود که در این راستا پیش قدم شده و در دوره تدارکاتی نقش تعیین کننده ایفا کنند.

مازیار رازی

دسامبر ۲۰۰۵ - آذر ۱۳۸۴

پانوش:

۱- «اخگر، شعله را می افروزد» شعار نشریه «اخگر» (ایسکرا) در دوره لنین به سال ۱۹۰۲ بود. اما از منظر بلشویزم برافروخته نگاه داشتن شعله، نیاز به «حزب پیشتاز کارگری» یا «مشعل کارگری» به مثابه ابزار سازماندهی کارگران دارد.

۲- چند سال پیش بنا به درخواست چند تن از دوستان کارگر پیشرو در ایران، مقالات کارگری مازیار رازی برای انتشار و توزیع در ایران به نام «مهدی ریاضی» منتشر شد. از آن جایی که اکنون ضرورت این موضوع سپری شده است، از این پس تمام مقالات با امضای مازیار رازی انتشار داده می شود. مقالات پیشین منتشر شده با نام مهدی ریاضی نیز ترمیم می گردد.

۳- «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست»- کارل مارکس و فردریش انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب «انقلاب های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۲۴.

۴- نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقایان جعفر عظیم زاده، حسین اکبری و در خارج آقای یدالله خسرو شاهی است (نقد های متعددی به این افراد توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است- رجوع شود به سایت [نقد](#)).

۵- نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقای محسن حکیمی و در خارج آقای ناصر پایدار است و مطالبه به اصطلاح رادیکال شان «لغو کار مزدی» است (نقد های متعددی به محسن حکیمی و نظریاتش توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است، و نقدهایی توسط سایر رفقا به ناصر پایدار- رجوع

۶- در این طیف از «حزب کمونیست کارگری» (حمید تقوایی و کورش مدرسی)؛ حزب کمونیست ایران (ابراهیم علیزاده)؛ سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر (محمد رضا شالگونی) و سکت های بی شمار سانتریستی، شبه مائوئیستی و استالینیستی که با نام های «حزب»، «سازمان» و «اتحاد» و غیره ظهور کرده اند، می توان نام برد (نقد هایی به نظریات انحرافی این احزاب و افراد توسط نویسنده این مقاله نوشته شده است - رجوع شود به سایت نقد).

۷- «تجدید نظر در برنامه سوسیال دموکراسی در اتریش»، نشر عصر جدید، سال ۲۰، جلد اول، شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۱، صفحات ۸۰-۷۹.

۸- «چه باید کرد»- لنین (مارس ۱۹۰۲)، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات ۲۷۸-۲۷۷.

۹- البته به اعتقاد نگارنده این مقاله؛ حتی در آن زمان نیز استدلال های کائوتسکی درست نبوده و تنها واکنشی بود به گرایش راست حزب سوسیال دمکرات آلمان. لنین نیز با نوشتن زیر نویس هایی به «چه باید کرد» احساس خود را به نوشته کائوتسکی نشان داد.

۱۰- همان جا، صفحه ۲۹۴.

۱۱- «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست»- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب «انقلاب های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۳۲.

۱۲- ژاکوبین ها: از اعضای «کلوب ژاکوبین» که در سال ۱۷۸۹ تأسیس شده بود. در انقلاب کبیر فرانسه رادیکالترین جناح بورژوازی را تشکیل دادند. ژاکوبین ها- تحت رهبری «روبسپیر»- در ژوئیه ۱۷۹۳ «کمیته امنیت عمومی» را از دست گروه «ژیروندن»ها بیرون آوردند و حکومتی معروف به «حکومت ترور» را تشکیل دادند. در ژوئیه ۱۷۹۴ حکومت آنان سقوط کرد و «روبسپیر» اعدام شد.

۱۳- فرانسوا بابوف: در سال ۱۷۶۰ تولد شد و از سال ۱۷۸۵ افکار کمونیستی پیدا کرد. در ۱۷۹۴ به حکومت «ژاکوبین ها» انتقاد کرد و برنامه «سانکولات»ها (تهیدستان جمهوری خواه) را ارائه داد. از آن جایی که اعتقاد داشت که به انقلاب خیانت شده است، «کمیته قیام» را در سال ۱۷۹۶ ساخت. این کمیته لو رفت، و «بابوف» زندانی و به اعدام محکوم شد. اما، قبل از اعدام در زندان خودکشی کرد. او نخستین کمونیستی بود که در دوره خود، جنبش ضد سرمایه داری ای را سازمان داد.

۱۴- فردیناند لاسال: متولد سال ۱۸۲۵. در انقلاب ۱۸۴۸ دوسلدرف شرکت فعال کرد و در سال ۱۸۶۳ از بنیانگذاران اصلی «انجمن سراسری کارگران آلمانی» بود. این انجمن براساس پلاتفرم «سوسیالیسم دولتی» بنیاد گذارده شد. طرفداران انجمن و لاسال بر این اعتقاد بودند که دولت سرمایه داری موجود نهایتاً سوسیالیسم را خود ایجاد خواهد کرد. او در سال ۱۸۶۳ فوت کرد.

۱۵- ویلهلم لیبنکخت: متولد سال ۱۸۲۶. در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت فعال داشت. عضو «اتحادیه کمونیست» شد و در «انجمن تعلیم کارگران آلمان» و «انجمن سراسری کارگران آلمانی» نیز فعالیت داشت. در سال ۱۸۶۹ یکی از بنیادگذاران «حزب سوسیال دمکرات آلمان» بود و در سال ۱۸۷۰، همراه با «ببل»، تنها اعضا پارلمان بودند که علیه وام های جنگی رأی دادند- و بدین دلیل زندان شدند. او در سال ۱۹۰۰ فوت کرد.

۱۶- گئورگی پلخانف: در سال ۱۸۵۶ متولد شد. در سال ۱۸۷۵ فعالیت سیاسی را آغاز کرد و پس از برش از «نارودنیک» ها، در سال ۱۸۸۳ نخستین گروه مارکسیستی روسی، «گروه آزادی کار» را بنیاد گذارد. پس از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها، به مواضع منشویک ها گروید و در زمان جنگ جهانی اول طرفدار روسیه تزاری و متفقین آن شد. نهایتاً مخالف انقلاب اکتبر و رژیم بلشویکی موضع گرفت. او در سال ۱۹۱۸ فوت کرد.

۱۷- «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست»- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب «انقلاب های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۲۴.

۱۸- «مبارزه طبقاتی در فرانسه»- کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۲-۲۸۱.

۱۹- «مبارزه طبقاتی در فرانسه»- کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۲-۲۸۱.

۲۰- منظور مارکس از «حزب» در این جا تشکیلات نیست، بلکه جنبش است. یعنی کمونیست ها جنبش ویژه ای جدا از جنبش پرولتاریا ندارند. در آن دوران رسم بود که به نهضت ها تحت عنوان «حزب» اشاره کنند. مثلاً، در اوائل انقلاب ۱۸۴۸ آلمان، مارکس نشریه خود را به عنوان ارگان "حزب دمکراتیک" معرفی می کند، در صورتی که چنین حزبی وجود نداشت و منظور جنبش دمکراتیک بود. اضافه بر این، لازم به تذکر است که در همان زمان انتشار بیانیه مارکس به عضویت "اتحادیه

کمونیست" درآمده بود و بنابراین او نمی توانست مخالف ایجاد تشکیلات کمونیستی بوده باشد.

۲۱- «بیانیه کمونیست»- مارکس و انگلس (فوریه ۱۸۴۸)، نشر کارگری سوسیالیستی.

۲۲- «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست»- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب «انقلاب های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحات ۳۲۰-۳۱۹.

۲۳- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر ۱۸۷۹.

۲۴- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر ۱۸۷۹.

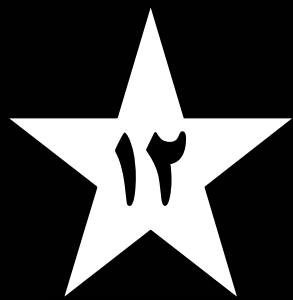
۲۵- آقای محسن حکیمی: سنگ بزرگ علامت نزدن است

۲۶- طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

۲۷- ماهیت دولت احمدی نژاد، اتحاد عمل اپوزیسیون و همچنین چشم انداز جنبش کارگری و چرخش اروپا و ماهیت رژیم

۲۸- نمونه بارز این برخوردهای «کمیته هماهنگی» و «کمیته پیگیری» نسبت به اتحاد عمل کارگری است. گرچه برخی از فعالان این کمیته ها با جسارت در حمایت از مطالبات کارگری تلاش کرده، دستگیر و محاکمه و زندانی شدند، اما عملاً با اتخاذ سیاست های اشتباه و فرقه ای راه را برای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری مسدود کردند. رجوع شود به: طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی و همچنین آقای جعفرعظیم زاده: کدام گام های عملی؟ قابل ذکر است که وظیفه تمامی فعالان کارگری حمایت بدون قید و شرط از آنان در مقابل دولت سرمایه داری است (صرف نظر از کجروی هایی سیاسی شان). حمایت از حق دموکراتیک آنان، با نقد و بررسی سیاست های اشتباه شان در تناقض با یک دیگر نیست.

۲۹- اهداف و اصول سوسیالیست های انقلابی به عنوان پیشنهاد برای تبادل نظر، ترمیم و تغییرات احتمالی ارائه داده می شود. پیشنهادهای دیگر نیز می تواند مطرح و بحث گردد.



پشتاز انقلابی حزب

نشر میلیتانت

